

بمناسبت ۱۰ آوریل

اتحاد کد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

اردیبهشت ۱۳۷۷ شماره ۴۹ سال پنجم

سالروز صدور حکم دادگاه "میکونوس"

مصاحبه با کامییز روستا

صفحه ۸

* * * * *

بحران اقتصادی جنوب شرقی

آسیا

* بحران اقتصادی و آغاز

مرحله ای جدید در حیات

منطقه جنوب شرقی آسیا

* صندوق بین المللی پول در

بوته آزمایشی دیگر

صفحه ۲۱ و ۲۵

اکبر سیف

* * * * *

"روند صلح" فلسطین

جنازه ای فراموش شده

صفحه ۲۰

بازداشت کرباسچی و جنگ مغلوبه در صفوف رژیم

* بازداشت کرباسچی، به جنگ قدرتی که در درون رژیم از انتخابات ریاست جمهوری به بعد با افت و خیز ادامه داشت، ابعاد دیگری بخشید. حمله را دستگاه قضائی رژیم که تحت کنترل خامنه ای و جناح رسالت است، آغاز کرد و با دستگیری یکی از چهره های اصلی جناح مقابل، تلاش کرد تا ترس و وحشت را در صفوف آنها حاکم کند و با استفاده از شعار خود آنها، یعنی "قانونیت" و "برابری در برابر قانون"، اجرای قانون را آنطور که خود تفسیر می کند، به دست گیرد. اما حساب های خامنه ای و جناح تحت حمایت او، این بار نیز درست از آب درنیامد.

صفحه ۲

مضحک ی انتخابات میان دوره ای

صفحه ۲۸

"کانون وکلا" و انتخابات اخیر آن

صفحه ۵

گرامی باد اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت)
روز همبستگی جهانی کارگران

مباحث تدارک کنگره

* وظایف ما در شرایط کنونی

همایون - پیروز خسروی - وحید

* بازهم درباره شعارها و

وظائف ما

فرید

* خط مشی ما، هویت ماست

همایون - وحید

* نقدی بر مقاله "خط مشی

ما"، سوسیالیسم و مسئله

شوروی

سیروان

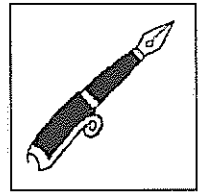
صفحات ۱۳ تا ۱۹



- اول ماه مه
ویک سال مبارزه
کارگران

- مبارزه برای
ایجاد تشکل های
مستقل کارگری

صفحات ۳ تا ۵



بازداشت کرباسچی و جنگ مغلوبه در صفوف رژیم

قرار باشد که در جمهوری اسلامی، مختلسین را دستگیر کنند، همه سران رژیم و اکثریت قریب به اتفاق مسئولین آن را باید تحویل دادگاه دهند. این را همه می دانند و به همین دلیل هم حتی موافقین و همفکران کرباسچی نیز، امکان اختلاس را منتفی ندانستند. پرونده کرباسچی اما، اگرچه به بهانه اختلاس تشکیل شده است، در واقعیت امر، یک پرونده سیاسی علیه یکی از چهره های برجسته جناح های پشتیبان خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری است، که شخصا نقش مهمی در شکست جناح رسالت داشته است.

در طول ۱۹ سال گذشته، هرگاه جنگ قدرت در صفوف جمهوری اسلامی شدت گرفته است، حوادثی مثل دستگیری ها و حتی اعدام های داخلی از جمله اقدامات رایج بوده است. برکناری منتظری با دستگیری و شکنجه و اعدام مسئولین دفتر و اطرافیان او، تدارک دیده شد و نهایتا به عزل خود او از جانشینی خمینی منجر شد. حذف شریعتداری از صحنه نیز، با اعترافات امثال قطب زاده آغاز شد. دستگیری افراد و سپردن آنها به دستگاه شکنجه و کشتار، تا طبق سفارش و با استفاده از ابزار شکنجه، پرونده ای برای آنها تشکیل داده شود و طبق همان پرونده نیز محاکمه و حتی اعدام صورت بگیرد، در جمهوری اسلامی امر تازه ای نیست. اگرچه برای مدافعین کرباسچی، گویی این شیوه عمل "دادگاه عدل اسلامی"، استفاده از "سلول های انفرادی"، "اذیت و آزار" در زندان و محو حقوق اولیه شهروندی، همین دیروز و با دستگیری شهردار تهران ابداع شده است، لیکن سوابق این امر به قدمت خود حکومت است. جمهوری اسلامی، از بدو موجودیتش تاکنون نیروهای مخالف خود را، با استفاده از همین روش ها و بسیار بدتر از آن به سلاخی کشیده است، جنبش های مردم را سرکوب نموده، فرزندان آنها را گروه گروه کشتار نموده است و در این جنایات همه جناح های رژیم دخیل بوده اند.

بقیه در صفحه ۲۷

که در اختیار دادگاه تغلفات اداری گذاشته شود، به حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی سپرده شده است. علاوه بر نمایندگان مجلس، شهرداران و استانداران نیز طی نامه های جداگانه ای، اقدام قوه قضائیه را محکوم کردند. ۶۷۸ شهردار از سراسر ایران، با ارسال نامه ای، اتهامات قوه قضائیه را "واهی" و در خدمت "مصالح گروهی" قلمداد کردند. نامه مشابهی را نیز، استانداران سراسر ایران امضا کردند. این قبیل اعتراضات، آنچنان ابعادی گرفت که حتی جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب ری شهری نیز، طی اطلاعیه ای "تاسف" خود را از اقدامات قوه قضائیه ابراز داشت. نماینده کوچان اعلام کرد "به زودی ستاد حمایت مستمر از دولت خاتمی، در برابر جریاناتی که درصدد تضعیف وی هستند، تشکیل می شود" و اضافه کرد که "این ستاد متشکل از همه جناح ها و گروه های حامی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری است". اقدام قوه قضائیه برای ضربه زدن به دولت خاتمی، به سرعت به ضد خود تبدیل شد. صدای نمایندگان جناح رسالت در دعوت به "قانونیت" و عدم دخالت دولت در کار توای دیگر، در میان هیجانات برانگیخته شده، خفه گشت. تلاش روزنامه های کیهان و رسالت در دعوت به "خویشتن داری" و "اجازه" دادن به "دادگاه عدل اسلامی" در دنبال کردن این پرونده حیثیتی و رسیدگی به "تضییع حق مردم" در انبوه اعتراضات دیگر روزنامه ها گم شد. حتی روزنامه جمهوری اسلامی نیز، قادر به پیوستن به این دو نشد و با ملامت قوه قضائیه، دیگران را هم به شکیبانی دعوت نمود و تاکید کرد "منطقی ترین شیوه آن است که همه در چارچوب مصالح نظام به مسائل نگاه کنیم" و پیشنهاد کرد: "روال سابق مجددا" مورد عمل قرار گیرد و شهردار تهران آزاد و مثل گذشته، همچنان ملازم به حضور در دادگاه باشد."

شکی نیست که اختلاس، بهانه برای بازداشت کرباسچی بود، چرا که اختلاس های میلیاردی جزو پدیده های رایج در جمهوری اسلامی است و اگر

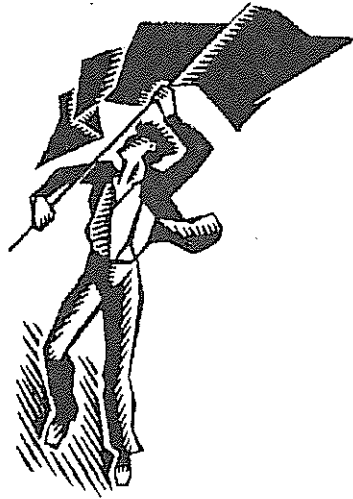
روز شنبه پانزدهم فروردین ماه، غلامحسین کرباسچی، شهردار تهران به اتهام اختلاس و حیف و میل اموال دولتی بازداشت شد. این امر که مقدمات آن از مدتها پیش و با دستگیری و محاکمه معاونین او و شهرداران مناطق مختلف تهران فراهم شده بود، اگرچه دور از انتظار نبود، اما درعین حال برای دولت خاتمی، غافلگیرکننده و غیرمترقبه بود.

بازداشت کرباسچی، به جنگ قدرتی که در درون رژیم از انتخابات ریاست جمهوری به بعد با افت و خیز ادامه داشت، ابعاد دیگری بخشید. حمله را دستگاه قضائی رژیم که تحت کنترل خامنه ای و جناح رسالت است، آغاز کرد و با دستگیری یکی از چهره های اصلی جناح مقابل، تلاش کرد تا ترس و وحشت را در صفوف آنها حاکم کند و با استفاده از شعار خود آنها، یعنی "قانونیت" و "برابری در برابر قانون"، اجرای قانون را آنطور که خود تفسیر می کند، به دست گیرد. اما حساب های خامنه ای و جناح تحت حمایت او، این بار نیز درست از آب درنیامد.

واکنش در مقابل بازداشت کرباسچی، گسترده تر از آن بود که بیانگر ترس در برابر توطئه گری رهبری و قضات او باشد. دولت خاتمی، اگرچه خود او موضع علنی نگرفت، علاوه بر اعتراض شدید وزارت کشور، طی جلسه ای پنج ساعت درباره این دستگیری بحث کرد و در پایان، سخنگوی دولت اعلام کرد که کرباسچی همچنان شهردار تهران است. مجمع حزب الله مجلس، جمعی از روحانیون مبارز، جمعی از کارگزاران سازندگی، با تمجید از کرباسچی، بازداشت او را تلاش شکست خوردگان برای تضعیف دولت دانستند. مباحث مجلس تحت الشعاع این واقعه قرار گرفت. روزنامه ها همه درباره این اقدام به اظهار نظر پرداختند. فائزه رفسنجانی، صریح تر از همه مدعی شد: "آن جناحی که در انتخابات ریاست جمهوری شکست خورد... دست به انتقامجویی زده است." او فاش کرد که "پرونده شهردار تهران از روند قضائی خارج شده، به جای آن

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

اول ماه مه وبگ سال مبارزه کارگران



با فرا رسیدن اول ماه مه، یک سال دیگر از مبارزات جنبش کارگری کشور ما علیه جمهوری اسلامی گذشت.

اول ماه مه پارسال، تاثیرات و پیامدهای حضور هزاران کارگر نفت، در خیابان ها و مبارزات آنان برای کسب حقوق اولیه خود، هنوز پابرجا بود. اگرچه دهها نفتگر در زندان و زیر شکنجه بودند، اما جنبش کارگری، مملو از حضور رزمجویانه آنها در فضای مختنق جامعه، بدون توجه به حضور دائمی سرنیزه سرکوب بود.

اول ماه مه امسال نیز، با حادثه مشابهی مواجه است. هنوز مدت زیادی از اعتصاب موفق هفت هزار کارگر گروه صنعتی کفش ملی نگذشته است. در اواخر دیماه گذشته بود که اعتصاب در این مجتمع بزرگ صنعتی در گرفت. خواست کارگران مثل اغلب موارد مشابه، شامل افزایش دستمزدها، پرداخت بموقع آنها بود. این اعتصاب از یک سو از وسعتی دیگر برخوردار بود و از سوی دیگر، شرایط سیاسی حاکم بر جامعه، بخصوص بعد از انتخابات ریاست جمهوری رژیم و آشکار شدن میزان مخالفت و آمادگی طغیان مردم علیه ارکان رژیم، عامل مساعدی در رشد و گسترش آن گشت.

در فاصله این دو اعتصاب بزرگ، در طول یک سال گذشته، اعتصابات و حرکت های پراکنده و متعدد دیگری نیز بوقوع پیوسته است که اکثر آنها، هدف بهبود شرایط زیست کارگران، افزایش حد نازل دستمزدها و جلوگیری از اخراجها را دنبال می نمودند. اعتصابات کارگران زغال سنگ شاهرود، کارگران نیشکر هفت تپه، ماشین سازی اراک، نورد اهواز، سیمان شیراز و گاز اصفهان در شهریور ماه گذشته، از آن جمله اند.

کارگران هفت تپه، خواستار اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، رسمی شدن کارگران پیمانی، دریافت حق ایاب و ذهاب، بدی آب و هوا و حق همسر بودند و تعدادشان حدود ۳ هزار نفر بود که به مدت ۴ روز در محل اداره مرکزی کارخانه دست به تجمع زدند. در ماشین سازی اراک تعداد اعتصابیون، حدود پنج هزار نفر بود. کارگران این کارخانه در اعتراض به سطح نازل دستمزدها، دست به اعتصاب زدند و در محوطه کارخانه جمع شدند.

در اصفهان، بدنبال تجمع کارگران مهیا گاز در مقابل کارخانه برخلاف موارد دیگر، بدون هیچ گونه مذاکره ای، رژیم حمله به کارگران را سازماندهی کرد، بی آنکه به اعتراض کارگران به تعویق چندین ماهه حقوقشان وقعی نهد، به سرکوب آنان دست

کارگران کشور ما، زیر ۳۵ هزار تومان در ماه است و تنها ۸ درصد کارگران کشور پایه حقوقی بالاتر از ۵۰ هزار تومان دارند. بنا به گفته همین منبع، حقوق پایه زیر ۴۰ درصد کارگران، زیر ۲۸ هزار تومان است. روشن است که حتی با افزایش، اضافه کاری و پاداش نیز هیچ کدام از حقوق پیش گفته به سطح هزینه یک خانوار متوسط نمی رسند که هیچ، بلکه بیش از نیمی از کارگران شاغل کشور ما، از حداقل معیشت نیز محروم بوده و در زیر خط فقر قرار دارند.

بر بستر چنین واقعیتی است که خواست افزایش سطح دستمزدها، بر اساس افزایش نرخ تورم، همچنان در راس حرکت های یک سال گذشته کارگران بوده است.

کارگران کشور ما، فقط از حداقل آزادیهای سیاسی و حق تشکل محروم نیستند. آنها در زیر سیطره جمهوری اسلامی، از حداقل شرایط زندگی نیز محروم شده اند و در شرایط غیرقابل تحمل و دشواری، نه فقط از نقطه نظر سیاسی، بلکه اقتصادی و اجتماعی نیز بسر می برند.

تجربه نشان داده است که کارگران با مبارزات هرچند گسترده، اما مجزا و بدون همبستگی قادر نیستند تغییری جدی در شرایط زندگی خود ایجاد نمایند. آنها با ایجاد تشکیلات خاص خود و برای دفاع از منافع و حقوق اقتصادی و اجتماعی خویش است که قادرند جلوی تعدی سرمایه داران و دولت حامی آنها به معیشت و زندگی خود را سد نموده، شرایط را به نفع خود تغییر دهند.

در اول ماه مه امسال، باید با توجه به فضای دگرگون جامعه، نسبت به سالهای قبل، بخصوص با توجه به تایید حضور گسترده مردم در صحنه مخالفت با جمهوری اسلامی، علاوه بر شعارهای جنبش های تاکتونی کارگران، شعار ایجاد تشکل های مستقل کارگری را برای دفاع از حقوق کارگران و سازماندهی مبارزه برای تحقق آنها، برترین تر ساخت.

کارگران بدون ایجاد تشکیلات، قادر نیستند دستاوردهای مقطعی و موضعی خود را نیز حفظ نموده، تثبیت کنند و از یورش سرمایه داران مصون دارند.

تجربه اعتصابات بزرگ یک سال گذشته، نقطه عزیمت مساعدی برای مبارزه درجهت ایجاد تشکل های کارگری در سراسر ایران است.

پایزید. اعتصابات نوبت و دهها حرکت کارگری دیگر، در طول یک سال گذشته، بخصوص آخرین آنها یعنی حرکت چشمگیری بیش از هفت هزار کارگر گروه صنعتی ملی، بیانگر تحرک جنبش کارگری در دفاع از مطالبات خویش است.

بستر همه اعتراضات کارگری سال گذشته نیز، قبل از همه، پائین بودن بیش از پیش دستمزدها و عدم برخورداری کارگران از حداقل شرایط زندگی بوده است. این امر آقدر آشکار است که حتی رژیم نیز قادر به کنمان آن نیست. از یک طرف هر روز قدرت خرید کارگران، کاهش می یابد، تورم ابعاد دهشتناکی به خود می گیرد، از طرف دیگر، دستمزدها ثابت می مانند و در بهترین حالت بسیار پائین تر از نرخ تورم افزایش می یابند. بنا به اعتراف وزارت کار خود رژیم، با احتساب نرخ تورم، حداقل دستمزد کارگران در سال ۷۵، نسبت به سال ۱۳۵۸، ۵۸ درصد کاهش داشته است. به گفته معاون تنظیم روابط کار این وزارتخانه، از سال ۵۸ تاکنون دستمزد کارگران ۱۱ برابر افزایش یافته است، اما ارزش واقعی آن، یعنی قدرت خرید کارگران، ۵۸ درصد کاهش داشته است. این امر خود بخوبی نشاندهنده شرایط دشوار حاکم بر زندگی کارگران کشور ماست. شرایطی که حتی منابع رسمی رژیم نیز، قادر به کنمان آن نیستند. درحالی که وزارت کار، رسماً متوسط ماهانه هزینه گذران یک خانوار متوسط شهری را در سال ۱۳۷۴ برابر با ۱۱۷ هزار تومان برآورد کرده است، بنا به گفته دبیرکل خانه کارگر، حقوق مبنای ۸۲ درصد

مبارزه برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری

تشکل های واقعی کارگری و مبارزه برای ایجاد و حفظ آنهاست.

مقاومت در برابر اخراج های دسته جمعی و جلوگیری از بیکارسازی های گسترده- که در شرایط تشدید رکود و بحران جاری باز هم دامنه افزونتری خواهد یافت- نیز نیاز به ایجاد تشکل ها و نهادهای مستقل کارگری را بیش از پیش مطرح می

از قدرت خرید باقیمانده زحمتکشان را در کام خود فرود برده، دعوت آن ها به "صبر" و "فداکاری" بیشتر، شعار همیشگی و تکراری سردمداران حکومتی بوده است. در سال جاری نیز، بر پایه شواهد موجود و به واسطه تداوم و تشدید بحران اقتصادی حاکم، گرانی و محرومیت بیشتری در انتظار مزد و حقوق بگیران جامعه ماست و دولت

تردیدی نیست که نبود تشکل های مستقل کارگری، تاثیرگذاری حرکت های مقطعی و پراکنده کارگران و زحمتکشان را، که حتی در شرایط اختناق حاکم بر جامعه ما نیز متوقف نشده است، بسیار محدود می سازد. محرومیت از تشکل های آزاد و مستقل، یکی از موانع و تقیصه های عمده تلاش و مبارزه کارگران در جهت تحقق خواست های صنفی،



سازد. بر اساس واقعیت های موجود، و با پیش بینی ورود سالانه ۸۰۰ هزار نفر نیروی جدید به بازار کار ایران در سال های آینده، مسئله بیکاری در جامعه ما ابعادی بس دهشتناک پیدا خواهد کرد. بدیهی است که چنین وضعیتی، جدا از هر چیز دیگر، شرایط مساعدی را برای دولت و کارفرمایان خصوصی جهت تحمیل شرایط سخت و سنگین تر بر دوش کارگران و زحمتکشان، فراهم خواهد نمود. دفاع از امنیت شغلی و مقابله با هیولای بیکاری یکی از عرصه های مهم مبارزات صنفی و اقتصادی- اجتماعی طی سال های آتی خواهد بود

خاتمی نیز، چنان که از گزارش اقتصادی آن در پایان اسفند گذشته هم بروشنی معلوم است، اقبال محروم و زحمتکش را باز هم به "صبر و تحمل" بیشتری فرا می خواند.

حرکت های اعتراضی پراکنده کارگران، در این یا آن واحد، در این یا آن مقطع، تنها می تواند بهبودی موقتی و مقطعی در شرایط کار و زندگی آنان به وجود دارد. لازمه ی مقاومت در برابر تعرض توقف ناپذیر سرمایه داران و رژیم مدافع آن ها به باقیمانده حقوق و دستاوردهای کارگران، و شریکشی اعتراضات و حرکت های جمعی آنان، پایه ریزی

اجتماعی و سیاسی آنها به شمار می رود. رژیم جمهوری اسلامی، طی دوره حاکمیت خود، فشارها و محرومیت های بی سابقه ای را بر کارگران و زحمتکشان متحمل کرده که آثار فاجعه بار آن، در تمامی زمینه ها، کاملاً نمایان و ملموس است. افت شدید قدرت خرید خانوارهای کارگری و کم درآمد، و محکومیت آن ها به فقر و فلاکتی روزافزون، یکی از پیامدهای حاکمیت رژیم ملایان و سرمایه داران، و ارمغان سیاست های گوناگون آن در این دوره بوده است. در حالی که تورم افسار گسیخته قیمت ها، هر سال و هر ماه، بخش دیگری

که ضرورت وجودی سندیکاها و شکل های واقعی برای کارگران را حیاتی می سازد.

در سایر عرصه های مبارزات صنفی و اجتماعی کارگران و زحمتکشان نیز، از اجرای طرح طبقه بندی مشاغل و یا انعقاد پیمان های دسته جمعی کار گرفته تا مطالبه حق مسکن و حق ایاب و ذهاب، محروم بودن کارگران از حداقل مشارکت آزاد و دموکراتیک و حداقل شکل صنفی مستقل، مقاومت آنان را در مقابل تعرضات غالباً متحد و یکپارچه دولت و سرمایه داران، کم اثر و حقوق و دستاوردهای شان را دستخوش دست اندازی های مستمر مدیران و کارفرمایان می سازد. چنان که مثلاً قانون کار دستپخت رژیم اسلامی نیز، در همان موارد محدودی که مقرراتی به نفع کارگران وضع شده است، عملاً اجرا نمی شود. مثال دیگر، "سازمان تامین اجتماعی" است. این سازمان که قانوناً و عرفاً مسئولیت جمع آوری حق بیمه دریافتی از کارگران و تامین هزینه های آنان در زمینه های مختلف درمانی، از کارافتادگی، بیکاری و... بعهده دارد، در سال های اخیر، به بهانه های گوناگون، هر چه بیشتر از انجام تعهدات خود شانه خالی کرده و می کند. هزاران میلیارد ریال ذخائر، از محل بیمه دریافتی از کارگران، در اختیار گردانندگان این سازمان قرار گرفته که بی کفایتی، سوءمدیریت و حیف و میل از خصوصیات بارز عملکرد آن ها بوده است. با تغییر دولت در سال گذشته، دسته از مدیران برگمارده ی دولت جای خود را به دسته دیگری داده اند، بدون آنکه کارگران یا نمایندگان آنها کمترین دخالت یا مشارکتی در اداره آن سازمان و یا در نحوه ی استفاده از این ذخائر - که با سرنوشت میلیون ها نفر از کارگران از نسل فعلی و آتی پیوند دارد - داشته باشند.

رژیم جمهوری اسلامی ضمن انکار حق ابتدایی و مسلم کارگران در برخورداری از سندیکاها و نهادهای صنفی و دموکراتیک و مستقل، کوشیده است که نهادهایی را به نام کارگران بر آسان تحمیل کند. رژیم حاکم همراه با پیشبرد سیاست سرکوبگرانه خود در برابر تلاش های سازمانگرانه ی مستقل کارگران و زحمتکشان، و در جهت تکمیل همان سیاست با نیرنگ و دغلبازی، اقدام به ایجاد شکل های دولتی و فرمایشی با عنوان کارگری کرده است. معروفترین آنها، "شوراهای اسلامی کار" است که در حدود ۱۵۰۰ واحد تشکیل شده و زیر چتر "خانه کارگر" رژیم گرد آمده اند. لکن تقلابها و ترفندهای جمهوری اسلامی برای حقه کردن چنین نهادهایی ناکام مانده است. به اعتراف صریح خود مسئولان "خانه کارگر"، این تشکیلات تنها "شعاع کوچکی از حدود ۴ میلیون نفر جامعه کارگری را زیر پوشش دارد". خود رژیم نیز حتی از تشکیل

"شورای اسلامی کار" در واحدهای صنعتی بزرگ (نفت، برق... واهمه دارد. این گونه نهادهای ساخته و پرداخته رژیم، بنابه ماهیت و سابقه عملکردشان، حتی خاصیت سندیکاهای "زرد" را هم نداشته اند. اگر این نوع سندیکاها با ویژگی سازشکاری و تسلیم طلبی خود در مقابل دولت و سرمایه داران شناخته می شوند، نهادهایی مثل "شورای اسلامی کار" و "خانه کارگر"، اساساً و در عمل به عنوان ارگان دیگری برای خاموش کردن صدای اعتراض و سرکوب حرکت حق طلبانه کارگران، انجام وظیفه کرده اند. در شرایط اجتماعی و سیاسی تازه ای که از حدود یک سال پیش پدید آمده است، برخی از جناح ها و دستجات درون حکومتی، از جمله گردانندگان فعلی "خانه کارگر" به صرافت ایجاد "حزب کار" نیز افتاده اند. این ها، در شرایط فعلی، از دولت خاتمی حمایت می کنند. جناح "رسالتی" ها نیز، برای عقب نماندن از رقیب اصلی خود در این زمینه، مسابردت به ایجاد تشکیلات دیگری زیر عنوان "جامعه اسلامی کارگران" کرده است. این قبیل نهادهای و ارگان ها، هر نقشی هم در عرصه منازعات سیاسی و کشمکش های جناح های درون حکومتی ایفا کنند، در اساس ارتباطی به خواست ها و تمایلات واقعی کارگران و زحمتکشان ندارند.

دسته دیگری از نهادهای صنفی کارگری، مانند شرکت های تعاونی مصرف و مسکن، که می توانستند در تحقق پاره ای از مطالبات رفاهی و اقتصادی و یا بهبود نسبی وضع زندگی کارگران، تأثیرات معینی بر جای گذارند، در شرایط اقتصادی و سیاسی حاکم، از این نقش نیز بازمانده اند. در اغلب موارد، این نهادها در مقابل کارشکنی های ارگان های حکومتی و بوروکراسی حاکم از حرکت بازمانده و یا به دلیل دخالت های ماموران و سرسپردگان رژیم، ویژگی های دموکراتیک خود را از دست داده اند. این دسته از نهادهای صنفی کارگری نیز عملاً در "تولیت" اتحادیه های "امکان" و "اسکان"، که تابع سیاست های وزارت کار و "خانه کارگر" رژیم هستند، قرار گرفته اند. گسترش تلاش و مبارزه در راه ایجاد شکل های مستقل می تواند این قبیل نهادهای صنفی را نیز از حیظه اعمال نفوذ و مداخله عناصر و ارگان های حکومتی در آورده، خصوصیت دموکراتیک و استقلال آنها را، که لازمه تحقق خواست های کارگران است، تامین نماید.

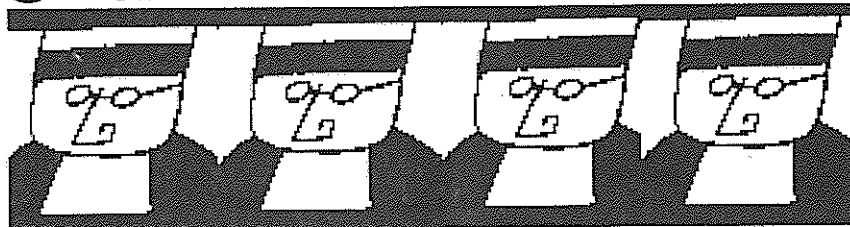
هر چند که رژیم حاکم کوشیده است که به هر ترتیب و با توسل به هر وسیله ای مانع از شکل گیری نهادهای آزاد و مستقل کارگران شود، اما توانسته است خواست و تمایل آنان را در این عرصه نابود کند. بسیاری از آنان، به رغم همه عوامفریبی های دستجات حکومتی و بنابه تجربه عینی خود،

دریافته اند که فقدان چنین تشکل هایی آن ها را از دستیابی به مطالبات صنفی عادلانه شان نیز باز می دارد. در برخی از کارخانه ها و در بعضی از واحدهای بزرگ کوشش هایی به منظور ایجاد هسته های اولیه ی تشکل های مستقل صورت گرفته است. بارزترین آن ها در حرکت های شجاعانه کارگران نفت در سال ۱۳۷۵ بود که طی آن، نفتگران قهرمان نه تنها توانستند نهاد نمایندگی مستقل خودشان را، در فضای خفقان زده ی موجود، پدید آورند بلکه به رسمیت شناختن آن را نیز به عنوان یکی از خواست های خود مطرح کردند.

در شرایط سیاسی و اجتماعی جدیدی که فراهم آمده است، مبارزه برای برخورداری از حق تشکل که مبتنی بر اراده آزاد و خواست مستقل کارگران و زحمتکشان باشد، بایستی گسترش یابد. در این شرایط که صدای حق طلبی ائتلاف گوناگون اجتماعی، و از جمله دانشجویان، روشنفکران و زنان، رساتر شده و منازعات بین حکومتگران نیز اوج و دامنه افزوتری یافته است، کارگران و زحمتکشان باید با تقویت صفوف و پیوستن و متحد کردن مبارزات شان، این حق ابتدایی و پایمال شده ی خود را به دست آورند. اکثریت کارگران، بنابه تجربه ملموس خودشان، بر این واقعیت آگاهند که نه رژیم جمهوری اسلامی، و نه هیچ کدام از جناح ها و دستجات درونی آن (و خاصه دسته ای که علم "کارگر" را برداشته است) حاضر به پذیرش وجود و حضور و فعالیت آزاد تشکل ها و سندیکاها ی مستقل کارگری نخواهند بود. تنها مبارزه جمعی و پیگیری خود کارگران و زحمتکشان است که رژیم حاکم را به قبول آن ناگزیر خواهد کرد. پیداست که تلاش و مبارزه کارگران در این جهت، از مبارزات و جنبش های اجتماعی و سیاسی دیگر، که در سطح مختلف و در ابعادی متفاوت جریان دارد، متاثر خواهد شد و، به نوبه خود، تأثیرات مهمی بر آن جنبش ها بر جای خواهد نهاد. پشتیبانی از مبارزات حق طلبانه کارگران، به ویژه در عرصه ایجاد تشکل های مستقل کارگری، وظیفه همه ی نیروهای آگاه ترقی خواه و انقلابی است.

تلاش و مبارزه متحد برای پی ریزی نهادهای مستقل کارگری که می تواند در اشکال و به شیوه های گوناگونی به پیش برده شود، برحسب وضعیت و شرایط مشخص واحدها و رشته های صنعتی و خدماتی مختلف، فرق می کند. اما این نکته آشکار است که ایجاد و حفظ چنین تشکل هایی در واحدها و مجتمع های بزرگ تولیدی بسیار موثر و کارساز خواهد بود.

"کانون وکلا" و انتخابات اخیر آن



فوریتی در مجلس رژیم مطرح کردیده و به تصویب نمایندگان و تایید شورای نگهبان رسید و بلافاصله هم اطلاعیه ای از جانب قوه قضائیه صادر شد که با توجه به تصویب آن "طرح"، دیگر انتخابات کانون وکلا برگزار نمی شود! طرحی که در مجلس به تصویب رسید و انتخابات را متوقف کرد "طرح قانونی نحوه ی اصلاح کانون های وکلای دادگستری ج.ا.ا." نام داشت که مطابق آن وکلای دادگستری ایران بایستی یک بار دیگر مورد تصفیه یا "اصلاح" قرار گیرند. بدین منظور، هیاتی با عنوان "هیات بازسازی کانون های وکلا"، به انتخاب رئیس قوه قضائیه، تعیین و انجام انتخابات کانون نیز به بعد از پایان اجرای این "طرح قانونی"، موکول شد. موارد مشمول تصفیه (انفصال دایم از وکالت) طبق این طرح چنان گسترده و کش دار بود که دست "هیات بازسازی" و در واقع رئیس قوه قضائیه را در کنار گذاشتن هر کسی باز می گذاشت. این موارد، از "فعالیت موثر به نفع گروه های غیرقانونی" تا "شراب خور" و یا "اعمال و رفتار خلاف شئون وکالت" را در بر می گرفت. اما اجرای این تهیدات نیز پایان کار تصفیه نبوده و نیست.

در بهمن ۱۳۷۵، طرح دیگری زیر عنوان "طرح کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری" در مجلس رژیم تصویب شد. مقررات این طرح ظاهرا ناظر بر شرایط لازم برای کسانی است که جدیداً متقاضی دریافت پروانه وکالت می شوند و به تصدیق پروانه وکلایی که، پس از عبور از "صافی" های متعدد، به این کار اشتغال دارند. شرایط گنجانده شده در این طرح، جهت صدور پروانه وکالت، به اجمال، عبارتند از: اعتقاد و التزام عملی به احکام و مبانی اسلامی - اعتقاد و تعهد به نظام ج.ا.ا.، ولایت فقیه و قانون اساسی - نداشتن سابقه عضویت و فعالیت در گروه های الحادی، ضاله و معاند - عدم عضویت و هواداری از گروهک های غیرقانونی - عدم وابستگی به رژیم گذشته - نداشتن سابقه محکومیت کیفری - عدم اعتیاد به مواد مخدر و استعمال مشروبات الکلی. ولی به این

نمایند. چنان که حتی امروزه که استفاده از وکیل در محاکمات رسمیت قانونی دارد، در بسیاری از موارد و از جمله در دادگاه های انقلاب، حضور وکیل عملاً ممنوع و غیرممکن است. تعداد کل وکلایی که (طبق آمار سال ۱۷۵) "پروانه وکالت" دارند، حدود سه هزار نفر است که هم در قیاس با میزان جمعیت و سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور و هم در مقایسه با جوامع مشابه، بسیار اندک است.

در سال ۱۳۶۱، اداره امور کانون وکلا، از جانب "شورای عالی قضایی"، به یک هیات سه نفره واگذار شد. یک سال بعد، در پی برکناری دو نفر از اعضای هیات مذکور، سرپرستی امور وکلا در دست گوردز افتخار جهرمی یکی از حقوق دانان وابسته به رژیم اسلامی قرار گرفت. بدین ترتیب، کارهای مربوط به وکیلان دادگستری (حتی در حد امور دفتری مربوط به صدور و یا تصدیق پروانه وکالت و نظایر این ها) در کنترل کامل دستگاه حکومتی درآمد و در واقع هیچ نشانی از حیات و فعالیت تشکل صنفی آن ها برجای نماند. پس از حذف "شورای عالی قضایی" و واگذاری اختیارات آن به رئیس قوه قضائیه، محدودیت و کنترل بر کار آنها باز هم تشدید گردید.

به دنبال تصفیه های مکرر در میان وکلا، در طی بیش از یک دهه، سرانجام در سال ۱۳۷۰ چنین به نظر می رسید که دستگاه قضایی رژیم به تشکیل مجدد نهادی به عنوان "کانون وکلا" رضایت داده است. این امر هم در جهت حفظ ظواهر قضایا بود که در آن ایام توجه بخشی از سردمداران حکومتی را به خود جلب کرده بود و هم ناشی از اعتراضات گروهی از وکلای باقی مانده بود که، جدا از ملاحظات سیاسی، خواستار ایجاد نهاد صنفی خود بودند. تاریخ برگزاری کانون وکلای (مرکز) روز ۱۷ مهر همان سال اعلام و تهیدات مربوط به آن، از جمله بررسی و تایید "صلاحیت" کاندیداها، چیده شده بود... اما ناگهان رای گردانندگان رژیم برگشت و انتخابات، به یک باره، متوقف شد! بدین ترتیب که در روز ۱۶ مهر، طرحی دو

انتخابات هیات مدیره "کانون وکلا" (مرکز) در دی ماه گذشته برگزار شد (اتحاد کار، شماره ۴۷). این نخستین انتخابات مربوط به تشکل صنفی وکلای دادگستری در دوره حاکمیت جمهوری اسلامی بود. از این لحاظ، بررسی چگونگی برگزاری آن، در شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم، و ترکیب هیات مدیره انتخاب شده، حائز اهمیت است. اما پیش از این کار، مروری کوتاه به سابقه این "کانون" در دوران اخیر، ضروری به نظر می رسد. برگزاری انتخابات هیات مدیره کانون وکلای (مرکز) در سال ۱۳۵۶ حادثه سیاسی مهمی به شمار آمد. چرا که در این انتخابات که با بازتاب مطبوعاتی گسترده ای همراه بود، گروهی از وکیلان و حقوق دانان مستقل و یا مخالف رژیم سابق به عضویت هیات مدیره کانون برگزیده شدند. پیش از آن، گردانندگان این نهاد مهم صنفی غالباً از وابستگان رژیم استبدادی حاکم بودند. در هر حال، گروهی از اعضا و مدیران کانون وکلا، طی سال های ۱۳۵۷-۱۳۵۶، نقش قابل توجهی در طرح حقوق و آزادی های دموکراتیک، خصوصاً در دفاع از زندانیان سیاسی، ایفا کردند که خاطره ی آن هنوز هم در اذهان نسل های فعال در آن دوره باقی است.

پس از استقرار رژیم جمهوری اسلامی که نهادهای صنفی و دموکراتیک، یکی بعد از دیگری، تعطیل و سرکوب شدند، فعالیت های کانون وکلا نیز عملاً متوقف گردید. از آن پس و به دفعات مکرر، وکیلان دادگستری نیز مشمول تصفیه و "پاکسازی" از سوی ارکان های رژیم اسلامی قرار گرفتند: عده ای از آنها از انجام وکالت محروم گشتند، گروهی به زندان انداخته شدند و برخی نیز ناگزیر به مهاجرت گردیدند. گردانندگان رژیم جدید کوشیدند که اساساً مقله وکیل دادگستری و استفاده از وکیل در مراجع و محاکم قضایی را عملاً ملغی نمایند و چون، با توجه به الزامات و نیازهای زندگی در جامعه امروز، در این کار ناکام ماندند تلاش کردند که حیطه ی فعالیت او را در عرصه های حقوقی و قضایی هر چه محدودتر

هادوی نیز قبلا عضو (حقوقدان) شورای نگهبان بوده است.

تشکلی که بدین ترتیب به نام کانون وکلا به وجود آمده است فاقد حداقل معیارها و ویژگی های دموکراتیک بوده و بنابراین نمی تواند خواست های صنفی و اجتماعی قاطبه اعضای این صنف را نمایندگی و برآورده کند. کانونی که به ترتیب فوق شکل گرفته است، عاری از خصوصیات یک نهاد مستقل صنفی است و به همین دلیل نیز نه تنها نمی تواند از مطالبات صنفی اعضای خود و خاصه استقلال حرفه وکالت در برابر فشارهای کوناگون دستگاه های حکومتی دفاع کند بلکه همواره در معرض آن قرار دارد که به صورت بازپچه دست مجبوعه رژیم و یا جناحی از آن درآید. عقب نشینی رژیم و پذیرش فعالیت مجدد نهادی به نام کانون وکلا، تنها آغاز راه تلاش و مبارزه ای سخت برای ایجاد کانونی واقعا مستقل و دموکراتیک به شمار می رود. افشای عناصر وابسته به رژیم و طرد آن ها از عرصه فعالیت های صنفی وکیلان دادگستری، یکی از زمینه های اصلی این مبارزه در شرایط کنونی است. تحقق این هدف و یاب ریزی نهاد صنفی مهسی چون کانون وکلای مستقل، بیش از هر چیز، در گروه تداوم و گسترش مبارزات جمعی خود آنهاست. ضمن آن که شربخشی این تلاش و مبارزه در پیوندی نزدیک با اوج گیری جنبش های اجتماعی و سیاسی در سطح جامعه نیز قرار دارد.

سانسور بخشی از مصاحبه شالگونی در نشریه کار اکثریت

بنابه گزارش نشریه راه کارگر، بخش هایی از مصاحبه محمدرضا شالگونی با نشریه کار (اکثریت) بدون هیچ توضیحی توسط نشریه "کار" (اکثریت) حذف شده اند. شالگونی طی نامه ای به نشریه کار خواستار چاپ قسمت های حذف شده گشته است. سردبیر نشریه کار (اکثریت) در جوابیه ای که به نامه فوق داده است از این اقدام سرباز زده و دلیل اقدام خود در سانسور را توهین آمیز دانستن مطالب حذف شده دانسته است. البته این نشریه بازمه ضروری ندانسته است حداقل خیر این اعتراض بخود را بگوش خوانندگانش برساند. این اقدام نشریه کار (اکثریت) صرف نظر از درست یا نادرستی ادعای دست اندرکاران آن درباره توهین آمیز بودن مطلب حذف شده اقدامی غیردموکراتیک است و با موازین فعالیت دموکراتیک مطبوعاتی مقابرت دارد. سانسور به بهانه توهین مرزی است که اگر از آن گذشت، معلوم نیست در کجا می توان سانسور را متوقف کرد. مگر ما شاهد نیستیم که سانسور تام و تمام حاکم بر جامعه ایران با همین بهانه توهین به این یا آن خاندان و مقام و مقامات توجیه شده و میشود. نشریه کار (اکثریت) در مصاحبه کردن یا نکردن با هر کس حق و اختیار دارد. اما او قسیم خوانندگانش نیست که به جای آن ها به ارزیابی از این یا آن گوشه نظرات مصاحبه شوند برای انتشار یا سانسور آنها بپردازد.

گروهی که دور و بر افتخار جهرمی، سرپرست چندین ساله کانون، جمع شده و فهرستی ۱۷ نفره ارائه کرده بود از این فهرست ۹ نفر انتخاب شدند، و دیگری گروهی که با عنوان "جمعی از وکلای دادگستری مرکز"، فهرستی ۱۲ نفره معرفی کرده بود از این فهرست نیز ۹ نفر برگزیده شدند که دو نفر از آنها با فهرست قبلی مشترک بودند. بیشترین تعداد آرای نظرات برگزیده هم ۸۸۶ رای بوده است.

در هر حال، با توجه به آنچه که در بالا آمد و صرف نظر از ترکیب و اختیارات واقعی هیات مدیره منتخب، برگزاری انتخابات کانون وکلا و تجدید فعالیت رسمی آن، یک عقب نشینی آشکار برای جمهوری اسلامی و بورژوازی جناحی از آنست که مقدرات دستگاه قضایی را در دست خود گرفته است. این عقب نشینی به معنی پذیرش وجود و فعالیت یک تشکل صنفی است که تلاش تاکنونی گرداندگان حکومتی بر نفی و یا جلوگیری از آن بوده است.

اسامی ۱۲ نفر عضو اصلی هیات مدیره کانون وکلای مرکز، برحسب نتایج رسمی اعلام شده و به ترتیب تعداد آرا، از این قرار است: جهانگیر حسنخانی - محسن هادوی - محمدباقر میرسراجی - گودرز افتخار جهرمی - داود فاطمی انبهری - محمد جندقی کرمانی پور - عبدالمهدی امامیان - احمد سعادت - محمد فرض پور - حمید جلیل زاده خوئی - رضا تسدن - جهانگیر مستوفی.

نگاهی به این فهرست نشان می دهد که اگرچه چند تن از وکیلان پرسابقه نیز در این جمع حضور دارند ولی نامی از شخصیت های مستقل و وکلای سرشناس و دارای سوابق روشن فعالیت صنفی و اجتماعی و یا علمی و فرهنگی (که هنوز پروانه وکالتشان لغو نشده است) در میان آن ها به چشم نمی خورد. اینان یا با سد انحصارطلبانه رد "صلاحیت" و حذف مواجعه شده اند و یا این که، در شرایط غیردموکراتیک حاکم، اصلا وارد عرصه ای این انتخابات نشده اند. در بین منتخبین (اصلی و علی البدل) اسمی از وکلای زن (که تعداد آن ها نزدیک به ۲۰۰ نفر است) نیز دیده نمی شود. بدیهی است که در چنین شرایطی تنها افرادی توانسته اند داوطلب عضویت در هیات مدیره و انتخاب شوند که قبلا از "صافی" های کنترل دستگاه قضایی جمهوری اسلامی عبور کرده اند. مشهورترین آن ها، افتخار جهرمی، از عناصر سرسپرده حکومتی و در واقع معرکه گردان رژیم در امور حقوقی است. وی علاوه بر سرپرستی امور وکلا طی سال های گذشته، چند دوره عضو (حقوقدان) شورای نگهبان، مسئول "دفتر خدمات حقوقی" رژیم، نماینده ای مدیران جرایم حکومتی و... بوده و اخیرا نیز از جانب محمد خاتمی به عنوان یکی از اعضای "هیات پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی" منصوب شده است. محسن

طرح، تبصره ای نیز افزوده شده که بر مبنای آن، تمدید پروانه وکالت (که مدت اعتبار آن ۳ سال تعیین شده) منوط به درخواست متقاضی و احراز شرایط فوق است و چنانچه متقاضی فاقد یکی از شرایط مذکور تشخیص داده شود، از تمدید پروانه ای کار او می توان جلوگیری کرد. بدین سان، تیغ تصفیه همواره بر بالای سر وکلای شاغل آویزان است و نه فقط حقوق صنفی آنان پایمال شده بلکه امنیت شغلی شان نیز دستخوش امیال و اعمال نظرهای روسای قوه قضائیه رژیم است. آیین نامه اجرایی این قانون نیز در اردیبهشت سال گذشته توسط مسئولان قضایی کشور تهیه شده است. طبق این آیین نامه، ده "حوزه وکالتی" در سراسر کشور تعیین شده که حوزه "مرکز" شامل استان های تهران، سمنان و قم) یکی از آنهاست.

سرانجام، پس از گذشت نزدیک به ۲۰ سال، مقدمات برگزاری انتخاباتی برای هیات مدیره کانون وکلای مرکز در پاییز ۱۳۷۶ فراهم شد. تدارک این مرحله نیز فارغ از اعمال نظرهای وزارت دادگستری و یا کشمکش های دستجات درونی رژیم نبود. چنان که مثلا طبق آنچه انتخابات (منتشره در ۱۰ مهر) قرار بود ۱۷ نفر شامل ۱۱ نفر عضو اصلی و ۶ نفر عضو علی البدل) به عنوان هیات مدیره این کانون برگزیده شود، اما در جریان انتخابات تعداد ۱۸ نفر (شامل ۱۲ عضو اصلی) تعیین شدند، انجام انتخابات در ۸ دی و در محل دفتر کانون اعلام شده بود ولی عملا در ۲۴ دی و در کاخ دادگستری برگزار شد. شرایط انتخاب شوردگان از سوی "هیات نظارت"، علاوه بر شرایط مندرج در قانون مورد اشاره در بالا، داشتن ۲۵ سال سن و ۸ سال سابقه وکالت، "عدم ارتکاب اعمال خلاف شئون شغل وکالت"، "عدم اشتغال به فساد اخلاق" و... اعلام گردیده بود. رسیدگی و تایید "صلاحیت" داوطلبان عضویت در هیات مدیره توسط "دادگاه انتظامی عالی قضات" و نه نمایندگان و معتمدین خود وکیلان صورت گرفت. در جریان این رسیدگی، "صلاحیت" ۲۵ نفر از داوطلبان از سوی دادگاه انتظامی مذکور رد شد. به عنوان مثال، صلاحیت خانم شیرین عبادی، حقوق دان معروف، برای عضویت در هیات مدیره کانون رد گردید. محمود کاشانی (حقوق دان و عضو سابق هیات نمایندگی رژیم در دادگاه لاهه و از بستگان ایت اله کاشانی) نیز از جمله نامزدهایی بود که صلاحیت شان رد شد. در نهایت، انتخابات از بین ۲۹ نفر کاندیدای تایید صلاحیت شده، انجام گرفت. با توجه به این که نزدیک به دو هزار نفر از وکلای کشور در این حوزه فعالیت دارند، پیداست که تعداد کاندیداها بسیار اندک بوده است. این نیز یکی از دلایلی بود که برگزاری این انتخابات با رقابت و سروصدای تبلیغاتی نسبتا محدودی انجام گیرد. دو گروه در جریان این انتخابات نسبتا فعال بودند: یکی

بمناسبت ۱۰ آوریل، سالروز صدور حکم دادگاه "میکونوس"

بمناسبت سالگرد صدور حکم تاریخی دادگاه میکونوس، در محکومیت سران رژیم اسلامی و مجرم شناختن آنان بعنوان فرمادهان و سازمانگران ترور عناصر اپوزیسیون ایرانی در خارج از کشور، مصاحبه ای با کامبیز روستا از فعالین کمیته ضد ترور برلین و کانسون پناهندگان سیاسی ایرانی برلین انجام شده که در زیر درج میشود.

سوال: رفیق کامبیز با تشکر از پذیرش گفتگو با نشریه اتحادکار، می‌خواستیم که در ارتباط با سالروز صدور حکم تاریخی میکونوس با خوانندگان نشریه، صحبتی داشته باشید.

جواب: ممنون. سالروز صدور حکم دادگاه میکونوس، فرا رسیدن روز پیروزی بزرگ اپوزیسیون در خارج از کشور است. قبل از جنایت در کافه میکونوس، در کشورهای مختلف دگراندیشان متفاوتی به قتل رسیده بودند که در فرانسه، سوئیس، سوئد، اطریش و... متأسفانه نه نیروهای اپوزیسیون مترقی ایران و نه افکار عمومی در آن کشورها موفق نشدند که افشای کامل جنایات رژیم را در جهان اعلام دارند. در دادگاه میکونوس برای اولین بار توفیق حاصل شد.

سوال: همان طور که می‌دانید ترور نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور از جمله سیاست‌های جنایت کارانه رژیم است که با این اقدام خود به لیست قربانیان در داخل کشور تعداد دیگری را افزوده است. در سپتامبر ۱۹۹۲ نیز یکی از جنایات ۴ قربانی گرفت. در سالروز صدور حکم تاریخی دادگاه میکونوس، نظرتان را در رابطه با آن حادثه نیز برای ما بگویید.

جواب: به مجرد این پیش‌آمد فاجعه بار، ما بعنوان یک بخش کوچکی از اپوزیسیون موفق شدیم با فراخوانی، همگان را به مقاومت فرا بخوانیم. می‌دانید که پس از این اتفاق جو خاصی حاکم شده بود و در یک جو ترس و وحشت، بسیاری می‌پنداشتند که مقاومت در مقابل رژیم ملایان و تروریسم دولتی جمهوری اسلامی ایران بی‌فایده است. به دلیل همکاری‌های بسیار نزدیک و عمیق میان حکومت آلمان و حکومتگران ایران ما همراه بسیاری از دیگر اعضای اپوزیسیون بر این نظر بودیم که در مقابل تجاوزات فاشیستی جمهوری اسلامی باید مقاومت کرد و هیچ مقاومتی بی‌حاصل نیست. این را ما از تاریخ مبارزه مردم جهان آموخته بودیم و بهمین جهت همان طور که شاهد بودید به کمک دیگران، - البته این تنها ما نبودیم چرا که تصادفاً در آن زمان مقیم برلین بودیم- این فراخوان را سازمان دادیم و دستاورد دادگاه میکونوس به دنبال فاجعه ای که در کافه میکونوس

اتفاق افتاده بود متعلق به تمام اپوزیسیون آزادخواه ایران است. در آن شرایطی که قتل اتفاق افتاد و در آن جو وحشت و ترس همگانی، اپوزیسیون آزادی خواه موفق شد که صفوف مقاومت را از صفوف آدم‌هایی که به بهانه های مختلف کوشش می‌کردند این جنایت مستقیم حکومتگران اسلامی را سرپوش بگذارند جدا کند. دادگاه میکونوس تقریباً یک سال بعد از اتفاق کافه میکونوس تشکیل شد. در این یک سال با فعالیت‌هایی که انجام شد توانستیم با جلب افکار عمومی و بخصوص نیروهای آزادی خواه و مترقی در آلمان یک تغییر جو بوجود آوریم و حکومت آلمان و امثال آقای اشویت باوئر که همه مکانیسم‌های قدرت دولتی را بکار انداخته بود که ملایان را بی‌گناه جلوه دهند با شکست بسیار شرم‌آوری روبرو شدند و مردم، افکار عمومی، و وسائل ارتباط جمعی و نیروهای اپوزیسیون ایران توانستند آن جو ترس و وحشت عمومی را و جو تحمیتی که از طرف دولتی جمهوری اسلامی و آلمان سعی می‌شد حاکم گردد بشکنند.

سوال: ترور میکونوس در مقایسه با دیگر ترورهایی که رژیم در خارج از کشور انجام داده از ویژگی‌هایی برخوردار بود. این ویژگی را بخشا فعال شدن نیروهای اپوزیسیون سر این مسئله طرح کردید. چه عوامل دیگری به نظر شما در آن مقطع تاریخی باعث شد که ترور میکونوس برجسته تر گردد.

جواب: در کافه مسئله، تفاوت اساسی ای وجود نداشت. این رژیم با ترورهایی که در کشورهای مختلف انجام داده بود تقریباً مطمئن بود که کشورهای اروپایی عکس العمل شدیدی نسبت به او نشان نخواهند داد. چرا که منافع سیاسی- اقتصادی و دیپلماتیکی که با رژیم ج ا دارند، در منطقه و از جمله در ایران چشم بر ترورهای رژیم در کشورهای شان بسته بودند. اما در آن مقطع چند عنصر مثبت به ما کمک کرد که آن‌ها را باز می‌شماریم: بخش‌های عظیمی از نیروهای مترقی آلمانی با تبلیغات و روشنگری‌هایی که اپوزیسیون ایران کرده بود به این باور رسیده بودند که دیگر نباید اجازه دهند که تجاوزهای جنایت کارانه رژیم ملایان ادامه پیدا کند. ویژگی دیگر این بود که ما نگذاشتیم که مثل اطریش یا سوئیس و یا فرانسه با مواضع بی‌تفاوتشان، این امکان فراهم شود که جنایتکاران دوباره به سفارت خانه‌ها بروند و یا موفق به فرار شوند. نکته سوم تصادفی بود که به ما کمک کرد، تصادف را داخل کیومه بگذاریم چرا که تنها تصادف صرف هم نبود. اختلافاتی بود که میان جناح‌های مختلف حکومتی و میان جناح‌های مختلف سرمایه داری جهانی بر سر چگونگی تجاوزات رژیم جمهوری اسلامی وجود داشت. ما از خلایبی که به خاطر این اختلافات ایجاد

شده بود استفاده کردیم و روشنگری‌هایمان این حلا را با سرعت پر کرد. مثالی بزنم، در دادگاه میکونوس روشن شد که بخش‌هایی از سازمان جاسوسی انگلستان و کشورهای دیگر اطلاعاتی در مورد تروریسم حزب اله و تروریسم دولتی رژیم ملایان داشته اند که آن‌ها را مستقیم و غیرمستقیم در افکار عمومی مطرح کردند و در رسانه‌های جمعی این مسئله که رژیم در این مورد دخالت مستقیم دارد پخش شد. همه این موارد به ما کمک کرد. ما در برلین موفق شدیم کاری را که در پاریس و یا در سوئیس انجام نگرفت با همه کسانی که می‌خواستند دیگر این اتفاق - علیرغم اختلافات سیاسی اشان در مقابل رژیم حبیبی - تکرار نشود یک مقاومت را سازمان دهیم. از اینکه رژیم حبیبی می‌گویم بخاطر اینست که این رژیم را سرپا رژیمی حبیبیستی می‌دانم. با اینکه حبیبی از نظر فیزیکی وجود خارجی ندارد و رژیم حبیبیستی را در حال فروپاشی می‌دانم. عنصر مقاومت، عنصر اختلاف میان جناح‌های مختلف حکومت آلمان و عنصر مخالفت میان جناح‌های مختلف کشورهای اروپایی، همه این‌ها محیط مساعدی را ایجاد کرد. مضافاً این که بخاطر یک حشر پلیس جنایی آلمان موفق شده بود که ۲ تن از جنایتکاران را دستگیر کند. اگر پادگان باشد کمیته ضد ترور چند روز پس از این اتفاق نام کاظم دارابی را در اطلاعیه ای اعلام داشت. آن موقع کسی کاظم دارابی را نمی‌شناخت و با اگر به خاطر داشته باشید کمیته ضد ترور چند هفته بعد از این جنایت اعلام کرد که شخص اشویت باوئر می‌خواهد بر روی این اتفاق سرپوش بگذارد. همه این نکات دست به دست هم داد و به ما کمک کرد که موفق شویم. ولی این را نباید فراموش کرد که این دستاورد کمیته ضد ترور و با هیچ کمیته دیگری به تنهایی نبود بلکه مقاومتی بود که ایجاد شده بود و این مقاومت به حق باعث روشنگری در افکار عمومی در آلمان شد. نکته دیگری را نیز باید توضیح دهیم که ترور در برلین با سابقه ای که جنبش چپ و جنبش آزادی خواه ایران در برلین دارد مثل این بود که این جنایت این بار در خانه ما اتفاق افتاده بود. این بار دیگر ژنو نبود که در آنجا آدم‌کشان بتوانند فرار کنند و افکار عمومی مطلع نشود. در خانه ما دست به این جنایت زدند و اعتراض به این جنایت نیز در خور این جنایت بود.

سوال: همان گونه که خودتان در جریان دادگاه بودید روند دادگاه میکونوس بیش از ۴ سال طول کشید و شهود بسیاری به دادگاه آمدند که بخشی از شهادت آن‌ها نشان از گستردگی رابطه ای بود که جمهوری اسلامی با اشکال مختلف با تعدادی از ایرانیان برقرار

کرده بود این تماس ها شاید زمینه ساز ذهنی این چنین اقدام جنایتکارانه ای بود که متأسفانه به مرگ ۴ نفر انجامید. نظر شما نسبت به این سیاست رژیم چیست؟

جواب: رژیم جمهوری اسلامی مثل همه حکومت های سرکوبگر، بی شک کوشش می کند اولاً صفوف اپوزیسیون را متشتت کند ثانیاً عناصری از اپوزیسیون را بخرد یا جلب کرده و یا مرعوب نماید. در آلمان و بطور خاص در برلین این اتفاق از مدت ها پیش آغاز شده و اجرا می شد. نه این که ما بی خبر بودیم و از کم و کیف اجرای آن به کلی بی اطلاع بودیم بلکه این کسان را می کردیم که بدلیل طولانی شدن زمان مبارزه برای بعضی ها بهر صورت سستی هایی بوجود آمده و کسانی این صفوف مقاومت را ترک خواهند کرد، بی طرف خواهند شد و یا به رژیم خواهند پیوست و رژیم هم می داند که متخصصین و آدم های خودش را می فرستاد و افرادی را هم جلب کرد و با لاقبل به گونه ای دارای یک کرایش مثبت به رژیم کرد. به یاد دارید، تبلیغاتی را که به راه انداخت که آنهایی که در خارجند می توانند به ایران بازگردند و این خوش رقصی هایی را که در مقابل بخش هایی پیش برد و متأسفانه آدم هایی که به مقاومت کامل در مقابل یک رژیم فاشیستی نمی اندیشیدند و ارزش این مقاومت را و رابطه اش با عنصر انسانیت را در نمی یافتند، شیفته آنگونه مانورها شدند. این تبلیغات محیط عمومی اپوزیسیون و پناهندگان در آلمان و در برلین را کسی دچار اغتشاش می کرد و رژیم جمهوری اسلامی امیدوار بود که جنبش مقاومت و اپوزیسیون آزادی خواه و چپ در آن قدرتی نیست به دلیل این آدم های واداده، که به مجرد ارتکاب جنایت به میدان بیاید و مقاومت کند. می بینید که اشتباه کرد و درست است که آن آدم های واداده، واداده باقی ماندند و حتی بعضی هاشان بعداً شرمگینانه وادادند ولی آن بخش عظیم دیگر که مورد این تهدید و این سرکوب قرار گرفته بودند جبری تر شده و دست به مقاومت شایسته ای زدند. جمهوری اسلامی این طرف قضیه را درست ارزیابی نکرده بود و مثل همه سرکوبگران نمی دانست عنصر سرکوب یک طرفش ایجاد رعب و وحشت است و طرف دیگرش ایجاد یک انرژی برای مقاومت خواهد بود. و این گونه بود که با اطمینان وارد میدان ترور اپوزیسیون شد و در این رو در روی، جنبش مقاومت خوشبختانه شکست نخورد.

سوال: ر. کامبیز حکمی که در دادگاه میکونوس صادر شد از این جنبه که برای اولین بار سران یک کشور خارجی در دادگاهی محکوم گردیدند حکمی تاریخی بود. از نتایج صدور چنین حکمی برایمان بگوئید.

جواب: بعد از تشکیل دادگاه و طی یک سال تحقیقات قبل از آن یک عنصر را هرگز ایرانیان و نیروهای اپوزیسیون نباید فراموش کنند که صرف نظر از یک بخش از پلیس آلمان که بدلیل آن که چرا مثلاً این ها آمده اند در آلمان دست به چنین جنایتی زده اند و نه

لژوما به این معنا که رژیم جمهوری اسلامی چرا باید دست به جنایت بزند و بخش دیگری از پلیس که با دلیل اینکه بهر صورت جنایتی صورت پذیرفته و جانبان باید محاکمه شوند ما خوشبختانه با قضات بسیار شریف و دادستانی پی گیر و شریف مواجه بودیم که حاضر نبودند در هیچ شرایطی، تحت فشارهای دولت آلمان و سرکوبگران حزب اللهی ایران قرار بگیرند و وجدان کاریشان را بفروشد و یا مورد معامله قرار دهند. بهمین جهت این نکته باعث شد که دادگاه میکونوس تریونی گردد برای یک نهاد حقوقی مستقل از حاکمان و عنصر دیگری که در این روند باید به آن اشاره داشت حضور وکلای مدافع شاهدین خصوصی بود که تمام وقت و زندگی شان را گذاشتند تا کمک کنند به روشن شدن ریشه های این جنایت، کمک کنند به روشن شدن عاملین این جنایت و برای اولین بار همان طوری که گفتید رئیس یک دولت، رهبر یک مملکت و وزیر سازمان اطلاعات و امنیت یک کشور به طور دقیق و روشن بعنوان برنامه ریزان و عمل کنندگان مستقیم جنایت ترورستی شناخته و اعلام شوند. این دستاورد بزرگی در مقابل جنایتکاران جمهوری اسلامی بود.

سوال: طبق اخباری که در آن مقطع از داخل کشور داشتیم، انعکاس این حکم تاریخی تأثیرات مثبتی بر روحیه مردم داشته است. نظر شما در این مورد چیست؟

جواب: یکی از مهم ترین تأثیرات دادگاه میکونوس علاوه بر اینکه روزنامه ها و نشریات خارج از کشور این مسئله را روزانه طرح کردند این بود که اپوزیسیون آزادی خواه و چپ کوشش نمود که این مسئله هرگز آرام نشود ولی اصل مسئله این بود که دادگاه میکونوس و رای آن ناقوس اعلام مرگ رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی را به صدا درآورد و تأثیری بود که این دادگاه نه تنها بر مردم سرکوب شده جامعه باقی گذاشت بلکه در خود جناح های درگیر جمهوری اسلامی نیز تأثیر گذاشت و بسیاری از آنها شدیداً مرعوب شدند. انعکاس این دادگاه بر مردم بسیار مثبت بود. شما شاهد بودید که هر کس از ایران می آمد از دادگاه برلین و رای آن می گفت و این خود یک امید را در میان مردم بوجود آورده بود و از سوی دیگر در حاکمان و جناح های مختلف آن تشتت ایجاد کرده بود که تشدید دعواهای آن ها را بوجود آورده بود.

سوال: سیاست دولت های اروپایی در رابطه با این حکم چه نوساناتی را به همراه داشت؟

جواب: دولت های اروپایی، بیش از همه در ابتدای امر و بعد از یک سال و چند ماه بعد تمام کوشش های خود را کردند که مسیر دادگاه به سمت دیگری برود. این ها با وجود اختلافاتی که با هم دارند و این اختلافات بعضی اوقات به رو شدن مدرکی می انجامید ولی مبارزه آنها برای کسب منافع بیشتر بود. آن ها همگی می خواستند که این جریان کنترل شده پیش

برود. مثلاً دولت انگلستان بخاطر مسئله رشدی و درگیری هایش با ایران بیشتر مایل بود که مسائل رو شود ولی آن ها هم تمایل داشتند که این رو شدن ها حد و حدود داشته باشد. بعنوان مثال در دادگاه میکونوس آقای کرونه والد که یکی از مسئولین سازمان ضدجاسوسی و اطلاعاتی آلمان بود می گفت کاست هایی وجود دارد که مکالمات تلفنی حزب اللهی ها و از جمله کاظم دارابی تماماً در آن ضبط شده است ولی هرگز این ها رو نشدند و آن طور که ما شنیدیم این کاست ها در اختیار سازمان اطلاعات انگلستان است و آن ها نیز حاضر نگردیدند که پخش شده و افکار عمومی از آن مطلع گردند. چرا؟ بدلیل این که با این که آنها می خواستند در یک حد و حدودی با جمهوری اسلامی و حاکمان تصفیه حساب کنند ولی می خواستند کنترل شده باشد. فرانسه و سوئیس و اطریش که اصلاً نمی خواستند به این دلیل که آن ها جنایتکارانی را که در کشورهاشان دست به جنایت مستقیم زده بودند حزب اللهی های تروریست را به ایران بازگردانند و یا امکاناتی را فراهم ساختند که آن جانبان آزادانه دوباره برگردند و آب ها به اصطلاح از آسیاب بیفتد. در اطریش که اصلاً رئیس پلیس آن زمان اطریش یکی از جنایت کاران را تا پای پلکان هوایسا بدرقه نمود. این ها همه مدارک غیرقابل انکار است که شما حتماً در مجموعه اسناد میکونوس در جلد ۱ و ۲ و ۳ شاهد بوده و خواننده اید و در اختیار افکار عمومی جهان قرار دارد. دولت آلمان بخاطر منافع خود همه کوشش را به کار برد که رای دادگاه را تحت تأثیر قرار دهد. قضات را مرعوب نماید حتی شهود آلمانی دادگاه این امر را به وضوح عنوان نمودند و معلوم شد هیچ مایل نبودند که این مسائل به دولت ایران و تروریسم دولتی کشیده شود. فرانسه و سوئیس و بخصوص اطریش که ابتدا و در این رابطه با دولت آلمان متحد بودند. پس این حرف که بعضی ها به سر زبان ها انداختند که کویا فقط به دلیل اختلاف میان آن ها چنین حکمی صادر شد کاملاً نادرست است. این مسئله خود دادگاه، قضات، وکلا و دادستان بسیار شریف و با شهامت دادگاه و فعالیت شبانه روزی و با برنامه و منظم اپوزیسیون بود که به این نتایج رسید و بی شک همان طور که گفتیم از اختلافات و تفاوت های میان این دولت ها نیز سود جستیم. و برای ادامه جنایات رژیم خمینیستی ایران سدی ایجاد نمودیم و این اصل به شدت نادرست است که دادگاه میکونوس نتیجه اختلافات میان آن ها بوده است. این ها آن چنان اختلافی هم با هم نداشتند و در بسیاری از موارد با هم متحد بودند.

سوال: رفیق روستا، در سال روز صدور حکم دادگاه میکونوس چه حرکت های اعتراضی را در سطح اروپا می توان سازمان داد؟

جواب: پیش از این که از حرکت های اعتراضی صحبت کنیم باید این نکته را دریا بسیم و در سالروز حکم دادگاه میکونوس باید حساسیت مان را نسبت به این حکم و ارزشی که این حکم برای ما و برای افکار

رابطه با قوانین و حقوق بین المللی و بنابه اصول حقوق بشر، جنایت علیه انسانیت کرده و جنایت علیه انسانیت مثل فاشیسم آلمان و ایتالیا یا فلاترئیس اسپانیایی جنایتی علیه انسانیت است و باید در دادگاه بین المللی محاکمه گردد. ما امکان این را فعلا نداریم که دولتی علیه جمهوری اسلامی شکایت کرده باشد که بتوانیم در دادگاه های رسمی جهانی این رژیم را به محاکمه بکشانیم که این هم فرا خواهد رسید و این را همین جا من به شما قول می دهم. اما اپوزیسیون ایران باید وظیفه مقاومت در مقابل فاشیسم را از آن خودش بداند و این وظیفه را انجام دهد. شما شاهد هستید که در آلمان بسیاری می گویند که ما نمی دانستیم که ناسیونال سوسیالیسم این جنایت ها را انجام داده و یهودیان را به آتش کشیده. آن ها خجالت می کشند از این که بگویند ما می دانستیم و سکوت کردند. نباید در مقابل فاشیسم سکوت کرد بلکه باید مقاومت کرد و راهش بعد از دادگاه میسونوس باز است. راهش ایجاد یک تریبون بین المللی است برای محاکمه علنی جنایت کاران جمهوری اسلامی، جنایت کاران علیه انسانیت.

سوال: آخرین سوالم راجع به اسنادیست که اخیرا به زبان آلمانی منتشر شده است. این اسناد شامل چه مقولاتیست و ترجمه این اسناد به زبان فارسی آیا انجام شده و یا در حال انجام شدن است؟

جواب: این اسناد مربوط به حکم دادگاه است نه تنها حکمی که قاضی ارشد دادگاه میسونوس در آخرین جلسه دادگاه اعلام کرد بلکه استدلال حقوقی حکم را نیز شامل می شود. بهین جهت هم هست که نزدیک به ۵۰۰ صفحه می باشد. یک نکته دیگر را در این مورد باید بگویم چرا که هنوز سند ترجمه نشده و شاید بسیاری ندانند. یکی از استدلالاتی است که قضات دادگاه کرده اند و جدید می باشد، در آنجا به صراحت نوشته اند که به دلیل رابطه بسیار تکانتک و دوستانه میان حکومت آلمان و حکومت ایران، حکومت ایران هرگز به این فکر نمی افتاد که انجام جنایت در خاک آلمان با چنین عکس العمل شدیدی روبرو شود و مطمئن بود که دولت آلمان هیچ عکس العملی در مقابل این جنایت نشان نخواهد داد و از این نظر بود که دست به چنین جنایت هولناکی زد و در یک کافه ۱ نفر را به رگبار بست. این از نکاتی بود که در آخرین جلسه دادگاه میسونوس به این عنوان و با این فرمول بندی طرح نشده بود و یک بار دیگر خبر از پشت پرده ماجرا می دهد و شما می دانید که قضات دادگاه و رئیس دادگاه انسان بسیار آرام و معتدلی بود. و یک انسان آرام و معتدل وقتی بعد از ۴ سال به این نتیجه برسد لزوما باید این فکر را بکنید که پرونده را مو به مو مورد مطالعه و بررسی قرار داده است. ما با همکاری بسیاری از دوستان در تدارک ترجمه کامل این حکم تاریخی و استدلال حقوقی آن می باشیم تا در اختیار ایرانیان قرار گیرد و می توانم به شما قول بدهم به مجرد اتمام ترجمه و آماده شدن آن به ایران هم به سرعت خواهد رسید و پخش خواهد شد.

برتراندراسل توانست با دفاع از حیثیت انسان ها و دفاع از حقوق آن ها، عاملین جنایت و بی حرمتی به این پرتسبب های انسانی را به میز محاکمه بکشاند. آیا نقض خشن و بی حد و حصر حقوق بشر توسط رژیم جمهوری اسلامی و جنایت های بی شماری که مرتکب گردیده که کمتر از آنچه در شیلی دوران پینوشه اتفاق افتاد و یا جنایت هایی که آمریکایی ها در ویتنام و... مرتکب شدند نیست، امکان یک حرکت عمومی از طرف اپوزیسیون آزادی خواه و چپ برای به محاکمه کشیدن جمهوری اسلامی در عرصه بین المللی را بوجود نمی آورد؟

جواب: فوراً باید بگویم که آری وجود دارد. ضمناً به آن اضافه کنم نه این که جمهوری اسلامی در جنایاتش چیزی از رژیم پینوشه کم ندارد بلکه بسیار و در همه زمینه ها از رژیم پینوشه مرکباتر، ضدانسانی تر و سرکوبش همه جانبه تر بوده است. یکی از موارد بسیار ساده اش را اگر بخواهم باز شمارم اینست که حکومت پینوشه به زندگی خصوصی مردم کار نداشت. کافی بود در مقابل آن حکومت نظامی بی طرف باشی در حالی که جمهوری اسلامی از شما می خواهد که ایدئولوژی او را درونی کنید و بازتولید نمایید و موافق او باشید. شما می دانید که بسیاری از انسان ها شریف حتی غیرسیاسی به مرگ محکوم شده اند تنها به این دلیل که حاضر نبودند بازتولید کننده یا آری گوینده خمینیسم و جمهوری اسلامی حاکم بر ایران باشند و به همین جهت هم هست که من میان فاشیسم خمینیستی و مذهبی جمهوری اسلامی با دیکتاتوری های نظامی تفاوت می گذارم. بنابراین رژیم جمهوری اسلامی بسیار خونبارتر، بسیار ضد انسانی تر از دیکتاتورهای نظامیست و این را شما شاهد بوده اید. کجا سابقه داشت که رژیم پینوشه مثلاً اگر در حد ریاضی و آمار همه برویم در یک مدت کوتاه ۱۲ هزار زندانی سیاسی را اعدام کند آن هم در دادگاه های دو دقیقه ای و کجا ممکن بود که حکومت پینوشه شبانه روز در تمام کشور دهان مردم را بو کند که آیا عرق خورده با نه و با گوش به درب خانه های مردم بچسباند که آیا موزیک گوش می دهند یا نمی دهند یا فلان خانم یا فلان مرد می رقصد و یا نمی رقصد. این ها نمونه هایی است از مشخصات حکومت های فاشیستی که شما ایدئولوژی سرکوب و مبارزه مرگ بار آن ها را درونی می کنید و رژیم های دیکتاتوری این مشخصه را ندارند نه این که آنها حکومت های خوبی هستند و یا بهترند. باز صحبت بد و بدتر است. بنابر این اپوزیسیون ایران در حال حاضر این موقعیت را دارد که بعنوان اپوزیسیون مقاومت علیه فاشیسم، بعنوان اپوزیسیون در مقابل جنایت علیه انسانیت وارد میدان شود چون آن چه که جمهوری اسلامی می کند و کرده است فقط اعمال یک دیکتاتوری و سرکوب نیست، سرکوب در همین جامعه آلمان هم وجود دارد اما بسیار ضعیف تر و با اشکال دیگر و این که صرفاً بگویم رژیم جمهوری اسلامی فقط سرکوب کرده است، لافلاقی نادیده گرفتن واقعیت جمهوری اسلامی است. این رژیم بطور اخص و در

عمومی جهان و برای مردم ایران داشته درونی کنیم آن وقت است که می توانیم قدم های موثر برداریم. نه فقط در مورد آکسیون هایی در سال روز حکم دادگاه بلکه برای جلوگیری از ادامه جنایات جمهوری اسلامی باید حرکت نمود. و من بر روی جنایات رژیم جمهوری اسلامی تکیه می کنم و نمی گویم رژیم ولایت فقیه چرا که ولایت فقیه تنها یک جز از رابطه دولتی جمهوری اسلامیست و خواهشیم اینست که نسبت به این هم حساسیت لازم را داشته باشیم. اما اگر این را توانستیم درونی کنیم و اهمیت و ارزش آن را دریافتیم آن وقت نباید بگذاریم صدای اعتراضان خاموش شود. دادگاه میسونوس بیشتر از یک پرونده قضایی، یک تاثیر سیاسی و یک تاثیر روانی - اجتماعی بر مردم ایران و بر اپوزیسیون خارج از کشور گذاشت. همان اپوزیسیونی که بخشی از آن بر این نظر بود که از ما کاری برنی آید و با شکست روبرو خواهیم شد و دیدید که این گونه نبود. بنابراین صرف نظر از این نکاتی که بسیار مثبتند و باید تحقق یابند صدای اعتراض خاموش شود چرا که جمهوری اسلامی ایران و جمهوری خمینیستی ایران اگرچه در حال تلاشی است اما واقعیت وجودی دارد و این را نباید فراموش کنیم یعنی هر آن می تواند دوباره یک کراپش سخت تری پیدا شود و یک دوران سرکوب شدیدتری واقع شود و واقعیت اینست که هنوز رژیم جمهوری اسلامی در ایران حاکم است. بنابراین جهت اعتراض ما فقط مسئله قتل چهار تن از مبارزان در برلین نیست، جهت مبارزه ما به طرف جمهوری اسلامی است چون علت این همه جنایت، میسونوس، قاسلسنو، کاظم رجوی، غلام کشاورز و ده ها نفر دیگر در خارج از کشور، و هزاران نفر دیگر در زندان ها و خیابان های ایران علتش وجود جمهوری اسلامیست و اعتراض ما نیز باید جهت دار در مقابل موجودیت جنایت بار آنها باشد و مثال ما دادگاه میسونوس است و نه کل مضمون اعتراض ما، ما باید این سالگرد را بعنوان یک ابزار هومانیتیستی در خدمت مبارزه علیه جمهوری اسلامی قرار دهیم و این را باید روشن کنیم که جمهوری خمینیستی اسلامی همین است که هست و آن گاه باید روشن کنیم که ما اساساً هیچ نوع جمهوری اسلامی را نمی خواهیم و نه نوعی جانشین برای این جمهوری اسلامی می جوئیم که به جای جمهوری اسلامی بدتر نشیند و بر مردم حکم براند. آن وقت است که با این مقدمه وارد یک کارزار وسیع تبلیغاتی بشویم. از همه اشکال اعتراضی باید استفاده کنیم تا این جنبش فروکش نکند و گرنه باید بدانیم تا سالی دیگر و دو سالگی دادگاه را علنی برای آکسیون های خود انتخاب کنیم.

سوال: ر. روستا با تاکید بر ماهیت جمهوری اسلامی و صحبت های شما، ما در عرصه بین المللی شاهد محاکمه جنایتکاران دولتی در کشورهای مختلف و در مجامع مختلف حقوقی بوده ایم و همان طور که خودتان اطلاع دارید دادگاه بین المللی اسپانیا و یا دادگاه

خبرهای کوتاه

■ آغاز سال جدید همراه با افزایش قیمت گروه دیگری از کالاها و خدمات عرضه شده به وسیله شرکت ها و موسسات دولتی بود. افزایش بهای آرد (تحویلی به نانویان)، شیر، دارو، تلفن و... از آن جمله است.

در آغاز سال جدید و به واسطه تداوم کاهش درآمدهای ارزی حاصل از نفت و رکود صادرات غیرنفتی و شروع اجرای سیاست های جدید ارزی دولت، بهای دلار در بازار آزاد تهران به بیش از ۵۷۰ تومان بالا رفت.

■ به رغم محدودیت ها و تبلیغات منفی شدیدی که از طرف ارکان های حکومتی، مخصوصا صدا و سیما، رژیم، در مورد برگزاری مراسم چهارشنبه سوری و یا خطرات مربوط به 'ترقه بازی' و غیره، صورت گرفته بود، این مراسم از طرف مردم در سطحی بسیار گسترده و چشم گیر برگزار شد. گستردگی این مراسم جشن و شادمانی مردم در اغلب محلات و مناطق تهران خیلی چشم گیر بود. ماموران انتظامی و امنیتی رژیم، ضمن آن که در سطح وسیعی بسیج گردیده و در اغلب نقاط مستقر شده بودند، دخالتی در جلوگیری از مراسم چهارشنبه سوری نکردند.

■ روزهای ۱۶ و ۱۷ فروردین ماه، بازاریان و کسبه نجفآباد، در اعتراض به تعقیقاتی که علیه آیت اله منتظری اعمال شده و می شود، محل های کسب و کار خود را به حالت تعطیل درآوردند.

همچنین ۲۸۵ نفر از طلاب و روحانیون قم، طی نامه سرکشاده ای، اقدامات انجام شده علیه دفتر و حسینیه منتظری

و بازداشت طرفداران وی را برخلاف 'منافع اسلام و قانون اساسی' دانسته و آن ها را محکوم کردند. امضا کنندگان این نامه، خطاب به آیات عظام، خواستار پایان دادن به آزار و اذیت منتظری شدند.

■ جلسه علنی مجلس در روز ۲۷ اسفند، که طی آن وزیر کشور به سوال یکی از نمایندگان در مورد دلیل صدور اجازه برگزاری مراسم سالگرد مهندس بازرگان از طرف وزارت کشور، پاسخ می گفت به تشنج و درگیری کشیده شد. پس از پایان سخنان وزیر کشور، یکی از نمایندگان در حالی که شعار می داد به سوی عبدالله نوری هجوم آورد و بر سر راه خود به یکی دیگر از نمایندگان مجلس که می خواست جلوی او را بگیرد سیلی محکمی زد و عینک و عمامه او را بر زمین انداخت. در این میان چند تن دیگر از نمایندگان، له یا علیه آن دو و رئیس مجلس شروع به اعتراض و داد و فریاد کردند که تشنج بالا گرفت. پس از بیرون رفتن نماینده مهاجم و تلاش ناطق نوری برای خواباندن اعتراضات، بالاخره بعد از مدتی آرامش به مجلس بازگشت. در همین حال گفته می شود که گروهی از نمایندگان طرفدار جناح خامنه ای و رسالتی، طرح استیضاح وزیر کشور را نیز آماده کرده اند.

■ عطااله مهاجرانی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، طی سفر چند روزه خود به پاریس با برخی مقامات فرانسوی، و از جمله وزیر فرهنگ این کشور، دیدار و گفتگو کرد.

در جلسه سخنرانی مهاجرانی در مرکز 'یونسکو' در پاریس، در ۶ فروردین، چند تن از طرفداران سازمان مجاهدین با پرتاب تخم مرغ به سوی وی و دادن

اعتراض کارگران کارخانه پرسیان

کارگران کارخانه پرسیان رشت که تولیدکننده پتو و اورکت می باشد در اعتراض به عدم دریافت حقوق و عیدی روز چهارشنبه ۲۰ اسفند به مدت ۱۶ ساعت جاده اصلی رشت- صومعه سرا را مسدود کردند. کارخانه پرسیان رشت که تحت پوشش سازمان صنایع ملی بود در سال ۶۹ به صاحب کارخانه بازپس داده شد و پس از آن نیروی انتظامی به عنوان بخشی از مطالبات خود اداره آن را بر عهده گرفت اما پس از چندی از عهده این کار برنیامد. این کارخانه حدود ۲ ماه است که مدیر عامل ندارد و کارگران مدت ۶ ماه است که حقوق و عیدی نگرفته اند.

افزایش بهای فرآورده های نفتی

بهای فرآورده های نفتی در کشور، از روز ۱۶ فروردین به میزان ۲۵ درصد افزایش یافت. به عنوان مثال، قیمت هر لیتر بنزین معمولی از ۱۶ تومان به ۲۰ تومان بالا رفت. افزایش بهای این فرآورده ها، بر پایه مقرراتی صورت می گیرد که در چارچوب برنامه پنجساله دوم دولت رفسنجانی به تصویب مجلس رسیده است. این افزایش قیمت مسلما موج گرانی جاری را باز هم تشدید خواهد کرد.

در دوره اخیر، مسئولان و مطبوعات دولتی بحث ها و گزارش های زیادی را راجع به مصرف زیادی و اتلاف فرآورده های نفتی به واسطه ی پایین بودن قیمت آن ها، مطرح کرده اند. هر چند که در واقع، مصرف مواد نفتی، در مقایسه با جوامع مشابه دیگر، در ایران در سطح نسبتا بالایی قرار دارد. ولی بخش عمده ای از آن در ارکان ها، نهادها، موسسات و شرکت های دولتی به مصرف می رسد. اینان مردم را به صرفه جویی بیشتر فرا می خوانند. در حالی که خود نه تنها به صرفه جویی نمی پردازند بلکه عملا به حیث و میل مبادرت می کنند.

یکی از دلایل افزایش قیمت فرآورده های نفتی، علاوه بر بالا بردن درآمدهای دولت، کاهش حجم مصرف داخلی به منظور افزایش میزان صادرات نفت است.

صدور نفت و گاز قزاقستان و جمهوری آذربایجان از طریق خاک ایران، ادامه داشته است.

■ شرکت آیت اله خزعلی و سرچی دیگر از چهره های سرشناس رژیم در مجلس ترحیم شیخ محمود حلیمی (رئیس سابق انجمن حجیته)، در بهمن ماه گذشته، بحث و جدل هایی را میان گروهی از محافل و مطبوعات حکومتی، و از جمله بین کیهان هوایی و روزنامه 'فردا' (به مدیریت احمد توکلی)، دانسن زده است. کیهان هوایی ضمن انتقاد از شرکت افراد مذکور در مجلس ختم شیخ حلیمی، در پاسخ به اعتراض روزنامه 'فردا' افشاکاری هایی را نیز در ارتباط با اقدامات برخی اعضای 'حجیته' (که در دوره ی وزارت ولایتی به سفارت منصوب شدند) و از جمله سفیر سابق رژیم در باکو، رئیس سابق دخانیات و... مطرح کرده است.

■ مدیر مسئول روزنامه 'اخبار'، طی حکمی از سوی شعبه ۳۴ دادگاه عمومی تهران، به اتهام 'توهین' به سرمری سابق تیم ملی فوتبال، به چهارماه محرومیت از اداره این روزنامه به عنوان مدیر مسئول و سه میلیون ریال جزای نقدی محکوم شد. مدیر مسئول هفته نامه 'فکور' نیز در ارتباط با چاپ 'صور قبیحه' (عکس زنان مربوط به ماجرای اخیر کاخ سفید) نیز به ۶ ماه محرومیت از مدیریت آن نشریه و پرداخت یک میلیون ریال جریمه نقدی محکوم گردید.

شعار علیه رژیم جمهوری اسلامی، مراسم سخنرانی او را بر هم زدند. در جلسه دیگری که با شرکت مهاجرانی راجع به 'مسائل فرهنگی'، در دفتر 'یونسکو' در استلهمک در ۱۲ فروردین برگزار شد، یکی از ایرانیان حاضر در جلسه با فریاد شعار علیه رژیم اسلامی و پرتاب تخم مرغ موجب تاخیر در آغاز سخنرانی وی شد. گروهی از نیروهای اپوزیسیون در بیرون دفتر مذکور نیز تظاهراتی علیه جمهوری اسلامی به راه انداختند. وزارت خارجه رژیم اسلامی در رابطه با این رویدادها و فعالیت های جریانات اپوزیسیون در خارج، به دولت های فرانسه و سوئد اعتراض کرد.

■ به نوشته روزنامه 'خبر' (که گرایش به جناح خامنه ای دارد)، دولت آمریکا به جمهوری اسلامی اطلاع داده است که مایل است 'دفتر نمایندگی' خود را در تهران دایر نماید. به گزارش این روزنامه، از قول وزیر ارشاد، پیشنهاد کنسولی آمریکا در مورد بازگشایی دفتر نمایندگی آن در سفارت سویس (حافظ مسافع آمریکا در ایران پس از قطع رابطه)، 'در حال بررسی است'. از سوی دیگر، به نوشته روزنامه 'جامعه' (که از سوی طرفداران عبدالکریم سروش منتشر می شود)، آمریکا در نظر دارد، به منظور بهبود روابط فرهنگی فیما بین، تسهیلات بیشتری در مورد صدور ویزا برای مسافرت ایرانیان به آن کشور فراهم کند. در همین حال، طی هفته های گذشته نیز تلاش های دولت آمریکا برای جلوگیری از اجرای طرح

قرارداد نفتی با کمپانی "الف" فرانسوی

مسئولان کمپانی بزرگ نفتی فرانسوی "الف"، در ۱۵ فروردین اعلام کردند که به زودی قراردادی را با ایران در زمینه استخراج و فروش نفت به امضا خواهند رساند. به گفته آنان، مذاکره پیرامون نکات فنی این قرارداد به پایان رسیده و طرفین در حال نهایی کردن توافق های مربوط به بخش بازرگانی آن هستند.

در این قرارداد که حجم آن حدود ۶۰۰ میلیون دلار برآورد می شود، احتمالا کمپانی "آجیب" ایتالیایی نیز شریک خواهد بود. پس از انعقاد قرارداد بین شرکت فرانسوی "توتال" (با همکاری شرکت های روسی و مالزیایی) و شرکت ملی نفت ایران، این قرارداد دیگری است که ایران با یک کمپانی دیگر فرانسوی منعقد می نماید. این قرارداد که در ارتباط با افزایش استخراج نفت در حوزه فلات قاره "دورود" است به شیوه ی "بای بک" (بیع متقابل) بسته شده و سرمایه گذاری کمپانی "الف" از طریق تحویل و فروش نفت، بازپرداخت خواهد شد.

استصوابی شورای نگهبان تفسیر غلطی بود که از سوی مجلس چهارم حالت قانونی به خود گرفت و کمرنگ شدن حضور مردم در صحنه است.

■ - مسیرومادی (از اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت): در واقع هدف دفتر تحکیم نیست بلکه هدف اصلی شخص رئیس جمهوری است و مخالفین در این تجمع علیه وزیر کشور شعار می دادند و همین نشان دهنده توطئه ایست که جریان دارد. کسانی که بعنوان مخالفین ما دستگیر شده اند وابسته به یکی از نیروهای نظامی بوده و تحت فشار این نیروی نظامی آزاد شده اند.

■ - طوماری با عنوان حمایت و تشکر از شورای نگهبان در تهران تهیه شده و در آن سخنان اخیر وزیر کشور و عملکرد این وزارتخانه که مجوز برای برگزاری تجمع علیه قانون اساسی صادر کرده محکوم شده است.

■ - جمهوری اسلامی بیش از یک صد هزارمین ضدتانک و ضد پرسنل برای نیروهای رباتی و مسعود ارسال داشته است. هم چنین کارشناسان نظامی ایرانی به افراد رباتی و مسعود آموزش نظامی می دهند.

در تاریخ ۲۸ اکتبر ۹۶ یک هواپیمایی بزرگ باری جمهوری اسلامی حامل سلاح و مهمات در بامیان فرود آمد. این سلاح ها توسط ۱۲۰ کامیون به ولایت پروان انتقال و به افراد حزب وحدت تحویل داده شد.

ضدقانونی دفتر تحکیم وحدت شدیم. شعارها و سخنرانی های این تجمع به وضوح تحریک کننده و تشنج آفرین بود. ما فیلم هایی در دست داریم که اعضای دفتر تحکیم وحدت را در حال راه پیمایی در خیابان انقلاب نشان می دهد که این امر غیرقانونی است.

■ - سماواتی (دبیر اتحادیه دانشجویان حزب اله): ما به دلایلی در آن تجمع شرکت نکردیم و دلیل درگیری نیز شعارها و سخنان تحریک کننده برگزارکننده کان بوده است. دستگیر شدگان از خود دفتر تحکیم بودند و دلیل دستگیرشدنشان راه پیمایی غیرقانونی در خیابان انقلاب برای ایجاد اغتشاش و تحریک مردم بود.

■ - هاشمی رفسنجانی: دشمنان جمهوری اسلام برای ناامنی کشور سرمایه گذاری کلانی کرده اند و نیروی نظامی به ویژه بخش اطلاعات به عنوان چشم امین نظام مسئولیت دشوار و حساسی را بر عهده دارد.

■ - دری نجف آبادی: شناخت زمان، نیازهای جامعه، دردها و جستجوی راه درمان آن و توجه به نیازهای قشر جوان تکلیف بزرگی برای روحانیون است و باید در راه شناخت عوامل تحریف و انحراف جامعه بکوشند. رسانه های استکباری همه در کار و تلاش هستند تا جوانان به عنوان مهم ترین سرمایه های کشور را از ما بگیرند.

■ - رحیمی (پجی) صفوی (فرمانده کل سپاه پاسداران): حرکات مشکوکی در کشور در حال شکل گیری است که ممکن است در آینده تبدیل به فتنه هایی شود و برای مقابله با این حرکات مشکوک باید مسائل داخلی کشور را بدقت دنبال کرد. ما برای جلوگیری از بحران های آینده، مجموعه مسائل فرهنگی، اقتصادی، سیاسی داخلی و خارجی را باید مدنظر قرار دهیم. در شرایط حاضر افرادی می خواهند ما را به مسیری هدایت کنند که با آمریکایی ها کنار بیاییم. حرکت های مشکوک در داخل کشور را باید سپاه دنبال کند.

■ - ظاهری (از اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت): قانون نظارت

■ - هیات اسلامی هنرمندان، جشنواره فیلم دهه فجر را تهنی از غیرت دینی و برانت از ناهنجاری ها خواند و آنرا نمونه ای از ارتجاع و بازگشت به سوی ضد ارزش های طاغوتی نامید. عمده فیلم های این جشنواره را مبتذل، تمسخر ارزش ها، حاکمیت جسو روشنفکری، فتح باب پرده دری های اخلاقی، بی غیرتی، نظربازی، ریشخند سجریان قانون، روحانیت و بسیجیان نامید.

هیات اسلامی هنرمندان تنها سه فیلم را شایسته کشور اسلام عنوان نمود. آژانس شیشه ای، تولد یک پروانه و دنیای وارونه.

■ - محسن رضایی طی سخنرانی در ارومیه: باید اعتقاد واحدی در مجموعه های مسئول کشور نسبت به ارزش های اسلامی بوجود آید و اگر قرار باشد هر ده سال به ده سال ارزش ها تغییر کنند باید همیشه از صفر شروع کرد. تفرقه و اختلاف میان دوستان انقلاب عدم شفافیت سیاسی را بوجود آورده و افسراد غیرخودی با تاثیرپذیری از رسانه ها و تحلیل های خارجی و خودی ها با دفاع بد و ضعیف و مشروط و مسکوت زمینه های عدم شفافیت سیاسی را فراهم آورده اند.

■ - شمشانی (وزیر دفاع): در مورد رفتار انتصار حزب اله باید گفت که وجود گروه های مخالف در یک جامعه طبیعی است اما نباید نسبت به ناهنجاری ها بی تفاوت بود. این که می گویند جامعه به دست نیروهای ضداسلام و نا اهل افتاده درست نیست و حکومت و قدرت اصلی هنوز در دست حزب اله است.

■ - حسین اله کرم (از اعضای شورای مرکزی اتحادیه دانشجویان حزب اله): اطلاعیه تحکیم وحدت نسبت به تجمع خود در اعتراض به عملکرد شورای نگهبان در رد صلاحیت برخی نامزدهای انتخابات میان دوره ای و تقاضای لغو نظارت استصوابی غیرقانونی بوده و یکی از اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم نیز تهدید کرده بود که با کسانی که در تجمع اخلاص کنند برخورد خواهند کرد. ما از طریق قانونی خواستار برخورد با حرکت غیرقانونی و

نامه اعتراضی نویسندگان

۵۰ نفر از نویسندگان و روشنفکران سرشناس ایران، در نامه ای خطاب به محدداختی، نسبت به جلوگیری از مسافرت فرج سرکوهی به خارج از کشور اعتراض کرده اند.

در این نامه که به امضای احمد شاملو، سیمین بهبهانی، شیرین عبادی، هوشنگ کلشیری، محمود دولتش آبادی، علی اشرف درویشیان، محمدرضا باطنی، ابراهیم یونس و... رسیده، امضا کنندگان ضمن اعلام این که "ما فعلا قصد نداریم از آن چه در این دو سه سال بر سر نویسندگان ایران رفته است سخن بگوییم و همچنین نمی خواهیم به آن چه بر فرج سرکوهی رفته، اشاره کنیم..." آورده اند که "ما نویسندگان معتقدیم که آزادی نویسنده هنگامی تحقق می یابد که امکان مشارکت و تسادل نظر و فعالیت در عرصه های فرهنگی ملی و جهانی فراهم آید. از این رو به ایجاد هر گونه مانعی در راه سفر این نویسندگان برای شرکت در نشست های فرهنگی و دیدار خانواده اش معترضیم". رونوشت این نامه به خیرگزاری ج.ا.ا، روزنامه ها و مجله های کثیرالانتشار کشور و "انجمن جهانی قلم" (این نیز ارسال شده است.

وظایف ما در شرایط کنونی

همایون - بهروز خسروی - وحید

کسترده و تقویت چنین انگیزه هابست و دوما دامن زدن به این مسئله است که تلاش و مبارزه مردم نه در خدمت منافع خودغرضانه جناح های درونی رژیم و نه در خدمت تبلیغاتی که جناح خاتمی از حضور و مشارکت مردم به نفع خود می کند بلکه مبارزه با هر گونه توهم پراکنی راجع به شعارها و اصلاحات !!! مورد ادعای جناح خاتمی می باشد .

۵- در شرایط کنونی این واقعیت بیش از هر زمان دیگری ملموس تر شده که مردم اگرچه نمی دانند که چه می خواهند حداقل فهمیده اند که یک حکومت مذهبی بلایی است خانمانسوز که همه چیز را به نابودی می کشاند و شعار حکومت غیرمذهبی و جدایی دین از دولت مشت محکمی است هم بر کرایشی که طرفدار حکومت عدل اسلامی است و هم کرایشی که خواهان دولت مدنی !!! اسلامی و هم کرایشی که جمهوری دموکراتیک اسلامی را می خواهد حقنه کند .

شعار طرد ولایت فقیه و یا خلع ید از روحانیت اگرچه شعارهایی هستند در راستای خواسته های مردم اما هیچ کدام نه تنها دیگر بسیج کننده توده ها نمی توانند باشند بلکه در تبعات خود توهم زا هم خواهند بود . می باید مردم را حول نفی کل این هرم مذهبی - حکومتی سازمان داد .

اگر طرد ولایت فقیه و یا محدود کردن حقوق دستگاه هیرارششی روحانیت برای طیفی در دیون رژیم و اپوزیسیون غیررسمی آن معنایی جز ادامه حیات کل نظام ندارد برای اکثریت مردم جامعه ما این داستان دیگر تازگی خودش را سال هاست که از دست داده و دیگر جذاییتی ایجاد نمی کند . خاتمی خیلی خوب می داند که شعارها و خواست و مطالبات عمومی ای را که از دهان مردم گرفته و در جلب آرا انتخابات ۲ خرداد به نام خود ثبت کرده چه تبعاتی به دنبال دارد و بخوبی می داند که درگیر شدن در این جدال موجودیت کل نظام را به زیر ضرب خواهد برد و هراس آنها اینست که اگر کوچک ترین کلامی و قدمی در راستای خواسته های مردم طرح نمایند مساله بیش از حد جدی شده و سکان از دستشان رها خواهد شد و دیگر بازی با کلمات و ژست های متمدنانه و لجندهای مظلومانه نخواهند توانست جلوی مردمی را که به خیابان ها آمده اند بگیرد و حضور مردم نه دیگر از 'مدنیت اسلامی' در جامعه چیزی باقی خواهد گذاشت و نه اسلام ققاهتی و هر ترند دیگری که در چارچوب این نظام قرون وسطایی مذهبی متصور است توان مقابله با خشم مردم را خواهد داشت .

بقیه در صفحه ۱۵

طرفدارش و نه رفسنجانی و شورای مصلحت نظامش و نه امثال خاتمی را بلکه کلیت نظام را به زیر ضرب خود گرفته است .

اگرچه در نبود یک آلترناتیو مردمی ، کرایش خاتمی از قانون و مدنیت صحبت می کند و در مقابل کرایش ارتجاعی تر خامنه ای و ناطق نوری در تلاش است که خشم مردم را فروکش نموده و در بستری از توهم مجدد بیاندازد اما هم خاتمی و طرفداران رنگ و وارنگش و هم مردم بخوبی آگاهند که هیچ مدنیستی و هیچ دولت قانونی با ساختار مذهبی - استبدادی رژیم قابل تصور نیست .

۴- انتخابات ۲ خرداد در واقع آب شدن تمام نقشه هایی بود که صرفا در بالا ریخته شده بود . مردم با حضور خودجوش خود در این اقدام ، کاندیدای ولایت فقیه را دچار آن چنان شکستی نمودند که در عمل معنایی جز سقوط تمامی پایه های قدرت رژیم نمی داد . رهبری ولی فقیه که قرار بود ناجی نظام باشد خود به معضل آن نظام تبدیل شد . انتخابات ۲ خرداد در واقع اراده مردمی بود که می خواستند نخواستن خود را به نمایش بگذارند و نگاه واقعی و درست به این نخواستن این امکان را به ما خواهد داد که به دور از هر گونه داستان پردازی و بزرگ و کوچک جلوه دادن این حرکت به ارزیابی واقعی تری نسبت به موقعیت کنونی دست یابیم .

در توجه به مضمون این نخواستن عمومی ، تناقض این حرکت را نیز می باید به صراحت نشان داد . درست است که مردم با حضور میلیونی خود از این اختلاف و شکافی که میان جناح های مختلف رژیم ایجاد شده بود به صحنه آمده و تو دهنی محکمی به جناح غالب جمهوری اسلامی یعنی ولایت فقیه خامنه ای و شرکای از نوع طالبانش زدند ولی بهر جهت در انتخاباتی شرکت کردند که در اساس ضددموکراتیک و در چارچوب نظام بود و کاندیداهای دیگرش را نیز شورای نگهبان تایید کرده بود و این حرکت صرفا جهت گیری را به سود یک طرف و به ضرر طرف دیگر چرخاند . توجه به هر دو جنبه این حرکت وسیع ، امکان تغییر و تاثیرگذاری های بعدی را به ما خواهد داد .

به بیانی دیگر اگرچه الزام مردم به 'انتخاب میان بد و بدتر' و دست یازیدن مردم به چنین ابتکاری شکاف میان صفوف بالایی را تشدید نمود اما به هیچ وجه چنین امری نه می تواند بیانگر آن باشد که انتخابات رژیم وجهی دموکراتیک داشته و نه اینکه حکمی به دنبال آن صادر شود که نیروهای سیاسی باید خود را برای بازی در این شکاف ها مستحیل نمایند .

پس برخورد اصولی واقعی به این تحول ، اولاً باور داشتن به روحیه حرکت و مبارزه مردم در سطوح

۱- سال هاست که دیگر عمر جمهوری اسلامی به معنای 'جمهوری اسلامی'، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر به پایان قطعی خود رسیده است . دیگر عوام فریبی ها و سیاست بازی های اعوان و انصار رژیم برای گروه وسیعی از مردم کاملاً روشن شده است . دیگر فقر و بیکاری و سرکوب تنها مشخصات رژیم سرمایه داری - مذهبی جمهوری اسلامی نیست بلکه روند نابودی و سرنگونی کل حاکمیت اسلامی است که هم برای خود دست اندرکاران رژیم و هم برای مردم طرح شده است .

۲- دیگر عامل تشدید بحران سیاسی در صفوف رژیم نه اختلاف و کج سلیقگی میان این جناح یا آن جناح و دیگر باندهای داخلی رژیم بر سر چگونگی غارت مردم بلکه مجموعه فشارهاست که مردم از بیرون به کل رژیم وارد آورده اند و امروز در شرایطی قرار گرفته ایم که دیگر نه بقای این گروه بندی ها بلکه حفظ کل نظام برای رژیم طرح است و به تعویق انداختن و چگونگی برخورد به جنبش وسیع و اعتراضی توده هاست که محور اختلافات و توافقات آن ها قرار گرفته است .

جناح های مختلف رژیم در مخالفت خوانی با یکدیگر هدفی جز زهر چشم گرفتن و مهار جنبش اعتراضی توده ها را ندارند . جناح های اصلی قدرت با ایجاد ارکان های موازی در هرم بهم ریخته جمهوری اسلامی چه به صورت رسمی و قانونی ! و چه به حکم مجتهدین و ولی فقیه با این هدف خود را سازمان می دهند که در صورت بروز هر گونه تحول جدی در جامعه و حضور متشکل و موثر مردم در این تحولات قدرت سرکوب خود را حفظ و وارد عمل نمایند . این که در این موج سرکوب آتی و مقابله با جنبش های وسیع و اعتصابات گسترده تا چه حد موفق باشند ، حداقل ذهنیت دوران قید قدرتی خود را دیگر ندارند چرا که در شرایط کنونی توازن قدرت دولتی و جنبش اعتراضی مردم به هم خورده است .

۳- بحران در ساختار حکومتی و مذهبی رژیم ، امکان حفظ کلیت نظام را که ولایت فقیه خمینی برای سرپوش گذاشتن بر این بحران به جامعه دولت مردان جمهوری اسلامی دوخته بود پس از مرگ خمینی و در یک پروسه کوتاه تاریخی آن چنان ریخته که دیگر کاریکاتوری مثل خامنه ای نیز نه با قسم و آیه های هاشمی رفسنجانی و نه با فشار باندهای سیاه امکان حفظ حاکمیت نظام را ندارد .

در چنین شرایطی از بحران واقعی در ساختار حکومتی - مذهبی رژیم ، همایش نوین قدرت مردم و رشد آگاهی و تشکل یابی در گروه بندی های اجتماعی و اوج گیری حرکت های اعتراضی و سازمان یافته تر از قبل دیگر نه صرفا ولی فقیه و جناح

بازهم در باره شعارها و وظائف ما

فرید

انتشار مقاله "دوم خرداد، شعارهای تاکتیکی و وظائف ما"، "سولات و ابهامات زیادی" را برانگیخته است که بنظر می رسد پرداختن به آنها، نه فقط لازم ادامه مباحث ما، که تنها راه تصریح آنهاست.

این سولات و ابهامات، گاه در چارچوب مقاله مذکور مطرح اند، اما گاه با ایجاد تقابل در ایده های مطرحه در آن، به نتیجه گیری هائی می رسند که در عمل از ابهام فراتر می روند. من تلاش می کنم در این نوشته در حد امکان، به مهم ترین مسائل حول این مقاله و مضمون آن بپردازم.

۱- ارزیابی از دوم خرداد

"نخستین سوال" را رفیق بهنام در اتحاد کار شماره ۴۷ مطرح نموده است. او پرسیده است: "ارزیابی ما از دوم خرداد چیست؟" سپس اظهار نظر کرده است که "در این مطلب، تحلیلی ناقص و یک جانبه از انتخابات دوم خرداد ارائه شده که ... با ارزیابی های پیشین فرق زیادی دارد." سپس در توضیح این "فرق زیاد" گفته است:

"مثلاً" در مورد سیاست تحریر این انتخابات، درحالی که در قطعنامه پلنوم، با اشاره به الزام مردم به "انتخاب بین بد و بدتر" و هم چنین "موفقیت بزرگ ابتکار مردم در استفاده از شکاف رژیم نتیجه گیری می کند که" این امر نه بیانگر آن است که با این شرکت، انتخابات رژیم دمکراتیک شده است و نه دلیلی وجود دارد که در تاسی از حرکت خودانگیخته مردم، احزاب سیاسی اپوزیسیون خود را برای بازی در شکاف رژیم منحل نمایند. "از مطالب اخیر چنین بر می آید که برعکس بایستی در چنین انتخاباتی شرکت جست." (تاکیدها از من)

دلیل نتیجه گیری رفیق بهنام نقل قولی از مقاله "دوم خرداد.." است که در آن، به درسی از تجربه این انتخابات برای مردم تاکید شده است،

که عبارت است از "قانونمندی استفاده از امکانات قانونی و ممکن در نفی بساط یک حکومت بی قانون".

برای روشن شدن این "فرق زیاد" اول به همان قطعنامه پلنوم گ.م. پیرامون انتخابات برمی گردیم.

آنچه که در آن قطعنامه بعنوان دلیل تحریم انتخابات گفته شده است، بسیار صریح و روشن است: "در نحوه برخورد ما به انتخابات ... خصلت این انتخابات و قواعد حاکم بر آن نقش تعیین کننده داشت" و سپس نتیجه گرفته شده است که با شرکت مردم، انتخابات رژیم "دمکراتیک" نشده است و دلیلی هم وجود ندارد که "در تاسی از حرکت خودانگیخته مردم، احزاب سیاسی اپوزیسیون خود را برای بازی در شکاف درون رژیم منحل نمایند".

اما علاوه بر این نتیجه گیری، در همان قطعنامه تاکیداتی وجود دارد که نه فقط مغایرتی با تحریم آن ندارند، بلکه بر درس های این انتخابات انگشت می گذارند و به آنها در رابطه با تحریم "اشاره" نشده است، بلکه مستقیماً و مستقلاً تاکید شده است. از جمله در ابتدای قطعنامه آمده است:

"شرکت گسترده مردم در انتخابات ریاست جمهوری و رای نه آنها به ناطق نوری یک موفقیت بزرگ برای جنبش مردم در مقابله با ولایت فقیه، با استفاده از شکاف در صفوف حکومتگران جمهوری اسلامی بود."

در بند ۲ همان قطعنامه آمده است: "شرکت بی سابقه مردم در انتخابات، نه فقط همه پیش بینی ها در انتخابات، که مفهوم تاکتونی خود انتخابات در جمهوری اسلامی را دگرگون ساخت."

سپس اضافه شده است: "مردم با ابتکار خود... موفقیت بزرگی را نصیب خود ساختند و بلوغ سیاسی جدیدی را در صحنه جامعه ما به نمایش گذاشتند." (تاکیدها از من)

نقل قولی را که رفیق بهنام با استناد به آن، "فرق زیاد" مورد نظر خود را مستند ساخته است، به راحتی می توان در ادامه نقل قول های فوق از قطعنامه پلنوم گ.م. گذاشت و نتیجه گرفت: "استفاده از بوروکراتیک ترین انتخابات، قانونمندی دیگری را به مردم کشور ما آموخت. قانونمندی استفاده از امکانات قانونی و ممکن در نفی بساط یک حکومت بی قانون".

من برخلاف رفیق بهنام، چنین "فرق زیادی" را در این زمینه و بین این دو، یعنی قطعنامه و مقاله "دوم خرداد.." نمی بینم. برگردیم به همان "نخستین سوال". "ارزیابی ما از دوم خرداد چیست؟"

رفیق بهنام در توضیح ارزیابی خود از دوم

خرداد می نویسد:

"پدیده دوم خرداد، در واقعیت امر پدیده ای دوپهلوی و متناقض بود. مردم از شکافی که در میان جناح های رقیب رژیم ایجاد شده بود، به درون خزیده و تودهنی سختی به جناح غالب حکومت زدند. در همان حال در انتخاباتی که تباد تریبات آن به وسیله همان رژیم چیده شده بود. شرکت جستند. از یک سو به جناح غالب جمهوری اسلامی نه گفتند و از سوی دیگر از طریق مشارکت در انتخابات و دادن رای به یکی از کاندیداهای مورد تائید شورای نگهبان، همان جمهوری اسلامی را تائید کردند..." (تاکید از من)

آیا رفیق بهنام متوجه است که ارزیابی او، تا همین جا کمی با آنچه که در سرمقاله ها و مقالات قبلی و از جمله قطعنامه گ.م. پیرامون انتخابات آمده، "فرق" دارد؟

برای آن که این فرق از قلم نیفتد و نیز اهمیت آن در برخورد ما به "پدیده دوم خرداد" روشن شود، مکتبی در همین نقل قول از مقاله رفیق می کنیم و آن را با مندرجات همان قطعنامه مورد استناد رفیق بهنام مقایسه می کنیم.

در آن قطعنامه "شرکت گسترده مردم در انتخابات... یک موفقیت بزرگ برای جنبش مردم در مقابله با رژیم ولایت فقیه" ارزیابی شده است و از "ابتکار" مردم، "در استفاده از شکاف رژیم" سخن در میان است، اما در ارزیابی رفیق بهنام "تودهنی سخت به جناح غالب رژیم" تحت تاثیر "مشارکت در انتخابات و رای به یکی از کاندیداهای مورد تائید شورای نگهبان". تبدیل به "تائید" جمهوری اسلامی شده است.

در ارزیابی گ.م. سخن از موفقیت بزرگ برای جنبش مردم در مقابله با رژیم در میان است. در ارزیابی رفیق بهنام، زدن تودهنی به جناح غالب رژیم هم چندان موفقیتی نبوده است.

آیا رفیق بهنام در این ارزیابی ها، فرقی نمی بیند؟ بنابراین "فرق زیاد" مورد نظر رفیق بهنام، بسیار قدیم تر از مقاله "دوم خرداد..." است و با همان قطعنامه مورد اشاره رفیق و تمام آن سرمقاله ها و مقاله هائی است که برخلاف نظر رفیق، ابتکار مردم در انتخابات را نه تائید جمهوری اسلامی، بلکه در جهت نفی آن ارزیابی می کنند. نمونه های این قبیل سرمقاله ها و مقاله ها کم نیستند. برای روشن شدن این "فرق زیاد" فقط به سرمقاله نشریه اتحاد کار شماره ۲۹، که بلافاصله بعد از انتخابات منتشر شده است، اشاره می کنم که در آن آمده است:

"مردم اعم از کارگران، زنان، جوانان و روشنفکران، شکاف کوچک بین دو کاندیدای اصلی رژیم را وسعت داده، به مجرائی برای ورود خود به عرصه تقابل با کل رژیم تبدیل کردند..." (تاکید از من)

بقیه از صفحه ۱۳

وظائف ما در شرایط کنونی

۶- رژیم جمهوری اسلامی در طول ۱۸ سال که از عمر تکلیف می گذرد نشان داده است که فاقد ظرفیت تغییر و تبدیل تدریجی به رژیمی دموکراتیک است و از همین زاویه است که به درستی باید شعار سرنوینی جمهوری اسلامی را به عنوان اولین کام برای رسیدن به دموکراسی تبلیغ و ترویج نماییم.

در راستای تحقق سرنوینی می باید از تمامی اشکال مبارزه و تاکتیک ها، هنرمندانه استفاده نمود و از تمامی امکاناتی که در شرایط زیست و کار توده های مردم بتواند بهبودی حاصل کند و برای سازمانیابی مستقل مردم باید استفاده کنیم/ ما نه تنها از هر گونه اصلاحات به نفع توده ها بلکه برای ایجاد این رژیم نیز مبارزه می کنیم/ اما همزمان با هر گونه توهم پراکنی نسبت به ظرفیت ها و امکان اصلاحات در چارچوب رژیم باید مبارزه کنیم. بویژه پس از انتخابات ۲ خرداد با جریاناتی از ابوزیوسین! که توهم پراکنی در مورد دولت خاتمی را در دستور کار خود قرار داده اند می باید مبارزه نمود.

نگاه ما، مبارزه ما و زندگی ما می باید معطوف به پایین و جنبش های اجتماعی ای باشد که درطن جامعه در حال شکل گیری تکامل یافته تری است و روند تحولات را تنها از زاویه منافع کارگران و زحمتکشان یعنی اکثریت مزدبگیران جامعه ببینیم. و در همین راستاست که از شکاف های درونی رژیم باید استفاده کرد و با تضعیف هواداران حکومت دینی این شکاف ها را به دره ای تبدیل کنیم که در قعر آن حاکمیت مذهبی- سرمایه داری جمهوری اسلامی و در فراز آن حاکمیت مردم قرار داشته باشد.

۷- مهمترین وظیفه در مرحله کنونی سازماندهی مبارزات مردم در راستای یک تحول دموکراتیک در جامعه و ایجاد یک آلترناتیو انقلابی- دموکراتیک می باشد. شکل گیری چنین آلترناتیوی امیدهای نوینی را در میان مردم ایجاد کرده و نبود چشم انداز و نیروی جایگزین را که یک وجه از مبارزات توده ها را خالی نگاه داشته پر می کند. همکاری و همگرایی میان نیروهای طرفدار سوسیالیسم و ایجاد یک بلوک قدرتمند چپ که بتواند جنبش فراگیر سوسیالیستی را در ایران بوجود آورد از جمله وظایف موازی ما در چارچوب ساختن آن آلترناتیو انقلابی- دموکراتیک می باشد. این بلوک قدرتمند چپ می باید تمام نیروهایی را که سوسیالیسم را به عنوان آلترناتیو جامعه سرمایه داری می پذیرند و بر سازمان دهی طبقه کارگر بعنوان تعیین کننده ترین نیروی تحول اجتماعی باور دارند و سرنوینی جمهوری اسلامی را از طریق یک انقلاب توده ای می بینند در بر بگیرد. نیروهای چپ و سوسیالیست ایران وظیفه دارند که در راستای مبارزه متشکل خودآگاهی را به آن درجه رشد دهند که در نهایت اکثریت مردم خود بتوانند تصمیم گیرندگان سرنوشت خود گردند.

به نظر من در بین این دو ارزیابی از دوم خرداد و نتایج آن "فرق زیادی" وجود دارد. ارزیابی مقاله "دوم خرداد..." از این نقطه حرکت می کند که: شرکت وسیع مردم در انتخابات دوم خرداد یک اقدام ابتکاری و بی سابقه بود. رای "نه" مردم به جناح غالب رژیم، رای "نه" فقط به این جناح نبود، بلکه بخشا" به کل رژیم و در راس آن ولی فقیه بود. همین واقعیت نیز "ستون" رژیم را که همان ولایت فقیه باشد، به لرزه درآورد، صدای این لرزه از درون خود رژیم هم برخاست. در پرتو دوم خرداد بود که مسائلی مثل انتخابی بودن ولی فقیه، حدود اختیارات آن و ... در درون حکومت، به موضوع مجادله تبدیل و علنا مطرح گشت. این که "خاتمی و جریانات پشتیبان او" از رای نه مردم به جناح غالب، سود برده اند و در تلاش آن هستند که با اتکا به این رای برای خود مشروعیتی کسب کنند، در این حقیقت که رای مردم در ماهیت امر چه بود و ما چه ارزیابی از آن داریم تغییر ی نمی دهد. اتفاقا آن برخوردی این رای را به رای واقعی به خاتمی تبدیل می کند، که از به رسمیت شناختن ابتکار مردم، در این انتخابات به بهانه "متناقض" بودن آن طفره می رود و آن را به مشارکت در انتخابات برای "تائید" جمهوری اسلامی تبدیل می کند و از اتخاذ سیاست روشن درقبال آن با توجه به واقعیت آن طفره می رود. برخلاف تصور رفیق بهنام، اذعان به واقعیت آنچه که دوم خرداد بود، نه ربطی "به توهم پراکنی راجع به شعارها و اصلاحات مورد ادعای خاتمی" دارد، و نه مغایر "یاری" توده ها در جهت برقراری تشکل های آزاد و حرکت های مستقل به منظور پیگیری و تحقق خواسته هایشان" است. مسئله این است که هیچکس قادر نیست بدون به رسمیت شناختن نتایج ابتکار مردم در دوم خرداد، با تمام نقاط ضعف و قوت آن، رویدادهای بعد از آن را درک کند. این حرکت مردم، سیمای جامعه ما را دگرگون ساخته است.

یک سازمان سیاسی، اگر جدیتی در کارش باشد، نمی تواند با اتکا به عصای تناقض، یک کام هم به پیش بردارد. از یک طرف از حرکت بزرگ مردم سخن بگوید، از طرف دیگر آن را تبدیل به تائید جمهوری اسلامی کند. هم از روحیه ای از تلاش و مبارزه در جامعه سخن بگوید، هم آن را از ترس آن که مبدا مورد سواستفاده جناحی از حکومت قرار گیرد، در تلاش جلوگیری از خطر توهم پراکنی، خالی از تاثیر اعلام نماید. هر سازمانی با چنین برخوردی به واقعیتی مثل حادثه دوم خرداد ماه، محکوم به درجازدن و تبدیل شدن به یک جریان درخورد و منزوی و بدون تاثیر، حتی در محیط سیاسی خویش است.

ادامه دارد

به نظر نمی رسد که نقل قول فوق هیچ قرابتی با نظر ارائه شده در نوشته رفیق بهنام، در "تائید" جمهوری اسلامی، حتی بعنوان وجهی از "حرکت مردم در دوم خرداد" داشته باشد. بدیهی است که با توجه به چنین تفاوت هائی، در ارزیابی از دوم خرداد، باید هم به نتایج متفاوتی رسید. از یکسو، بر نقطه قوت این "ابتکار" تاکید کرد و آموزش مردم در استفاده از هر امکانی برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی سخن گفت و از طسرف دیگر، هیچ آموزشی در این میان نندید، آموزش از تجربه شرکت در بوروکراتیک ترین (بخوان ضد دموکراتیک ترین) انتخابات را بسرای استفاده از امکانات قانونی و مسکن در نفی بساط جمهوری اسلامی، به بازگشت از تحریم انتخابات تفسیر نمود. و به قطعنامه ای هم استناد کرد که با مضمون آن در همین عرصه، مخالف بود.

مقاله "دوم خرداد..." و ارزیابی رفیق بهنام، از دو نقطه عزیمت متفاوت حرکت می کنند. در یکی "نه" مردم به جناح غالب رژیم، فقط "توده نی" به این جناح نیست، بلکه به کل رژیم هم هست. از همین رو نیز، این "توده نی" موجب به هم ریختن صفوف رژیم، ضربه به ارکان اصلی قدرت آن، ارزیابی می شود. در دیگری، این توده نی در همان حد جناح غالب باقی می ماند و با استناد به این که مردم در یک انتخابات ضددموکراتیک شرکت کرده اند، یا این توده نی را از طریق رای به یک کاندیدای دیگر رژیم زده اند، "تائید" جمهوری اسلامی نتیجه گرفته می شود.

برخلاف تصور رفیق بهنام، این تناقض حرکت مردم در دوم خرداد نیست که به چنین نتیجه گیریهای منجر می شود. این تناقض خود رفیق در برخورد به این حرکت است که در عین اذعان به اهمیت آن، به انجا مختلف به بی اهمیت نمودن آن درمی غلطد و چون "روحیه حرکت و مبارزه مردم" را، که در این انتخابات "در سطحی وسیع به نمایش درآمد"، نمی تواند منکر شود، خواستار آن می شود که باید "ضمن حفظ و تقویت این روحیه... آن را در جهت تامین خواست های عمل و گسترش مبارزات مردم به سمت خواست ها و اهداف بیشتر و بالاتر سوق" داد، از طرف دیگر اما "عمده کردن حرکت مردم در به لرزه درآوردن ستون رژیم" را، موجبات خطری می داند که در نتیجه آن، "روحیه واقعی تلاش و مبارزه توده ها، صرفا در خدمت منافع خودغرضانه جناح ها به کار گرفته شود." اگر از رفیق بهنام پرسیده شود که چطور این خطر با اذعان به سمت حرکت مردم، یعنی توده نی به رژیم و نه "صرفا" به جناح غالب رژیم، موجب چنین سوتفاهمی می شود، جواب خواهد داد که: "خاتمی و جریانات پشتیبان او، می کوشند مشارکت مردم در انتخابات را به حساب خویش منظور کرده و آن را بعنوان تائیدی ای برای خود و سیاست هایشان وانمود کنند..."

خط مشی ما، هویت ماست

همایون - وحید

- تامین آزادی تشکل، اعتصاب و سرخورداری از حق کار، مسکن و تامین اجتماعی برای همگان،
- به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملل ساکن ایران و از جمله حق آنها برای جدایی کامل و تشکیل دولت مستقل،
- دفاع از حق بازگشت کلیه پناهندگان و مهاجرین ایرانی به کشور،
برنامه ایست که می باید دولت با پذیرش آن و به اجرا درآوردن آن، امکان هر چه موثرتر و گسترده تر مردم را در حفظ و تداوم انقلاب فراهم آورد. در این دوره بلوک چپ و سوسیالیست می باید با ارائه برنامه ای دقیق و کارشناسانه در تمامی عرصه های حیات اجتماعی در راستای جلب اعتماد توده ها به برنامه خود حرکت نماید.

اطلاعیه

گرباسچی، شهردار تهران بازداشت شد

غلامحسین گرباسچی شهردار تهران، امروز سح بازداشت شد. وی که بنا به دعوت دادستانی برای ادای توضیحاتی درباره پرونده معاونین بازداشت شده خود، فراخوانده شده بود، با صدور قرار بازداشت "به اتهام میلیاردها تومان اختلاس و حیث و میل اسواول دولتی" روانه زندان گشت.
وزارت کشور طی اطلاعیه ای، نسبت به بازداشت شهردار تهران واکنش نشان داد و اعلام نمود که این وزارتخانه نسبت به این عمل "ابهامات" و اعتراضاتی دارد که در صورت لزوم با مردم در میان خواهد گذاشت. همچنین سخنگوی این وزارتخانه تاکید کرد که بازداشت گرباسچی با توجه به این که وی در جلسات هیات دولت هم شرکت می کند، با این وزارتخانه نه فقط هماهنگ نشده، حتی اطلاع نیز داده نشده است.
بازداشت گرباسچی، ادامه جنگ قدرتی است که بعد از انتخابات ریاست جمهوری، جناح رسالت و بازار، با اتکا به قوه قضائیه، علیه جناح دیگر و بخصوص شهرداری تهران، که نقش موثری در موفقیت خاتمی داشت، آغاز کرده است. اول معاونین شهرداری دستگیر شده و بعد از شکنجه و اعتراف به اختلاس با جار و جنجال زیاد علنا محاکمه شدند و اینک نوبت خود شهردار است که بعنوان یکی از مهره های اصلی جناح کارگزاران رژیم، از پای درآید.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۵ فروردین ۱۳۷۷

۴ آوریل ۱۹۹۷

در جوامع نوع شوروی حزب و دولت را یکی نمود، نهادهای خودگردان توده ای را رقیب خود قلمداد کرد و به بی مضمون کردن آنها پرداخت و در راس تمامی تصمیم گیری ها مهره هایی را منصوب کرد که بدون هیچ گونه کنترل توده ای در عمل نه به مشکل کردن طبقه کارگر و تحقق دموکراسی کمکی کرد بلکه بر عکس دموکراسی را به حاکمیت تک حزبی کمونیست های دولتی تبدیل نمود و راه را بر هر اندیشه دیگری بست. و آنگاه که ضرورت ها به توجیه شایستگی و فضیلت در رهبری تبدیل کردند روند مرکب رابطه حزب با توده ها آغاز خواهد شد.
آنجا که حزب می بایست تنها وسیله ای باشد برای طبقه کارگر برای بسیج و عمومیت بخشیدن برنامه سوسیالیستی بر علیه نظم سرمایه و دولت طبقاتی آن و سازمانگری خودگردان طبقه، به تنها بدیل فرمان راندن بر دستاوردهای انقلاب تبدیل شد. درکی پدربسالارنه و دولت سالارنه از سوسیالیسم که در کارکرد اجتماعی انحراف از اهداف انسانی سوسیالیسم را بوجود آورد.

۵- اگر بپذیریم که انقلاب کارآگاهانه توده هاست و تصمیمات تاریخی را توده ای عظیمی در دست دارد که در تشکل های خود سازمان یافته اند، کمونیست ها موظفند با بسط دموکراسی، پلورالیسم، آزادی احزاب، دفاع از خود فعالیتی کارگران و تمامی جنبش های اجتماعی برای حفظ دستاوردهای یک انقلاب توده ای بکوشند. مبارزه با هر گونه عقب ماندگی و دکماتیسم نظری- سیاسی، دولت پرستی و بی توجهی به حرمت و اندیشه انسان هاست که حضور کمونیست ها را در مبارزه توده ها جایگاه واقعی می بخشد.

۶- سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در این مرحله از مبارزات مردم ایران معتقد است که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی توسط یک انقلاب توده ای و در هم شکستن تمامی دستگاه دولتی- نظامی رژیم اولین شرط برای هر گونه تحول و پیشرفت و ترقی جامعه در تحول آتی خواهد بود.
دولت موقت برآمده از این انقلاب توده ای مهم ترین وظیفه سیاسی اش فراخوان برای تشکیل مجلس موسسان در مدت زمان حداکثر ۶ ماه پس از انقلاب می باشد. در این دوره کوتاه می باید تمام امکانات برای فعالیت آزادانه تمامی احزاب و تشکل های مستقل توده ای مهیا شود تا مردم بتوانند در شرایطی کاملا آزاد و دموکراتیک، نمایندگان واقعی خود را به مجلس قانون گذار بفرستند.

- خود حکومتی وسیع مردم از طریق نهادهای حاکمیت توده ای، در همه سطوح و حق نمایندگان آنها برای کنترل و تصویب و اجرای قوانین.

- برقراری آزادی های بی قید و شرط سیاسی و حق رای همگانی و برابر،

- لغو هر گونه شکنجه و اعدام،

- جدایی دین از دولت و نفی هر گونه ایدئولوژیک کردن شئون جامعه،

- برابری حقوق کلیه شهروندان در مقابل قانون، صرف نظر از جنسیت، ملیت و اعتقادات سیاسی و مذهبی،

- مبارزه با اعمال هر گونه تبعیض علیه زنان و دفاع از حق تشکل یابی مستقل آنان و تامین حقوق برابر آنان با مردان در هم زمینه ها،

موجودیت و کارکردهای یک سازمان سیاسی و یا یک گروه بندی اجتماعی، راستایی است که حیات و مبارزات اجتماعی بر آن استوار است. آن چه را که نفی می کند با اثبات آنچه را که خواهان جایگزینی اش می باشد توضیح می دهد.

۱- سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران سازمانی از خانوار بی شمار سوسیالیست های انقلابی ست که متد مارکسیستی را شیوه برخورد خود به تحولات اجتماعی و سیمای انسان معاصر قرار داده است. شناخت از هر پدیده را نه با پذیرش و یا رد ابتدا به ساکن آن، بلکه در نقد آن پدیده، باز می یابد. از نقد دیالکتیکی مناسبات استثمارگراییانه سرمایه داری است که به آلترناتیو آن، سوسیالیسم می رسد و کمونیسم را هدف خود می داند.

۲- سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، سوسیالیسم را ضرورتی می داند که می باید بر بنیاد واقعیت های جامعه و تضادهای دوتوی سرمایه داری و بحران ها و آشفتگی ناپذیری منافع طبقاتی تحقق یابد تضادهای عینی در نظام سرمایه داری و عدم تطابق آن با منافع عینی اکثریت جامعه، سوسیالیسم را به یک امکان واقعی تبدیل نموده است.

کمونیست ها برای رهایی انسان از تمام قید و بندهای بیگانگی، سوسیالیسم را بمثابة نظامی که انسان گرایایی واقعی در آن به تحقق می یونند را هدف خود قرار داده است. ما خواهان ساختن جامعه ای هستیم که در آن رشد کامل و آزادانه هر فرد شرط آزادی جامعه واصل حاکم بر آن باشد. ما خواهان جامعه ای آزاد و آگاه می باشیم که امکان هر دگرگونی اجتماعی را با آگاهی، اراده و کش انسان ها برابر ببیند. مداخله ای آگاهانه که این ترآیند را ممکن خواهد ساخت.

۳- سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، آگاهی اجتماعی را نه پخش جزوه و اعلامیه و ایراد سخنرانی برای کارگران و زحمتکشان، بلکه تنها و تنها در سمت و سو دادن آگاهانه مبارزات آنها در راستای تحقق آن برنامه سوسیالیستی ای می داند که در آینده منافع آنها را تامین می سازد.

وحدتی ارگانیک و سازمان یافته میان کمونیست ها و خود فعالیتی توده های کار و زحمت تنها راه برای ایجاد تغییرات اجتماعی و حفظ دستاوردهای آن و پیشروی به سوی سوسیالیسم خواهد بود. مبارزه ای که در واقعیت و تجربه زندگی باید جاری گردد. نیروی سازمانگری که در راستای متشکل نمودن این توده عظیم در تشکل های مستقل حرکت نکند هرگز قادر نخواهد شد که هدایت مبارزه عمومی و حزبی را به سوی هدف و استراتژی خود به سرانجام برساند.

۴- ارتباط میان حزب و جنبش مستقل توده ای، نه به مثابه رابطه فرمانده و سرباز که خود را سرچشمه همه افکار و اعمال و مغز متفکر دوران می داند بلکه تنها و تنها رابطه ای است که با پاشیدن بذر آگاهی و سازماندهی نیروی اصلی تحول اجتماعی حول جلب اعتماد به برنامه حزب و بسیج کارگران، مزدبگیران و دیگر جنبش های حق طلبانه اجتماعی این راه سخت را هموار سازد. ما می باید با هر گونه نگرشی که از بالای سر توده ها حرکت کرده و قیم ماپانه برای آنها تصمیم بگیرد مقابله کنیم. اندیشه رهبری قدرتمند و متمرکز حزبی و توده های خرد و ضعیف و بی شکل، فرهنگ بوروکراتیکی است که در یک تجربه تاریخی

نقدی بر مقاله "خط مشی ما"، سوسیالیسم و مسئله شوروی

سیروان

امروزی به این جامعه و با شکل مدرن تری نظاره می‌نمایند و این مسئله در پروسه های بعدی جامعه تحقق بخود خواهد گرفت. اما الزامات رسیدن به جامعه بدون طبقه، الزامات وجود دیکتاتوری پرولتاریا می باشد. طرح دیکتاتوری پرولتاریای مارکس، هسته اصلی و ابزاری برای انتقال فراماسیون سرمایه داری به فراماسیون جامعه سوسیالیستی و کمونیستی می باشد. نفی این مسئله، به معنی خط بطلان کشیدن بر صف مستقل طبقه کارگر، نفی اعمال این طبقه و تسلیم شدن در مقابل تعرضات بورژوازی علیه طبقه کارگر است. چنین مقوله ایی در مقاله ی "خط مشی ما" اصولاً غایب می باشد. این که از نظر نویسنده "خط مشی ما"، چگونه به استقرار جامعه سوسیالیستی و کمونیستی و با چه ابزاری استثمار انسان از انسان نابود خواهد شد، نامعلوم و شاید نیز آگاهانه بدان پرده ستر کشیده شده است. و یا این که از این نقطه نظر، جامعه امروزی اساساً از دیکتاتوری متفرند و خواهان یک جامعه باز می باشند. اگر چنین باشد اصولاً مبارزه طبقاتی و دولت طبقاتی مفهومی نخواهد داشت و مبارزه پارلمانی و مبارزات مسالمت آمیز آلترناتیو تغییرات جامعه می باشد. این مسئله اساساً هیچ ربطی به اصول مارکسیسم ندارد.

نویسنده ی "خط مشی ما" از گذار به سوسیالیسم در جامعه ایران و چشم انداز فرارویی یک جامعه سوسیالیستی نوشته است. اما چگونه و چه نوع دولتی و چه نوع مکانیزمی می باید در جامعه طی شود. نامعین می باشد. نوع دولت، ماهیت و بکارگیری قدرت در دوره های انقلاب دموکراتیک اساساً در مقاله جایی نکرده است. اما از طرفی، از آزادی های بی قید و شرط (تاکید از ما) نکات برجسته این انقلاب را شامل می گردد. برای نویسنده هنوز مشخص نیست که، از همان روز به قدرت رسیدن دولت انقلابی، آیا حزب جمهوری اسلامی نیز از اعطای آزادی بی قید و شرط مستثنی می باشد یا نه. یا این که این حزب نیز می تواند فعالیت سیاسی داشته باشد. و در مقابل ستاد شوراها ی انقلابی کارگران و زحمتکشان، مقری برای خود دست و پا کند. برای نویسنده هنوز مشخص نیست که جامعه ما در چه حدی از کشش دموکراسی برخوردارند.

درک از انقلاب دموکراتیک، دولت دموکراتیک و گذار این مرحله به مرحله سوسیالیستی، نکات مهمی است که، نه تنها پیش ناظر بر نویسنده "خط مشی ما"، بلکه بخش بزرگی از جنبش چپ ما از چگونگی پاسخ گویی بدان ناتوان، و یا احیاناً از ماهیت دولت انتقالی صرف نظر می نمایند، هیچ کس از واقع بین های چپ، هنوز به نفی انقلاب دموکراتیک کارگران و زحمتکشان و دیکتاتوری این قشر و طبقه نرسیده اند و همواره بر الزامات مرحله ای کردن انقلاب، استقرار دولت دموکراتیک کارگران و زحمتکشان، برای زمینه سازی شرایط مادی و معنوی گذار به انقلاب بعدی، یعنی سوسیالیسم تاکید شده است. مقوله دیکتاتوری کارگران و زحمتکشان بر بستر یک دولت انقلابی، نه این که بلا فعل، و یا این که خودسازی های روشنفکرانه خرده بورژوازی باشد، بلکه یک جریان تاریخی و حاصل شورش های معین کارگران و زحمتکشان بوده است.

به دستمزدی بغایت کمتر از ارزش واقعی کالای تولید شده نایل خواهند شد. در واقع استثمار بعنوان، یک حمایت قانونمند بر این روابط و جامعه حاکم می گردد. طبعاً برای حاکمیت و حفظ چنین روابطی، سرمایه داران احتیاج به یک ارکان قدرتمند دارند. بر این ارکان، نمی توان نامی غیر از دولت نهاد. دولت، در واقع امر، بعنوان یک ارکان سرکوب و حافظ سرمایه، دیکتاتوری خود را بر اکثریت جامعه اعمال می نماید. اگر یک سری آزادی در جامعه وجود داشته باشد، باید و الزاماً در چارچوب و دایره این روابط باشد، نه خارج از آن. در این روابط هیچ کسی حق تعرض به این یا آن منافع سرمایه دار ندارد. اگر چنین حالتی صورت گیرد، بشدت سرکوب خواهد شد. این حاکمیت، طبعاً برای اکثریتی از جامعه غیرقابل تحمل خواهد بود و با انگیزه اجتماعی شدن وسایل تولید و توزیع، در تقابل با این دولت قرار خواهند گرفت و در یک موقعیت مناسب، با درک از آگاهی طبقاتی خود، دولت سرمایه داری را با تمامی دستگاه سرکوب اداری- نظامی آن سرنگون ساخته و خود بر سرنوشته خویش حاکم خواهند شد. به معنی خاص کلمه، آنان نیز با اراده و انتخاب آزادانه و با اتکا به منافع طبقاتی خود، دولت طبقه ی مختص بخود را تشکیل خواهند داد. و با برچیدن روابط سرمایه داری، وسایل تولید را اجتماعی خواهند کرد. در این حالت، و بر بستر چنین روندی، سوسیالیسم علمی مفهوم واقعی پیدا خواهد کرد.

طبعاً، دولت اکثریت اجتماع (یعنی طبقه کارگر) به طور آسان تداوم پیدا نخواهد کرد، مگر این که دیکتاتوری خود را اعمال کند. در واقع الزامات دیکتاتوری پرولتاریا ناشی از سرسختی و انعکاس عمل بورژوازی و جامعه ی سرمایه داری می باشد دولت سرمایه داری از این که موقعیت مادی خود را از دست می دهند، با هر گونه شیوه ایی در تقابل با دولت طبقاتی پرولتاریا ایستادگی خواهند کرد و توطئه های متفاوتی علیه این طبقه، صورت خواهند داد. این توطئه ها ممکن است از طرف احزاب بورژوازی یا احیاناً از طرف حرکت های نظامی صورت گیرد، در هر صورت ماهیتا تفاوتی نخواهد کرد. اما احزاب بورژوازی با تبلیغات خود دولت کارگری را به نقض دموکراسی متهم می سازند. اما دولت کارگری از این اتهام ایابی نخواهد داشت. زیرا خود این طبقه، در یک مرحله ای، از طرف جامعه سرمایه داری دموکراسی بر آن سلب شده بود. آن چه که امروز احزاب بورژوازی و سوسیال فرمیست با حمله بر دستاوردهای انقلاب اکبر، از نقض دموکراسی در دولت کارگری حرف زده و این دولت را از ابتدا به نقض دموکراسی متهم ساخته اند.

مقوله ی دیکتاتوری پرولتاریا را مارکس برای اولین بار مطرح ساخت و در این باره نوشته است، مبارزه طبقاتی از کشفیات من نیست، مبارزه طبقاتی همواره وجود داشته است. اما آن چه که کشفیات مرا شامل می شود، همان دیکتاتوری پرولتاریاست. در واقع اعمال دیکتاتوری پرولتاریا، یکی از زمینه های عینی برای یک جامعه بی طبقه می باشد. انسان نو ابتدا اجتماعی بوده است طبقه ای وجود نداشته و هر چه کار صورت می گرفت، محصول آن تمامی اجتماع استفاده می کردند و نیز دولتی وجود نداشت. انسان

نوشته ای که از نظر می گذرد، چارچوب نظری آن در تقابل با نظرات مقاله تحت عنوان "پیرامون خط مشی ما" مندرج در اتحاد کار شماره ۴۵ می باشد. در این مقاله به اصطلاح سعی شده، چارچوب نظری سازمان حول سوسیالیسم و روند تحولاتی که جامعه ما می بایست طی کند و وظایف چپ در قالب آن، روشن تر سازد. هم چنین در این مقاله سعی شده، تحولات گذشته ای که به سقوط اتحاد جماهیر شوروی منجر شده پردازد و آن سوسیالیسم واقعاً موجودی که در اتحاد شوروی بود، مورد نقد قرار دهد. اما نویسنده مقاله، برای نیل به چنین نقد و نتیجه گیری، ابتدا انقلاب اکبر روسیه را مورد حمله قرار داده و بر این نظر که:

اشتباهات اکبر، قبل از همه دستاوردهای انقلاب را آماج خود قرار داد و به جای جامعه متکی بر آزادی فرد، جامعه ای بدون فرد آزاد شده و از همان آغاز شرط آزادی کل جامعه از میان رفت. نویسنده مقاله نیز معتقد است که تشکیل ائتلافی بین سوسیالیست و زعامت قرار گرفتن احزاب دیگر توسط حزب کمونیست اتحاد شوروی بود.

و نیز در مورد کشور خودمان، نظرات نویسنده، سوسیالیسم را به طور کلیشه ای و شعاری تعریف می نماید و آزادی احزاب، در جامعه بعنوان گام اساسی سوسیالیسم مورد تأیید قرار می گیرد.

مقاله مذکور، گرچه چارچوب کلی آن می تواند مورد خطاب قرار گیرد، اما به طور جزئی، درک نامتصفانه از تحولات گذشته در شوروی، انقلاب اکبر و روند این جامعه، در به اجرا درآوردن گام های اساسی سوسیالیسم و اقدامات برای ساختمان سوسیالیسم، می باشد. در واقع جامعه شوروی بدون مدارک کافی مورد تحلیل قرار می گیرد. چارچوب نظرات ناظر بر مقاله، در مورد تحولات شوروی و ساختمان سوسیالیسم، انعکاسی از نظرات سوسیال دموکراتیسم می باشد، که جامعه سوسیالیستی را، به یک جامعه بی بند و بار جلوه می دهد. و نیز دیکتاتوری پرولتاریا اصولاً در مقاله جایی ندارد.

برای نقد مقاله ی "خط مشی ما" باید ابتدا نظر اجمالی به سوسیالیسم، روند تحقق این جامعه، برخورد به مسئله گذشته سوسیالیسم در شوروی، داشته باشیم. برای پرداختن به مقوله سوسیالیسم، نمی توان به تمامی اسناد مراجعه نمود. زیرا این مقوله، یک مقوله ی بغایت تاریخی می باشد که قبل از مارکس نیز طرح بوده است. اما برای تعریف علمی تر از این مقوله، نمی توان به اسنادی که از طرف مارکس و انگلس و لنین بجایی مانده، مراجعه نمود.

مارکس و انگلس، در تقابل با سوسیالیسم خرده بورژوازی مساوات طلب، حالت منطقی و تعریف شده از سوسیالیسم علمی را ارائه داده اند. این تعریف در واقع امر، از بطن روابط اجتماعی تولید سرمایه داری سرچشمه گرفته است. در این روابط، تمامی وسایل تولید در دست اقلیتی از سرمایه داران قرار می گیرد و اکثریتی از اجتماع از این وسایل محرومند. این اکثریت اجتماع، برای ادامه ی حیات خود، مجبورند نیروی کار خود را در اختیار سرمایه دار، که در این روابط، صاحب وسایل تولید می باشد، قرار دهند و در مقابل،

لین به طور دقیق و روشنی به این جریان واقف بوده و خود نیز مبتکر و معمار این جریان بوده است.

از نقطه نظر این که انقلاب در ضعیف ترین حلقه های امپریالیسم بوقوع می پیوندد، طراحی دولت در درون های انقلاب دموکراتیک از شاخص های برجسته تکامل مارکس به توسط لین می باشد. دولت در دوره های انقلاب دموکراتیک، بازتابی از واقعیت هایی است، که کارگران و زحمتکشان بدان دست می یابند، از کانال این دولت می توانند از دستاوردهای انقلابی خویش دفاع نمایند. دیکتاتوری دولت انقلابی در این مرحله از انقلاب، در واقع ابزار مادی این قشر و طبقه برای حفظ دستاوردهای آنان می باشد، نه سلب آزادی از قشر و طبقات دیگر از طریق این دیکتاتوری. دولت انعکاسی از اراده و انتخاب آزادانه توده ی کارگر و زحمتکش خواهد بود. ایجاد قدرت این دولت جدا از اعمال قدرت کارگران و زحمتکشان نیست. پایه های این دولت شورای کارگران زحمتکشان را تشکیل خواهد داد. شوراهای کارگری، کنترل تولید و توزیع را بر عهده خواهد گرفت. اتحادیه های دهقانی کنترل بر املاک بزرگ مصادره شده در دست خواهد گرفت. در واقع کنترل کارگری- دهقانی پسرورژه های از دیکتاتوریند که در روند خود، زمینه های اجتماعی شدن وسایل تولید و توزیع را فراهم خواهند ساخت. طبعا کارگران و زحمتکشان در این پروسه با موانع کوناگون مواجه خواهند بود. تضاد کارگران و خرده بورژوازی با همدیگر، تضاد بورژوازی متوسط با طبقه کارگر، اینها بخشی از سوخت و سازهای اجتماعند که جامعه را به حالت نامتعادل سوق خواهد داد. در این پروسه و کشاکش، خرده بورژوازی از منافع بدست آمده خود دفاع خواهد نمود و مخالف کام اساسی برای اجتماعی شدن وسایل تولید می باشد و بورژوازی متوسط نیز خواهان به عقب افتادن جامعه به دوران گذشته است. طبیعتا در حول و حوش این تضادها، احزاب و سازمان های متفاوتی، هر کدام با منافع خاص این یا آن طبقات و قشر بوجود خواهند آمد. برخورد دولت انقلابی کارگران و زحمتکشان در تقابل با این نوع سازمان ها و احزاب، بر تاسب قوا برای پیشروی بعدی صیقل خواهد خورد. آنچه که آزادی بی قید و شرط در این دوره مطرح گردد، یک دیدگاه محتاطانه ای را طلب خواهد کرد. (تاکید از ما) تا چه حدودی این آزادی در جهت گیری های بعدی دولت انقلابی موازی و متناسب خواهد بود، بستگی به شرایط خاص مکانی- زمانی دارد. آنچه که، می توان پیش بینی نمود، تضادها بر تاسب درک و آگاهی انقلابی استوارند. خرده بورژوازی پایین در کشاکش این تضادها، منافع خود را بیش از بورژوازی، در وجود پرولتاریا خواهد دید. پرولتاریا، تاسب قوا را درک خواهد کرد و این تضاد را در جهت گیری های خاصی، به نفع خود در آینده اش حل خواهد نمود. به طور واضح، احزاب و سازمانی که در جهت گیری های بعدی پرولتاریا، دخالت و احساس مسئولیت نمایند برنده ی تضادها خواهند بود. احزاب چپ و دموکرات در این کشاکش ها، آزادی بیشتری را احساس می نمایند تا احزاب بورژوایی و مرتجع (تاکید از ما). در هر صورت، آنچه که در مقاله 'خط مشی ما' بدان نپرداخته، این نوع مکانیزمها، دیکتاتوری طبقه کارگر

و زحمتکشان، جهت گیری این دولت بسوی جامعه سوسیالیستی می باشد.

سوسیالیسم در شوروی

سوسیالیسم در شوروی یکی از مقوله هایی است، که به مراتب سازمان ها و محافل چپ و کمونیست های جهانی- ایرانی را بخود معطوف داشته است. کسی از جنبش چپ یافت نمی شود که در مورد سوسیالیسم در شوروی چیزی برای گفتن نداشته باشد. اما هر یک، تحلیل متفاوتی از سوسیالیسم و به درجه ای از برداشت خود، از سوسیالیسم در شوروی نظر انداخته اند. ممکن است این نظرات صحت و سقم جامعه شوروی را در بر نداشته و یا احیانا در انطباق با جامعه باشد. اما در هر صورت تاریخ نوسان و نظپردازان هر یکی به آنها مختلف جامعه شوروی را تحلیل نموده و سوسیالیسم موجود در آن کشور را با پایه های ایدئولوژی خود مورد نقد قرار داده اند. در این مورد، ممکن است جنبه ای از آزادی ها در جامعه شوروی برایش دال بر وجود سوسیالیسم آن کشور باشد و دیگری اجتماعی شدن وسایل تولید بر ملاک سوسیالیسم باشد و این موقعیت را بر جامعه شوروی انطباق دهد. اما هر چه تاکنون در مورد جامعه شوروی و چگونگی شکست سوسیالیسم در آن کشور گفته شده باز نواقصی در تحلیل ها ممکن است، وجود داشته باشد. خلاصه بعد مسئله آن چنان گسترده می باشد، که نمی توان به طور سطحی مسئله را مورد بررسی قرار داد. مسئله سوسیالیسم و انقلاب شوروی مربوط به مسائل امروزه از نظری تاریخی نیست. ممکن است کسی یک ایده ی جدیدی بر مغزش خطور کرده باشد و به درجه ای، جامعه امروزی را به جامعه گذشته در شوروی تطبیق دهد. اما جدا از برخوردهای متفاوت نسبت به مسئله سوسیالیسم در شوروی و هر یک به آنها مختلف این جامعه را با ایده های خود تحلیل می نماید. ولی در شکست سوسیالیسم و این که جامعه کنونی شوروی نمی توان یک جامعه سوسیالیستی بر آن نهاد، نکته اشتراک وجود دارد. اما چگونه سوسیالیسم شکست خورد و آیا واقعا سوسیالیسمی در جامعه اساسا وجود داشته است؟ آیا در یک دوره ای از تاریخ جامعه شوروی اساسا سوسیالیسمی وجود داشته، و اگر وجود داشته نقطه عزیمت این شکست در چه دوره ای بود؟ این ها سئوالاتی می باشند که همه محافل چپ و راست را در چگونگی پاسخ به سئوالات به خود معطوف داشته است. در اینجا پاسخ به این سئوالات، در بعد این مقاله نیست و اساسا بخاطر عمیق بودن جریان سوسیالیسم در شوروی در یک یا چند مقاله نمی تواند بدان پرداخت و یا احیانا با یک حکم قطعی دال بر نبود سوسیالیسم در جامعه شوروی خود را خلاص نمود. این مسئله احتیاج به بررسی های همه جانبه و عمیق نظری- تاریخی دارد، که توان کافی برای آن لازم می باشد.

اما خطاب این مقاله، در برخورد با نظراتی می باشد، که تا دیروز جامعه شوروی را یک جامعه سوسیالیستی قلمداد می نمود، اما این نظر، اینک با چرخشی ۱۸۰ درجه جامعه شوروی را در گذشته سوسیالیستی ارزیابی نمی نماید و اگر چنین حادثه ای نیز صورت گرفته باشد، در مقیاس یک جامعه سوسیالیستی نیست. به طور واضح، خطاب این مقاله در برخورد به نظرات

'خط مشی ما' از تحولات شوروی، انقلاب اکبر و تحلیل از روند جامعه سوسیالیستی می باشد. ابتدا نظر 'خط مشی ما' در مورد انقلاب اکبر، ما را مجبور خواهد ساخت که به پاره ای از تحولات، اقدامات، و شرایطی که انقلاب اکبر فراهم ساخت بپردازیم. برای بررسی این مسئله، آن چنان که قبلا بدان اشاره کردیم باید به افرادی که خود در حادثه انقلاب و رهبری این انقلاب را بدست داشتند، به نوشته هایشان رجوع شود. برای چنین بررسی ای، فردی مانند لین به زحمت پیدا خواهد شد، که بدان رجوع شود. اگر چه نویسنده 'خط مشی ما' لین را به باد انتقاد گرفته است، اما این انتقاد نمودی از یک سری احساسات خرده بورژوایی است که دوران های تاریخی را قاطی نموده و در تحلیل این دوران در نوسان می باشد. بقول معروف سردرگم می باشد.

نویسنده 'خط مشی ما' در مورد انقلاب اکبر می نویسد 'پیروزی اکبر، اما با تمام تاثیرات جهانی آن، نقطه شکست را از همان فردای اکبر در خود نهفته داشت'. اشتباهات انقلاب اکبر، قبل از همه دستاوردهای این انقلاب را آماج خود قرار داد. بجای جامعه متکی بر آزادی فرد، جامعه ای بدون فرد آزاد زاده شد و از همان آغاز شرط آرزوی کل جامعه از میان رفت. سوسیالیسم و برابری از بالا دیکته شد. بی تفاوتی و لاغلاجی در پایین حاکم شد و رفته رفته این شکل از سوسیالیسم بعنوان یک الگوی جهانی بر بستر روحیات ناشی از اکبر به تمامی جنبش های سوسیالیستی در کشورهای دیگر صادر و از طریق انترناسیونال سوم تجویز گشت.

هر کسی جملات بالا را بخواند برایش معلوم خواهد شد که نویسنده مقاله 'خط مشی ما' چقدر دوران را با همدیگر قاطی و سردم بریده به خوانندگان معرفی می نماید. در اینجا دور او انقلاب با دوره ی بعدی روند انقلاب و چگونگی صادر شدن انقلاب به سایر کشورها به نوعی قاطی شده است. اما در هر صورت منظور نویسنده مشخص می باشد. به بیان نویسنده، انقلاب تحت رهبری طبقه کارگر و دولت دیکتاتوری پرولتاریا، باعث از بین رفتن آزادی برای احزاب و سازمان ها و افراد گشته است اما نویسنده مقاله فراموش کرده است که هر انقلابی در وهله ی اول نمی تواند به طور قانونمند حرکت نماید. ممکن است از همان ابتدا آزادی برای آنانی که در انقلاب سرنگون شده اند، سلب و یا محدود شود. قاعدتا باید چنین نیز باشد. فضایی دموکراسی در دوره هایی از انقلاب اگر محدودتر باشد، برتراب و هزاران بار از فضای دموکراسی در درون جامعه سرمایه داری بیشتر می باشد.

نویسنده 'خط مشی ما' با استناد به یکی از پلیک های لین و کاتوتسکی اشاره کرده و از این پلیک ها چنین استنباط نموده که، از نظر لین سلب آزادی از احزاب، امری استثنایی و مشروط به شرایط روسیه بوده است. اما در حقیقت اگر نویسنده 'خط مشی ما' آنچنان به خود زحمت می داد و انقلاب پرولتری و کاتوتسکی مرتد نوشته ی لین را می خواند، چنین استنباط سوتفاهم کننده ای بروز نمی داد. لین در مورد دموکراسی با کاتوتسکی اختلاف نظر عمیق داشت از این نقطه نظر که دیکتاتوری پرولتاریا دارای ماهیتی متفاوت از دیکتاتوری بورژوازی است و نمی

تواند دموکراسی از این نقطه نظر استنتاج گردد کاتوتسکی اساسا مخالف دیکتاتوری پرولتاریا و قهر این طبقه بود. اتفاقا لنین نیز بر این مبنا کاتوتسکی را مورد نقد قرار داده است.

نویسنده مقاله 'خط مشی ما' باید با نگرش طبقاتی به آزادی و دموکراسی برخورد نماید. نه این که بدون تضمین عملی و با این دیدگاه که انقلاب آتی ایران آزادی بدون قید و شرط را عملی خواهد ساخت، حکم قطعی آزادی بدون قید و شرط را در سر لوحه برنامه اش قرار دهد. یا این که بدون تعمق فکری به نبردهای طبقاتی و قانون انقلاب پرولتاریایی، انقلاب روسیه را به سلب آزادی محکوم نموده است. بدون اشاره به این مسئله که هیچ انقلابی روی نداده که از ابتدا آزادی بدون قید و شرط (دموکراسی خالص) را سلب نکرده باشد. ما معتقدیم که آزادی و فضای دموکراسی در جامعه سوسیالیسم میلیون ها بار از فضای دموکراسی در جامعه سرمایه داری بیشتر می باشد. از این جنبه نه به این دلیل که در جامعه سوسیالیسم آزادی بدون قید و شرط برای استثمارگران و قشر محدودی از جامعه سلب می شود، بلکه از این جنبه فضای دموکراسی بیشتر است، که اکثریت جامعه، یعنی کارگران و زحمتکشان از دموکراسی برخوردارند. به این معنی دایره ی آزادی در سوسیالیسم بیشتر از دایره آزادی در سرمایه داری است. دموکراسی در سرمایه داری هر چه بیشتر باشد، باز از جنبه این که اقلیتی از آن برخوردارند، محدود است. در هر صورت حکم نویسنده خط مشی ما نسبت به جامعه شوروی از ابتدا جای شک می باشد و اساسا جنبه طبقاتی ندارد. سوسیالیسمی که می باید از نظر نویسنده، مستقر گردد، همان سوسیالیسم دموکراتیک می باشد.

سوسیالیسم در شوروی ابتدا با چه موانعی روبرو بود؟ انقلاب پیش زمینه ی تاریخی نخستین بحران سرمایه داری و در مرحله پایانی جنگ جهانی اول بوقوع پیوسته بود. طبق این شرایط خود ویژه، در چگونگی پیش برد مرحله به مرحله اقدامات سوسیالیستی تاثیر می گذاشت. جنگ، جامعه شوروی را خسته کرده بود. توده های زحمتکش از لحاظ زندگی در مضیقه بودند، به معنای دیگر، این جنگ ویرانی های بسیاری بر جایی گذاشت و بخش قابل توجهی از امکانات مادی جامعه به جنگ علیه سرمایه داران مانند دینکن ها، کلچاک ها و عوامل خارجی صرف گردید. ولی در هر صورت، دولت کارگری می بایست به مسئله جنگ خاتمه می داد. این جنبه نیز، یکی از حیاتی ترین تقاضای توده های قربانی این جنگ بود. دهقانان در مصادره ی املاک، برای استحکام موقعیت اجتماعی شدن وسایل تولید، نقش اساسی داشتند. اما وقتی که بر پاره ای از این اقدامات خود رسیدند، اجتماعی شدن وسایل تولید دیگر جذابیت خود را از دست داده دهقانان دیگر قبل از این که به منافع این یا آن قشر و طبقه فکر کند، به منافع شخصی خود اندیشیدند. متحقق شدن اندیشه های دهقانی، الزامات یک طرح جدید اقتصادی که خدمت کردن بر مبنای مالکیت شخصی خصوصی بود، پیش آورد. دولت کارگری مجبور گردید، بخشی از زمین های اجتماعی را به دهقانان واگذار نماید، تا انگیزه دهقانان برای تولید محصولات، تقویت گردد. دهقانان از دولت خسته شده بودند، زیرا در رویای مالکیت شخصی بودند. سیاست

اقتصادی 'نپ' این رویا را به واقعیت تبدیل نمود. اما اگر این اقدام یک عقب نشینی جدی از مواضع سوسیالیسم، و به طور اخص کلمه مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید بود، ولی الزام آور نیز بود. الزام آور از این جنبه که شورش های دهقانی علیه دولت کارگری، جامعه شوروی سوسیالیستی را به شرایط ناامنی تبدیل کرده بود. آلترناتیو دولت یا سرکوب این شورش ها بود یا این که حل مسالمت آمیز مسئله. شورش ها از جنبه ای برای دولت کارگری خطرناک بودند که، از طرف حزب منشویک سازماندهی می شد. حزب منشویک هنوز زخم ناشی از شکستش در ائتلاف با دولت کرنسکی، بر تن داشت، مداوای این زخم فقط می توانست با شکست دولت کارگری و حزب بلشویک تسکین بخش گردد. اگر دهقانان در رویای مالکیت شخصی اشان بودند، حزب منشویک در رویای شکست دولت کارگری و حزب بلشویک بود.

در جامعه سوسیالیستی تضادهای پیچیده تر از جامعه سرمایه دار است. به این معنی که تضاد در جامعه سرمایه داری آشکار و عریانند. اما در حل تضادهای تفاوت اساسی وجود دارد. در جامعه سرمایه داری، تضادهای ماهیتا آنتاگونیستند. تضادهای آنتاگونیستی، طبیعتا به قهر مسلحانه تبدیل خواهند شد. تضادهای در جامعه سوسیالیستی، از این جنبه که بغرنج و پیچیده اند که، نیروی بیشتری بر ستر این تضادهای موجودند و غیر آشکار نیز هستند. اما حل تضادهای برخلاف جامعه سرمایه داری، آشتی پذیرند. دیکتاتوری پرولتاریا، ابزاری برای حل این تضادهای از راه های مسالمت آمیز است. پرولتاریا، هنگامی که به قدرت رسید و جامعه سوسیالیستی مستقر گردید، الزامی نیست که تضادهای به شکل قهر مسلحانه حل کردند. بورژوازی قبلا توسط پرولتاریا سرنگون گردید. بدین معنی، بورژوازی در جامعه سوسیالیستی بعنوان نیرو، وجود ندارد، که پرولتاریا در تقابلهای به قهر مسلحانه متوسل شود. اما این قانون در شرایط معینی از جامعه شوروی کارگران و دولت پرولتاریای را بخود معطوف داشته بود. ادامه حسیاست های اقتصادی 'نپ' نمی توانست در پروسه های بعدی تولید و بازتولید سرمایه دار بوجود نیاید.

همان گونه قبلا بدان اشاره گردید، روند سوسیالیزه کردن جامعه و گسترش سوسیالیسم در پرتوی راه های متفاوت در حل تضادهای به طور مسالمت آمیز بود. تضاد خرده بورژوازی با دولت پرولتاریا در اقدامات اجتماعی شدن وسایل تولید، بمراتب پیچیده تر از تضاد طبقه کارگر با طبقه سرمایه دار بود. این تضاد در برهه ای از دوران سوسیالیزه کردن جامعه، به نوعی آشفتگی و فروپاشیدگی را بوجود آورده بود. لنین این فروپاشی و آشفتگی های فرد، مالکیت ها و بی انضباطی خرده بورژوازی را در ابعاد کشاورزی هشدار داده بود. دولت می بایست راه حلی برای پیش گیری این آشفتگی ها اتخاذ می کرد. کلکتیویزه کردن اجباری اقدامی برای حل این مسئله بود. در واقع کلکتیویزه کردن از جنبه ای، اقدامی برای پایان بخشیدن به آشفتگی ها بود و از جنبه دیگر، گسترش سوسیالیسم به مناطق روستایی را موجب گردید. این مسئله، دگترین استالین برای پیشروی های بعدی جهت اجتماعی شدن بر وسایل تولید شد. در واقع استالین بعدا به هشدار لنین، دلیل برآشفتگی های خرده بورژوازی پاسخ داد. در واقع

نمونه هایی از این قبیل، که از طرف لنین اتخاذ گردیده بودند، بخاطر محدود بودن وقت در جهت اجرای آن، نتوانستند متحقق گردند. این برنامه ها به دوره زمان داری استالین سپرده شدند.

لنین همراه با اینکه در ابعاد کشاورزی تدابیر و طرح هایی را برای گسترش سوسیالیزه کردن جامعه اتخاذ کرده بود، در ابعاد صنعتی کردن اجتماع در انطباق با متدهای سوسیالیستی، اقداماتی را برای اجرای صنعتی شدن، بعمل آورد. طرح الکتروفیکاسیون در واقع، در جهت انطباق شوراهای و حکومت کارگری با پیشرفته ترین تکنیک آن زمان بود. لنین حکومت شوراهای را به اضافه الکتروفیکاسیون مدنظر داشت. و برای عملی شدن این طرح، با توجه به ساخت و یافت اجتماع مدت طولانی ای را در نظر گرفت.

اما افرادی که وابسته به طبقه پیشین بودند، بدون توقعات شخصی خویش، نمی خواستند موقعیت شغلی خود را با ضروریات و اقدامات سوسیالیستی دولت کارگری منطبق سازند. برای نیرو گرفتن از این قشر، الزامات حقوق بورژوازی متناسب با تخصص هارا طلب می نمود. از لحاظ حقوقی آنان بیشتر از کارگران ساده از سهم تولید اجتماعی برخوردار شدند. حقوق بورژوازی در جامعه سوسیالیستی یک مقوله ی غریبی نیست. به این معنی حقوق بورژوازی در جامعه سوسیالیستی وجود دارد. بدون این که این مسئله مورد نقد قرار گیرد، متناسب با جامعه ی سوسیالیستی، است. مارکس در ساختمان بندی جامعه سوسیالیستی، حقوق بورژوازی را نفی نکرد و این مسئله را ناشی از الزامات جامعه سوسیالیستی در پیشرفت های بعدی دانست، اما موقتی بودن این مسئله تاکید داشت.

پرولتاریا برای استحکام اولیه در شکل حکومت داری و آموزش های معین در این رابطه، به کارمندان، متخصصین و مهندسین که مربوط به طبقه بورژوازیند، متخصیصین خواهد داشت. این الزامات تا زمانی که پرولتاریا در درون طبقه خود، چنین افرادی را تربیت نکرده همواره پا برجا خواهد بود. در واقع هر چه دخالتگری طبقه کارگر در امور کشورداری، اقتصادی، مدیریت بیشتر شود، بهمان اندازه احتیاج به قشر مربوط به طبقه بورژوا کمتر و در پروسه های بعدی، سازمان دهی کشوری، مدیریت و مسائل تکنیکی- فنی تماما بدست طبقه کارگر، خواهد افتاد در این مرحله است که ساختمان کمونیستی استحکام می یابد. در این باره، لنین همواره بر هر چه مقدار بیشتر کارگران و زحمتکشان را در تمام امور کشاورزی- اقتصادی و فنی تاکید نمود.

طرح و اجرای الکتروفیکاسیون، که بر زمینه های معین می باید صورت می گرفت، در زمان لنین به طور ناتمام باقی ماند و جامعه نتوانست با تکمیل این طرح، خود را با پیشرفته ترین تکنیک همساز نماید. این طرح بعدا از طرف استالین پیکیری و در برنامه های پنج ساله گنجانده شد.

ادامه دارد.

(به دلیل طولانی بودن این مطلب، بخش هایی از آن با اطلاع خود نویسنده حذف شده است)

پنج سال بعد از امضای قرارداد اسلو، اکنون سخن گفتن از مرگ روند "صلح" میان فلسطینی ها و دولت اشغالگر اسرائیل به موضوعی همگانی و عادی بدل شده است. حتی خوش باور ترین مدافعان این روند و دست اندرکاران آن نیز در صفوف مقامات "دولت" فلسطین هم، بر تابوت این سرده، میخ میزنند. طی سالهای گذشته رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین، انرژی توده ها را به اسارت توهمات پوچ خود، نسبت به امکان دستیابی به یک صلح پایدار و شایسته در چاقوب توافقات اسلو، درآورده بودند، دولت اسرائیل، بورژوازی در زمینه تحمیل تفسیر خود از "همزیستی" یا اعراب و تحکیم موقعیت برتر خویش در معادله مذکور، موفقیت‌های بازاری کسب کرده است. در حالیکه فلسطینی‌ها از حالت

نیروی رزمنده و مقاومتی که دستیابی به حقوق سلب شده اش را جستجو می کرد به در یوزگی و چانه زدن در باره تحمل پذیر کردن شرایط اسارت خود سوق داده شده است.

نوشته زیر که از نشریه الهدف ارکان جبهه خلق برای آزادی فلسطین، ترجمه و تلخیص شده است به این موضوع و نیز بحران جاری جنبش فلسطین نگاه میکند.

حماد

"روند صلح"، جنازه ای فراموش شده

و مسیحیان را نیز، که مدام افزایش می یابد. باید افزود.

حکومت خود مختار، به جای ایجاد و گسترش مراکز و موسسات مدنی و دموکراتیک مردمی، جامعه فلسطین را با اتکا به ابزارها و دستکاهای امنیتی رنکارنک خود به زنجیر کشیده و کار را به جانی رسانده است که تعداد نیروها و عوامل شاغل در دستکاه های امنیت داخلی حکومت چندین برابر کارمندان دولت در محسوع بخشهایی مانند آموزش و پرورش و بهداشت و فرهنگ است. این وضع تماما در خدمت هدف اصلی اسرائیل یعنی مخالفت با شکل گیری یک دولت مستقل و متکی به مردم توسط فلسطینی ها است.

اسرائیل در پی قرارداد اسلو، دست آوردهای بسیاری در زمینه ایجاد رابطه با کشورهای عرب داشت و به نقاط نفوذ بسیاری در این مورد دست یافت. برخی از اعراب به عنادی سازی رابطه با آن دست یازیدند و روابط سیاسی و اقتصادی و حتی امنیتی با آن برقرار کردند و به کشایش متقابل دفاتر منافع در نزد یکدیگر اقدام نمودند. بسیاری از دولتهای جهان که در اعتراض به سیاست اسرائیل ویا در حمایت از حقوق سلب شده فلسطینی ها، اسرائیل را زیر فشار دیپلماتیک قرار داده بودند به میست قرارداد اسلو به کشتن رابطه با اسرائیل دست زدند.

با اینهمه می بینیم که نتانیاها به سادگی می تواند حتی همان تعهدات نیم بند سلف خود را، به طاق نسبان بگوید و و هسان قرارداد خفت بار را که جز لاشه بی جان و گندیده ای از آن باقی نمانده است نا دیده بگیرد و اتفاقی نیافتد. لاشه ای که در واقع بهترین احترام به آن، به کور سپردن محترمانه آن است.

حکومت خود مختار برآمده از اسلو، این قدرتی که قادر به تامین نان و زندگی با امنیت و بدون هراس برای مردم نیست، چگونه میخاهد سرزمین اشغالی و بیت المقدس را، از چنگ اشغالگران خلاص کند؟ چگونه میخاهد رویای تشکیل دولت مستقل را تحقق بخشد؟ دولتی که (طرف داران اسلو) ادعا میکردند، در چشم انداز نزدیک قرار دارد، اکنون حتی به وسیله نور کوچکی در انتهای تونل تاریک اسلونیز مشاهده نمی شود.

بقیه در صفحه ۲۴

مبانی بین المللی و میثاقهای جهانی است و همچنان که میدانیم در شرایط انعقاد اسلو تفاوت در توازن قوا بشدت به سود اسرائیل بود.

نتانیاها و پیش از وی حکومت حزب کارگر به خوبی میدانند این توافق یعنی چه؟! و نیز آنچه در عمل و در روی زمین اتفاق افتاد، چه بود؟ و این قرار داد چه منافی را برای اسرائیل در بر داشت.

این قرارداد برنامه عمل ملی فلسطینیها را، که در داخل و خارج فلسطین آنها را حول یک محور مشترک یعنی مبارزه برای حق بازگشت و تعیین سر نوشت و حق بر پائی دولت مستقل به پایتختی بیت المقدس، کرد می آورد در هم ریخت. سختی ها و تکنا های زندگی مردم فلسطین را بیش از پیش افزایش داد و سطح معیشت آنان را با اتکا به محاصره اقتصادی و مسانعت از رفت و آمد برای کار، به حد کمرسنگی کشانید و موجب شد تا سطح بیکاری به نسبت ۶۵٪ در غزه و ۴۸٪ در کرانه غربی افزایش یابد و باعث بوجود آمدن و رشد لایه های اجتماعی نا متجانس و زائیدی پیرامون حکومت خود مختار شد، که به استناد گزارش محرمانه هیئت نظارت حکومت خود مختار، کار اصلی آن دلالی، رشوه خواری و باجگیری در کنار دهها مفسده سیاسی و اجتماعی دیگر از قبیل ارتباط با دستکاه بروکراتیک است. گزارشی که طی آن بسیاری از وزرا و مقامات بالای حکومت با دلایل آشکار در جایگاه متهم قرار دارند و مجلس مقننه فلسطین طی اجلاسی که به منظور بررسی همین گزارش تشکیل داد خواستار برکناری متهمان و محاکمه آنان شد و طبق معمول تصمیماتش روی کاغذ دست نخورده باقی ماند و هیچ نیرویی ظاهرا عامل اجرای آن نیست.

اما سیاست توسعه شهرک سازی های اسرائیل در کرانه غربی و منطقه غزه طی این مدت به میزان ۲۰٪ نسبت به پیش از اسلو، افزایش یافته است. به این امر باید آمار بالای تعدی، زورگویی و حملات تروریستی و وحشت آفرین شبه نظامیان افسراطی یهودی علیه ساکنان بی دفاع و بی پناه شهرها و روستاهای مجاور این شهرک ها و تجاوزها و اهانت های پی در پی آنها نسبت به اماکن مقدس و مراکز عبادت مسلمانها

پنج سال بعد از امضای موافقتنامه اسلو، توسط رهبری 'ساف'، هیچ تردیدی در باره اینکه با واگذار کردن بحث پیرامون مسائل اساسی، (موضوعات مهمی مثل وضعیت آبادیهای شبه نظامی اسرائیلی در جوار شهرها و روستاهای فلسطینی، موضوع بیت المقدس مساله پناهندگان، مسائل مرزی و...) به مرحله 'نهایی' مذاکرات، جنایتی بزرگ در حق مردم فلسطین، صورت گرفته است، وجود ندارد. به این ترتیب اشغال فلسطین صورت قانونی به خود گرفت و به سلطه اسرائیل بر این سرزمین رسمیت داده شد و بکپاچکی ملی و میهنی خلق فلسطین از هم گسیخته شد.

از وقتی که میز مذاکرات دو جانبه و توافقات حاصل این مذاکرات به عنوان مبنای مورد مراجعه طرفین، جایگزین قوانین و مقررات و موسسه های بین المللی شد. در واقع پرونده فلسطین از راهروهای سازمان ملل به کشورهای بایگانی کاخ سفید یعنی خانه امن موجودیت صهیونیستی منتقل گردید.

کارگزاران اسلو در هسان حال که انتفاضه را به قتل رساندند و سر آن را در یک سینی طلائی به حضور دشمن مردم در اسلو تقدیم کردند، به دیگر طرفهای عرب در گیر در مساله نیز پشت کردند ویا این اقدام خود مساله فلسطین را از امتداد و پشتوانه عمیق ملی آن در سراسر میهن عرب، محروم ساخت. و به دیکرانی (مانند اردن) که در پی چنین فرصتی بودند امکان داد تا منفردا به امضای قرارداد های جداگانه و گاه متنافر با دشمن دست بزنند. قرارداد اسلو به مثابه پل اصلی ورود اسرائیل به دنیای رابطه با جهان عرب بود زیرا که مساله فلسطین نیز نقطه مرکزی و کانون اصلی منازعات اعراب و اسرائیل را تشکیل می داد.

موجودیت صهیونیستی با امضای موافقتنامه مذکور پیروزی چشمگیری بدست آورد.

در دهه پنجاه آباابان، طی مقاله ای در مجله 'امور خارجه' آمریکا، گفته بود: 'اعراب چیزی جز منطق زور نمی فهمند' و تا زمانی که آنها به این باور نرسند که 'اسرائیل به وجود آمده تا باقی بماندوکسی نمی تواند آن را نابود کند'، نمی تواند با آنها به امضای قرارداد صلح نایل آید.

باحرکت از چنین درکی اسرائیل قرارداد اسلو را امضا کرد. درکی که بغایت مغایر با صلح عادلانه بر اساس

بحران اقتصادی و آغاز مرحله ای جدید در حیات منطقه جنوب شرقی آسیا

اکبر سیف

سطح سنکاپور و هنگ کنگ و فیلیپین و اندونزی و کره جنوبی گردید. در نتیجه این وضع، تنها طی چند ماه، قیمت سهام در بازار بورس پایتخت های این کشورها یکی پس از دیگری به شدت سقوط کرد و ارزش پول ملی آنها در مقابل دلار به میزان کم سابقه ای رویه کاهش نهاد. به عنوان مثال، تا اواخر ژانویه ۹۸ ارزش پول ملی این کشورها از ۲۰ تا ۸۰ درصد در مقابل دلار کاهش داشت، که در این میان کاهش ارزش رویه اندونزی به میزان ۸۰٪، 'باهت' تایلند به حد ۷۵٪ و 'ون' کره جنوبی به میزان ۵۰٪ در مقابل دلار، به نسبت سایرین چشمگیرتر بوده است.

لکن سقوط سرسام آور بورس و کاهش کم سابقه ارزش پول ملی این کشورها در مقابل دلار به نوبه خود یک سلسله عوارض مهم دیگر در پی داشته و دارند از جمله نتایج مستقیم این وضعیت این بود که یک رشته از بزرگترین بانک ها و کمپانی های مالی و صنعتی در سطح این کشورها اعلام ورشکستگی کردند و دسته ای دیگر از همین بانک ها و موسسات در آستانه ورشکستگی قرار گرفتند. از طرف دیگر، کاهش ارزش پول ملی برای توده های میلیونی ساکن این کشورها به مفهوم کاهش سرسام آور قدرت خرید آنها بود. مردم برای خرید کالاها و مایحتاج اولیه خود باید چند برابر قیمت دو یا سه ماه قبل می پرداختند. و این در شرایطی بود که بخش وسیعی از آنان در پی ورشکستگی و تعطیلی کمپانی ها و بنگاه های تولیدی و خدماتی مختلف بیکار شده و بخش دیگری در معرض بیکاری قرار داشتند. به این ترتیب فقر و بیکاری میلیون ها تن از مردم این کشورها را به حلقوم خود کشید و هستی میلیون ها تن دیگر را در معرض تهدید قرار داد. در جریان همین تحولات، مردمی که کماکان تحت تاثیر آوار بحران و شوک ناشی از آن قرار داشته و دارند و شاهد بر باد رفتن ثروت های ملی و ارزش های مادی آفریده شده طی سالیان دراز بودند، هم زمان می دیدند و می شنیدند که چگونه به همراه خالی شدن ذخایر دهها میلیاردی بانک های مرکزی، سیل خروج صدها میلیاردی سرمایه هاست که توسط سرمایه داران بین المللی بسوی خارج جریان دارد.

تغییر وضعیت به گونه ای و با آنچنان سرعتی صورت گرفت که دیگر جایی برای ارزیابی های سطحی و خوش بینانه اولیه محافل مختلف سرمایه داری مبنی بر گذرا، محدود و منطقه ای بودن بحران باقی نمی گذاشت. زمین لرزه سنگین اقتصادی که در این گوشه از جهان سرمایه داری اتفاق افتاده بود با توجه به حضور وسیع سرمایه های ژاپنی و آمریکایی و اروپایی در آن و ادغام آنها در سرمایه های محلی نمی توانست به اشکال گوناگون بر گردش امور اقتصادی دیگر مراکز عمده جهان، و قبل از همه ژاپن، تاثیر نگذارد. چنین

سیاست دامن زدن به تولید کالاهای صادراتی به مثابه یکی از ارکان مهم سیاست اقتصادی این کشورها هر چه بیشتر جا باز کرد و با ادغام بازارهای ملی آنها در بازارهای بین المللی، بافت به شدت سنتی این جوامع نیز به نفع مناسبات سرمایه داری به سرعت دگرگون گشت. شهرنشینی رویه رشد نهاد و حد معینی از رفاه، بویژه از لحاظ تامین اشتغال، برای اهالی تامین گردید. بنابه همین مجموعه بود که کشورهای کره جنوبی، سنکاپور، تاپوان و هنگ کنگ به 'ازدها'ها و کشورهای مالزی، اندونزی، فیلیپین و تایلند به 'بیر'های آسیایی مشهور شدند و طی سالیان متبادی و بویژه طی دو دهه اخیر به عنوان نمونه ی مدل توسعه نئولیبرالیستی برای کشورهای جهان سوم، در ویرترین تبلیغاتی سرمایه داری بین المللی جای داده شدند. اما بحران کنونی آوار این مدل توسعه را در مدتی کم فرو ریخت و چهره دیگری از سرمایه داری را در سطح منطقه و جهان به معرض نمایش گذاشت. اینک دیگر بحث 'ازدها'ها و 'بیر'های آسیایی، با تمامی کزافه کوبی های مبلغین سرمایه داری پیرامون آنها، از سطح مطبوعات و دیگر رسانه های خبری رخت بر بسته است. در این مرحله، یا حداقل طی حدوداً ۹ ماهی که از شروع بحران می گذرد، مسئله ورشکستگی زنجیره ای بانک ها و مجتمع های بزرگ، فرار سرمایه ها، افزایش سرسام آور بدهی خارجی این کشورها، کاهش نرخ رشد اقتصادی، رشد روز افزون بیکاری، سیر صعودی کرائی و گسترش چشمگیر فقر و فلاکت و بالاخره افشا فساد فراگیر دستگاه حکومتی این کشورها، که به اشکال مختلف با مجتمع های چند ملیتی و سرمایه های بین المللی، بویژه بورس بازان، پیوند داشته و دارند، است که در سرلوحه ی مطبوعات مختلف نقش بسته است.

بحران و چگونگی ظهور آن

اولین نشانه های بیرونی بحران در تایلند، از ۲ ژوئیه گذشته و در پی بورس ناگهانی و گسترده بورس بازان به بازار بورس بانکوک و بازار تبدیل ارز، به صورت فروش گسترده ی سهام و تبدیل تمامی سرمایه های خویش به دلار و انتقال آن به خارج، ظاهر گشت. در نتیجه ی این اقدام گسترده بورس بازان، از یکسو بهای سهام در بورس بانکوک به شدت رو به سقوط نهاد و از سوی دیگر نرخ برابری 'باهت'، پول تایلند افت کرد. اقدام دولت به شکل تزریق ذخایر ارزی کشور در بازار و نیز تلاش های بعدی صندوق بین المللی پول و دیگر مراجع ذینفع بین المللی برای مهار بحران در هیچکدام موثر نیفتادند. تعسق و گسترش بحران در سطح تایلند و تکرار همین روند، با کسی فاصله، در کشورهای دیگر منطقه سبب گسترش بعدی بحران به

بخرانی که از تابستان سال ۹۷ کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا را فراگرفته است، در تداوم خود بنیان های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این جوامع را به شدت تکان داده است. این بحران، که جدا از بحران عمومی سرمایه داری جهانی غیرقابل بررسی است چهره عمومی این جوامع را به شدت دگرگون ساخته است. دگرگونی ای که به عبارتی حکایت از به پایان رسیدن یک مرحله و شروع مرحله ای جدید در حیات این منطقه دارد.

در مرحله قبلی که حدود ۳۵ سال طول کشید کشورهای این منطقه با بهره برداری از شرایط سیاسی و نظامی ناشی از تسلط جنگ سرد در مناسبات بین المللی و استفاده از کمک های کم سابقه دول امپریالیستی، توانستند از طریق جلب وسیع سرمایه های مالی و صنعتی بین المللی از یکسو و اتکا به نیروی کار ارزان و نیز محیط کار سرمایه داری ای از سوی دیگر، مدل توسعه ای را پی ریزی نمایند که از نرخ رشد اقتصادی بالا و بعنا دو رقی بر خوردار کرد. چنین بود که این منطقه طی چند دهه به دلیل تامین نرخ سود بالا برای سرمایه ها، از امن ترین مناطق برای سرمایه گذاری به شمار می رفت و توانست به اشکال مختلف سرمایه های باز هم بیشتری را از ژاپن و اروپا به خود جلب کند. طی همین روند بود که به موازات استقرار مجتمع های بزرگ چند ملیتی که در زمینه های مختلف مالی و صنعتی فعالیت می کردند

کلوپ میلیاردهای جهان و افزایش اعضای آن

به یمن تهاجم افسار گسیخته نئولیبرالیسم در سطح بین المللی از دهه ۸۰ بدین سو، و به لطف رونق بیشتر فعالیت آن دسته از موسسات و بنگاه های مالی جهان که عمدتاً در بازار بورس سهام و اوراق بهادار و ارز فعالیت دارند، تعداد میلیاردهای جهان نیز رویه افزایش گذاشته است. به عنوان مثال، تنها در آمریکا، این مامن عمده سرمایه های هنگفت بورس بازان، تعداد میلیاردها- به دلار- در فاصله سال های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۶، از ۱۳ به ۱۴۹ افزایش یافته است! باید اضافه کرد که تعداد اعضای 'کلوپ میلیاردهای جهان' در حال حاضر بالغ بر ۴۵۰ نفر می باشد. این ها، به نقل از گزارش 'بیلیونرهای بین المللی، ثروتمندترین مردم جهان' به تاریخ ۲۸ ژوئیه، ثروتی بیش از تولید ناخالص ملی مجموعه کشورهای فقیر جهان، که ۵۶٪ از جمعیت جهان در آن ها زندگی می کنند، را در اختیار دارند!

از این لحاظ، بحران برای آمریکایی ها عرصه نوینی برای تهاجم باز هم بیشتر تولیدریسم در سطح منطقه و به تبع آن تعدیل باز هم بیشتر ساختار اقتصادی کشورهای منطقه مطابق مدل موردنظر خود بود. آن ها از هیچ تلاشی برای اعمال فشار - از جمله به ژاپنی ها - در راستای برداشتن آخرین موانع موجود در مقابل گردش آزادانه سرمایه های بین المللی در هر نقطه و در هر زمینه ای فرو گذار نمی کردند.

کارشناسان آمریکایی با تحمیل راه حل های خاص خود در مقابله با بحران یکبار دیگر 'دلار' آمریکا را به عنوان تنها ارز معتبر بین المللی، که هیچ ارزی دیگری را برای برابری و جانشینی آن نیست، که می باید سایر ارزها بر محور آن سنجیده شوند، مطرح نموده و از این طریق ضمن مقابله با تلاش های دیگران برای آلترناتیو سازی در مقابل دلار، تحکیم قدر قدرتی خود را در صحنه اقتصاد بین المللی جستجو می کردند. البته در تمامی این موارد علاوه بر سخنکویان رسمی آمریکا، مسئولین صندوق بین المللی پول و بانک جهانی نیز بنابه رسالت این موسسات، تمامی هم و غم خود را مصروف تحقق همین اهداف کردند.

در همین جهت مثلا 'میشل کامده سو'، رئیس صندوق بین المللی پول طی سخنانی در اجلاس دو روزه وزرای امور مالی کشورهای منطقه شرق آسیا در 'کوالالامپور' رسماً خواستار رها کردن 'مدل آسیایی' اقتصاد سرمایه داری توسط کشورهای منطقه، که از نظر وی دیگر از مد افتاده است، گردید. وی در جای دیگری ضمن مقایسه بحران مالی مکزیک (۹۵-۹۴) با بحران کنونی و تأکید بر لزوم برخورد به مراتب همه جانبه تر و جدی تر با مسئله نتیجه گیری کرده بود که 'باید از این حد فراتر رفت... و به مسایل اساسی تر پرداخت. به این معنی که باید سیستم اقتصادی مبتنی بر مجتمع های بزرگ مالی - صنعتی، تداخل میان دولت، بانک ها و بازارهای در خود و بسته را برچید.'

اما در طرف دیگر قضیه، اروپایی ها قرار داشتند: این ها ضمن همراهی با آمریکایی ها در اعمال فشار به کشورهای منطقه و بویژه ژاپن در زمینه گسترش تقاضای بازار داخلی از طریق توسعه سرمایه گذاری های دولتی و غیردولتی و... دست کشیدن از سیاست حمایتی از بازار داخلی خود و کشودن کامل دروازه های خود به روی سرمایه ها و محصولات خارجی، در مقابل قدر قدرتی و روش های قلدرمنشانه آمریکایی ها نیز به اشکال مختلف مقاومت می کردند. اروپایی ها از طریق همین بحران یکبار دیگر عوارض سو ناشی از یکه تازی دلار در اقتصاد بین المللی و تأثیرات بلاواسطه ناشی از نوسانات دلار بر روی سایر ارزها را مشاهده کرده و بر لزوم ایجاد آلترناتیوی معتبر در مقابل دلار آمریکا تأکید می کردند. همین مسئله محوری برای اروپایی ها، به عنوان مثال، به دفعات در گردهم آیی مهم و سه روزه 'داووس' سوئیس، در اواخر ژانویه ۹۸، که به منظور بررسی وضعیت کنونی اقتصاد سرمایه داری و راه حل های آن با مشارکت کارشناسان مختلف سرمایه داری از همه جهان تشکیل شده بود،

بحران، تازه در نیمه راه است، یعنی می تواند دوباره سرباز کرده و این بار نه به صورت غیرمستقیم بلکه بطور مستقیم دامن اقتصاد کشورهای دیگر و بویژه چین و ژاپن را بگیرد.

علاوه بر این ها، در زمینه مناسبات میان سه مرکز عمده اقتصاد جهان در جریان پیشبرد اقدامات مشترک برای مهار بحران باید اضافه نمود که هماهنگی میان آنها با توجه به رقابت های موجود میان این سه، حد معینی داشت و نمی توانست مانع بروز اختلاف میان آنها، که گاه حالت تند و علتی پیدا می کرد، گردد. بحران در واقع به رقابت های گذشته میان ژاپنی ها و آمریکایی ها و اروپایی ها ویژگی های جدید تری بخشیده بود: به عنوان مثال میزان سرمایه گذاری هر یک از این مراکز عمده در سطح منطقه و دامنه در هم تبادلی اقتصاد آنها در اقتصاد کشورهای غرق در بحران جنوب شرقی آسیا، اساساً یکسان نبود و از این لحاظ پس از ژاپن، ابتدا آمریکایی ها و سپس با فاصله ای نه چندان کم اروپایی ها قرار داشتند.

از سوی دیگر به رغم سهم عمده سرمایه گذاری ژاپنی ها در منطقه در نهایت این دلار آمریکا بود که حرف آخر را در منطقه می زد و اتفاقاً نوسانات دلار طی یکی دو سال گذشته و تأثیرات گوناگون آن روی بازارهای بین المللی از جمله عوامل مهمی بودند که مقدمات بحران را فراهم آورده بودند. با توجه به همین زمینه ها و مسائل دیگر مشابه آنها بود که میزان تأثیرپذیری اقتصاد هر یک از قطب های سرمایه داری از این بحران یکسان نبود و از این لحاظ اقتصاد ژاپن و بازار بورس توکیو بیش از سایرین در تیررس عوارض بحران، به شکل غیرمستقیم و مستقیم، قرار داشت. بنابراین طبیعی بود که سخن گویان هر یک از این مراکز هر آنجا که سینه بحران پیش از حد فشار می آورد، از هیچ تلاشی برای پذیرش مسئولیت کمتر در مقابله با بحران و سوق عوارض آن بسوی رقبای بهره برداری تا حد ممکن بیشتر از شرایط پیش آمده به منظور به کرسی نشاندن مواضع خویش و از این طریق نجات منافع حیاتی خود غافل نمانند.

بود که به عنوان مثال هر تکان جدی در بورس این کشورها، بویژه بورس های سنول و هنگ کنگ با توجه به اهمیت بیشترشان، بلافاصله تأثیر خود را بر مهم ترین بورس های جهان نظیر توکیو، پاریس، فرانکفورت و نیویورک بر جای می گذاشت و به همراه خود موج جدیدی از نگرانی از تعمیق و گسترش باز هم بیشتر بحران را در میان دولت ها و مراکز مالی عمده جهان باعث می شد.

همین نگرانی ها بودند که به تلاش های دول امریالیستی در مقابله با بحران شتابی جدید بخشیدند و آنها را به همراه عمده ترین کانون های مالی جهان، و قبل از همه صندوق بین المللی پول، به تکاپو و انجام یک رشته اقدامات عاجل تر و هماهنگ تر به منظور کنترل بحران و سوق آن در مسیر مورد نظر واداشتند.

حاصل این اقدامات، تاکنون، تهیه طرح توافق نامه ای شامل تزریق بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار به سطح منطقه به اشکال مختلف، نظیر دادن وام و یا به تعویق انداختن موعد بازپرداخت بخشی از وام های بویژه کوتاه مدت و امثالهم تحت شرایط دیکته شده از طرف صندوق بین المللی پول می باشد که بخش هایی از آن نیز به اجرا درآمده است.

درباره دقایق این طرح، شرایط و بویژه تعهدات دولت های منطقه در مقابل دریافت چنین اعتبار کم سابقه ای، در مقاله جداگانه ای بحث شده است. اما همین جا بد نیست گفته شود که تنها مقایسه همین رقم سرسام آور ۱۰۰ میلیارد دلاری با رقم ۵۰ میلیارد دلاری که در مقابله با بحران مالی ۹۵-۹۴ مکزیک توسط صندوق بین المللی پول و دیگر مراکز در نظر گرفته شده بود، نشان از کیفیت متفاوت و ابعاد بمراتب گسترده تر این بحران نسبت به بحران مکزیک دارد. به همین دلیل نیز هست که به رغم تمامی اقدامات و وعده های داده شده از جانب مقامات صندوق بین المللی پول برای آرام کردن بازار، اما کماکان قضایا و تش های ناشی از بحران در زمینه های گوناگون با کش و قوس هایی، با وجود گذشت چند ماه، ادامه یافته است. علاوه بر این کم نیستند کارشناسانی که معتقدند



ظهور چین به مثابه رقیبی تازه در مقابل "زدها" و "بیرها"

رشد روزافزون صادرات در کشورهای جنوب شرقی آسیا به میزان زیادی نتیجه سرمایه گذاری مستقیم بانک ها و کمپانی های خارجی بوده است. اما طی چند سال گذشته، با توجه به تحولاتی که در چین بویژه در زمینه اقتصادی و کشاورزی بازار آن بسوی سرمایه های خارجی بوقوع پیوست، به تدریج رقیبی نیرومند در برابر 'زدها' و 'بیرها' آسیایی قد علم نمود. رقیبی که چه به لحاظ نیروی کار وسیع و فوق العاده ارزش و چه از نظر بازار بکر و منحصر به فرد یک میلیارد و دوست میلیونی آن هیچ کشوری را یارای رقابت با آن در زمینه جلب سرمایه های ژاپنی و آمریکایی و اروپایی نبود. به عنوان مثال، بنا بر جمع بندی صندوق بین المللی پول، در سال ۱۹۹۱، کشوری نظیر تایلند می توانست ۱۰٪ از مجموع سرمایه گذاری های خارجی صورت گرفته در آسیا را به خود اختصاص دهد، در حالی که چین، در همین سال، تنها قادر به جلب ۲۰٪ از کل این سرمایه گذاری ها کشت. لکن در سال ۹۴ قطنیه کاملاً تغییر کرد. به این عبارت که سهم تایلند از مجموع این سرمایه گذاری ها به ۱٫۷٪ کاهش یافت و در مقابل سهم چین به ۶۷٪ افزایش پیدا کرد! یا، مثلاً، در سال ۹۵ از مجموعه بازار واردات کفش آمریکا به ارزش ۱۲ میلیارد دلار، ۵۰٪ آن از چین و تنها ۳٪ آن از کره جنوبی بود. در حالی که ۵ سال قبل از آن، کره جنوبی به تنهایی ۲۵٪ از بازار کفش وارداتی آمریکا را به خود اختصاص می داد. یا در زمینه سایر محصولات چرمی در سال ۱۹۹۵، ۴۶٪ واردات آمریکا از چین و تنها ۱٪ واردات آن از کره صورت گرفت. در حالی که ۵ سال قبل از آن، کره جنوبی به تنهایی ۲۰٪ از واردات این گونه محصولات به آمریکا را به خود اختصاص می داد. به همین ترتیب طی ۱۰ سال گذشته صادرات لباس چین به آمریکا از میزان ۳٪ به ۱۶٪ افزایش نشان می دهد، در حالی که صادرات کره جنوبی به آمریکا در همین زمینه از ۱۵٪ به ۳٪ کاهش یافته است...

بیش و پیش از سایرین متوجه وخامت اوضاع در منطقه گردیده اند.

اینها به دلیل نوع فعالیت شان تلاش کردند قبل از ظهور بحران و سقوط بازار بورس ها در مدتی بسیار کم، برای نجات سرمایه های خویش از طریق تبدیل سهام، اوراق بهادار و ارزهای شان به دلار، به خروج صدها میلیارد دلار سرمایه از منطقه و بردن آنها به آمریکا اقدام نمایند. به این ترتیب بورس بازار نه دلیل بحران کنونی بلکه عامل تسریع و جلو انداختن آن بودند و البته نقش موثری نیز در گسترش سریع بعدی آن در سطح منطقه داشته اند. دلایل واقعی بحران را باید در گذشته های دورتر و در انباشت مداوم یک رشته مشکلات و تناقضات طی سالهای متصادم، و در آن

آمریکایی است، پاسخ داد که 'بحرانی در سرمایه داری وجود ندارد. آنچه که است تنها به دلیل وجود حکومت های بد می باشد. به عبارت دیگر هر قطبی بسته به منافع خود و متناسب با ظن خویش است که به ارزیابی از بحران و برشمردن دلایل آن می پردازد. البته در این میان، دیگر کمتر کسی است که در ریشه یابی طوفان مالی در این ابعاد، در سطح وجود تعدادی حکومت بد و با وجود مدل توسعه ای بسته و امثالهم، آن هم به شکلی که برخی کارشناسان آمریکایی ابراز می دارند، باقی بماند. گویا که همین ها نبودند که تا همین چند ماه پیش پیرامون همین حکومت ها و همین مدل توسعه، با پرده کشیدن به یک رشته تناقضات و ناهنجاری های عمیق موجود در آنها، رجزخوانی می کردند...

در توضیح دلایل بحران گروهی دیگر قدری فراتر رفته و مسئولیت عمده را متوجه سرمایه های کلان مالی و به عبارتی بورس بازان، می دانند و با تاکید بر دامنه روزافزون فعالیت آنها، نقش بسیار مخرب شان در جریان امور اقتصادی را به استناد یک رشته آمار واقعی به نقد می کشند و بعضاً لزوم محدود کردن فعالیت آنها را از طریق وضع مقررات و قوانین پیشنهاد می کنند.

بورس بازان یعنی موسسات و نهادهای مالی و کسانی که با در اختیار داشتن سرمایه های مالی کلان هر روز بیش از هزار میلیارد دلار سرمایه را بدون به کار گرفتن هیچیک از عوامل تولید اعم از کار، زمین، وسایل و ماشین آلات و یا در نهایت سرمایه تولیدی، در بازار خرید و فروش سهام و تبدیل ارز در چهارگوشه جهان به کار می اندازند و از این طریق سودهای سرشار می برند. این ها نظر به حضور گسترده ای که در مهم ترین و سودآورترین کانون های اقتصادی جهان دارند قادرند حداکثر بهره را در حداقل زمان ممکن و با حداقل ریسک نصیب خویش سازند. بورس بازان به دلیل نوع فعالیت شان بیش از دیگران نبض مسایل را در اختیار دارند و با اصلاح مداوم روش های کار خود و استفاده از پیشرفته ترین وسایل تکنولوژیک هر جا که اوضاع را با شم تیز خود نامناسب ببینند، در کمترین زمان ممکن صدها میلیارد سرمایه مالی را به بکاره از نقطه ای به نقطه دیگر منتقل کرده و اختلال، نابسامانی و هرج و مرج در بازار بورس و بازار تبدیل ارز و در یک کلام در گردش اقتصادی معمول در جامعه ای و یا منطقه ای را از خود بر جای می گذارند... در نگاه به بحران کنونی نیز هر بیننده مستقلی از همان ابتدا متوجه این نقش بورس بازان و چگونگی یورش آنها به بازار بورس بانکوک و واحد پول تایلند، و سپس به دیگر بورس ها و دیگر پول های منطقه، می شود. اما در نگاه عمیق تر به بحران، درک این موضوع چندان دشوار نیست که این یورش بورس بازان نه دلیل بروز بحران بلکه عامل تشدید کننده آن بوده است. اتفاقاً تجربه همین بحران اخیر نشان داد که بورس بازان با توجه به امکانات وسیعی که در اختیار دارند با درصد خطای کمتری نسبت به سایرین قادر به تشخیص تحولات بازار بوده و

از جانب نمایندگان اروپایی حاضر در اجلاس نظیر 'ریمون بار' نخست وزیر سابق فرانسه و با 'دومینیک استراس-کان' وزیر صنایع و تجارت خارجی فرانسه به صورت طرح ضرورت آکید دست یابی اروپایی ها به پول واحد، 'ارو' یا هدف لیجاد آلترناتیوی معتبر در مقابل دلار' عنوان گشت. طرح مکرر این موضوع اگرچه تحت لفافه دفاع از سالم سازی اقتصاد بین المللی مطرح گشت، اما همگی می دانستند که 'ارو' در واقع پرچم اروپایی ها در دفاع از منافع حیاتی اقتصادی اروپایی ها در رقابت با آمریکا و ژاپن و سپر دفاعی اقتصاد سرمایه داری اروپا در مقابل نوسانات دلار می باشد. اگرچه طرح این مسئله در اوضاع کنونی، به درستی به مفهوم جلب حداقل بخشی از صدها میلیارد دلار سرمایه مالی پناه برده به آمریکا در پی بروز بحران اخیر، از جانب اتحادیه اروپا نیز تفسیر گشت. اما درباره طرف ژاپن، ژاپنی ها که از قبل سیستم بانکی شان با مشکلات حادی روبرو گشته بود، در پی بحران اخیر با مشکلات باز هم بیشتری روبرو گشتند. به این ترتیب ژاپن از یکسو می باید در فکر چاره جویی برای مشکلات داخلی خویش می بود و از سوی دیگر باید در همراهی با سایرین برای بیرون کشیدن کشتی به کل نشسته سرمایه داری در کشورهای هم جوار اقدام می کرد. برای درک دامنه مشکلات داخلی ژاپن و میزان شکنندگی نظام بانکی آن، باید توجه کرد که مجموعه طلب های بانک های ژاپنی که غیرقابل وصول و با مشکلات فراوان قابل وصول ارزیابی می شوند، بنابه روزنامه ژاپنی 'نی هون کی ژاپی شیبون' در ۸ دسامبر ۹۷ بالغ بر ۶۱۲ میلیارد دلار و بنابه نظر وزیر امور مالی ژاپن ۱۶۸ میلیارد دلار برآورد می شوند! و با مجموعه طلب بانک های ژاپنی از نهادها و موسسات مختلف در منطقه جنوب شرقی آسیا تا ۷ ژوئن ۹۷، یعنی در آستانه بحران، بالغ بر ۱۲۴ میلیارد دلار برآورد می شود که چگونگی پرداخت بخش مهمی از آنها زیر سوال است. در نتیجه همین بحران و شکنندگی سیستم بانکی ژاپن است که تنها در ماه نوامبر سال گذشته علاوه بر بنکاه مبادلات مالی 'سانبو سکورته' و همچنین 'تاکوشوکو هوکا ئیدو بانک'، دهمین بانک تجارته ژاپن، چهارمین موسسه معاملات مالی ژاپن یعنی 'ایاما ای شی' نیز با بدهی بالغ ۲۵ میلیارد دلار به ورشکستگی افتاد و به عنوان مهم ترین ورشکستگی تاریخ ژاپن لقب گرفت! با توجه به همین مشکلات و آسیب دیدگی بیشتر ژاپنی ها از بحران کنونی است که سخنگویان ژاپن تحت فشار آمریکا، به ناگزیر در توضیح دلایل بحران کنونی بعضاً صراحت بیشتری داشتند. از آن جمله است عبارت معروف معاون وزیر امور مالی حکومت ژاپن در کردهامی 'داووس' در جریان پلیمیک با سخنگویان آمریکایی که بالاخره یکبار هم که شده یکی از سخنگویان بخشی از سرمایه داری بین المللی گفت این بحران 'نه بحران ژاپن، بلکه بحران در سرمایه داری جهانی است'. و در مقابل 'رودی کورنوش'، کارشناس 'انستیتو تکنولوژی ماساچوست' که شهره تفکر لیبرالیسم

محصولات شان را به فروش برسانند. بالطبع از بازپرداخت وام های خود نیز وای نمی مانند و به این ترتیب هم خود و هم یک رشته بانک ها و موسسات نیرومند مالی... به ورطه ورشکستگی در نسی غلطیدند و چه بسا زمین لرزه ای در این ابعاد نیز بوقوع نسی پیوست.

بورس بازان و نقش روزافزون آن ها

قدرتی که امروزه بورس بازان در اقتصاد جهانی سرمایه داری دارند و نقشی که این ها در تحولات بازار در چهار گوشه جهان ایفا می کنند با هیچ دوره ای از تاریخ سرمایه داری قابل مقایسه نیست. نگاهی به ارقام زیر تا حدودی گویای مطلب است: طی سال ۹۵، ارزش مجموعه معاملات صورت گرفته در بازار بورس سهام و اوراق بهادار، به طور روزانه، معادل ۱۵۰۰ میلیارد دلار بوده است؛ در حالی که در اوایل سال های ۷۰، ارزش مجموعه معاملات، به طور روزانه، تنها ۱۸ میلیارد دلار بوده است. مقایسه این دو رقم با یکدیگر نشان می دهد که این بخش از سرمایه مالی، طی ۲۵-۲۰ سال گذشته، به یمن رشد پرشتاب روند جهانی شدن سرمایه، از چه قدرت روزافزونی برخوردار گردیده است. بویژه اگر توجه شود که تنها ۳٪ از این رقم ۱۵۰۰ میلیارد دلاری مربوط به خرید و فروش امکانات و فرآوردها و خدمات واقعی بوده است؛ ضمناً این رقم، ۱۵۰۰ میلیارد دلار، برابری بیش از مجموعه ذخایر ارزی بانک های مرکزی تمامی کشورهای جهان در سال ۹۵ (۱۲۰۲ میلیارد دلار) بوده است!

بازارهای بین المللی و نیز وارد شدن رقبای جدید در این بازارها، نظیر چین، از توان رقابتی محصولات صادراتی منطقه در مقابل محصولات مشابه در بازارهای بین المللی کاسته شد و به تدریج این افت مداوم فروش و انباشت مداوم انبارها از کالا های ساخته و نیمه ساخته شده از یکسو و انباشت مداوم بدهی به بانک های داخلی و خارجی از سوی دیگر بود که جریان یافته و ابعاد نگران کننده ای پیدا می کرد. در همین زمینه مثلاً رقم بدهی های هر یک از ۳۰ کمپانی غول پیکر موجود در کره جنوبی، در مقطع شروع بحران، بین ۲ تا ۱۰ برابر ارزش تولید واقعی سالانه آن می گردید. باری، تداوم این وضعیت و ناتوانی آنها در بازپرداخت وام ها، علاوه بر اختلال در کار این کمپانی ها سیستم بانکی این کشورها را نیز به تدریج شکننده کرد. چنین بود که مثلاً در آستانه بحران، سررسید بدهی ده ها میلیارد دلار وام کوتاه مدت کمپانی های مالی-صنعتی و بانک های منطقه به مراکز مالی بین المللی فرا می رسید اما نه کمپانی ها و نه بانک ها چیزی در ذخیره برای بازپرداخت این وام ها نداشتند. در پی بورس بازان ذخیره ارزی دولت های منطقه نیز، که می توانست تحت شرایطی و تا حدودی به یاری کمپانی ها و بانک های در آستانه ورشکستگی بشتابد، ته کشید و به این ترتیب اقتصاد این کشورها در کلیت خویش در آستانه ورشکستگی قرار گرفت. بنابراین کاملاً قابل تصور است که هر گاه بر فرض بحران اضافه تولید در سطح سرمایه داری جهانی عمل نمی کرد و نوسانات دلار بازارهای جهانی را دستخوش تحول نسی ساخت و شرکت ها و کمپانی های فعال در سطح منطقه می توانستند کافی السابق



بقیه از صفحه ۲۰

روند صلح، جنازه ...

تانیاهو برای حکومت خود مختار شرط و شروط محکمی دارد و آن عبارت است از سرکوب و ریشه کنی باصطلاح تروریسم و اجرای قوانین محکم امنیتی، برای جلوگیری از خدشه دار شدن امنیت اسرائیل، این سیاست یعنی راندن جامعه فلسطین به پرتگاه هولناک جنگ داخلی، تا جائیکه جهانیان به این باور نزدیک شوند که مردم فلسطین شایستگی داشتن یک دولت مستقل را ندارند و نباید در این راه به آنان کمکی کرد. در حالیکه اسرائیل از حکومت خودمختار میخواهد که پایه های اصلی نیروی اپوزیسیون روند مادرید را مورد تهاجم قرار دهد و نابود کند، موضوع شروع مرحله دوم عقب نشینی یا به تعبیر اسرائیل تجدید آرایش نیروهای نظامی را در مناط اشغالی، موکول به کسب اطمینان لازم در این زمینه میکند. در رابطه با سایر روندها نیز اسرائیل سیاست مشابهی در پیش گرفته است. در حالیکه تمامی میثاقها و قوانین بین المللی اسرائیل را به خروج فوری از مناطق اشغالی جنوب لبنان ملزم میسازد و به عقب بردن نیروهای خود به مرزهای پیش از جنگ

ترتیب، تمرکز واحد قدرت حکومتی را برسمیت بشناسند. وقتی به خاطر مسائل فساد اداری و اقدامات خود سرانه مسئولان متخلف مورد سؤال واقع می شود اعلام می کند که قوانین و آیین نامه های لازم برای اداره یکپارچه امور همه مراکز را در اختیار ندارد.

بجای پاسخ به ضرورت دامن زدن به گفت و گوی ملی در راستای نقد تجربه مرحله گذشته، و کوتاه آمدن در برابر خواست نیروهای مردمی، حکومت خود مختار همچنان ساز خود را میزند و به شرایط دیکته شده توسط اسرائیل در قبال مخالفان روند مادرید تن میدهد و به هماهنگی امنیتی با دشمن مبادرت میکند و زندان های خود را از آزادیخواهان پر میکند. البته از چنین حکومتی نمی توان انتظار داشت، تا لااقل از اسرائیل بخواهد که متقابلاً پایگاههای نیروها و احزاب افراطی یهودی یعنی تروریستهای واقعی را برچیند. و از سیاست ضد انسانی خود مبنی بر بستن کلواکاهای اقتصادی مردم محروم فلسطین و مجازات جمعی آنها دست بردارد و از گسترش شهرکها و بیرون راندن فلسطینی ها برای اسکان دادن مهاجران جدید خود داری کند.

۱۹۶۷ در جولان فرا میخواند این دولت برای عقب نشینی از خاک لبنان از دولت این کشور نه تنها تضمین امنیت مرزهای خود یعنی پایان دادن به جنبش مقاومت در جنوب را میطلبد بلکه خواستار آن است که ترکیب نیروهای ارتش لبنان جهت استقرار در مناطقی که توسط اسرائیل تخلیه میشود زیر نظر دولت اسرائیل تعیین شود.

امضای قرار داد اسلو ارکان اصلی سازمان آزادیبخش فلسطین را در هم ریخت و بر شدت اختلافات سیاسی بین نیروهای جنبش فلسطین افزود و نیز همبستگی ملی را از هم گسست. اکنون بعد از پنج سال با آنکه بی ثمر بودن دلپستان به سراب مادرید و اسلو برای همگان روشن شده است، اما در ارکان تصمیم گیرنده حکومت خودمختار برای درس گرفتن از تجربه، گوش شنوا وجود ندارد. جبهه خلق بارها، این نیروها را به باز بینی مسولانه نتایج مخرب سیاست های جاری برای بازسازی ابزارهای مقاومت دعوت کرده است، اما نتیجه کار از حد تشکیل چند اجلاس و مبادله سخنرانی فراتر نرفته است.

حکومت خود مختار در حالیکه از اپوزیسیون میخواهد که قوانین وضع شده توسط آن را مراعات کنند و به این

صندوق بین المللی پول در بوته آزمایشی دیگر

اکبر سیف

طی سال های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ را بدهد. افزایش باید به عبارت دیگر، تا قبل از بحران اخیر، ذخیره مالی صندوق بین المللی از محل دریافت سهمیه از ۱۸۱ عضو بالغ بر ۱۹۰ میلیارد دلار بود که از این مجموعه ۵۰ میلیارد دلار به صورت نقد در دسترس مقامات صندوق برای اعطای وام به کشورهای دچار مشکل قرار داشت. از سوی دیگر اعتباری برای صندوق (توسط ۱۰ کشور سرمایه داری پیشرفته به علاوه سوئیس و عربستان) به مبلغ ۲۵ میلیارد دلار در نظر گرفته شده است که تنها در حالت تهدید سیستم مالی جهانی قابل استفاده می باشد. تقسیمات اجلاس هنگ کنگ ناظر بر افزایش ذخیره صندوق بین المللی به ۲۷۶ میلیارد دلار افزایش اعتبار اضطراری آن به ۵۰ میلیارد دلار می باشد.

در هر حال، تقسیمات اجلاس سالیانه هنگ کنگ و موافقت سران ۷ کشور بزرگ سرمایه داری جهان و نیز مسئولین مهم ترین مراکز مالی عمده جهان با جهتگیری های اتخاذ شده در این اجلاس، و نیز اجلاس های مهم مشابه بین المللی و منطقه ای، فضاهای تازه تری را برای دخالت مقامات صندوق در روند بحران ایجاد کرد. به این ترتیب بود که برکترین عملیات مالی تاریخی به کارکردن صندوق بین المللی و با مشارکت فعال گروهی از بزرگترین موسسات مالی و صنعتی بین المللی شکل گرفت. حاصل این عملیات در مورد سه کشور عمده خط مقدم بحران یعنی اندونزی، کره جنوبی و اندونزی، یعنی کشورهایی که در آستانه ورشکستگی کامل قرار داشتند، تاکنون به بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار بالغ گردیده است، که ۵۷ میلیارد مربوط به کره، ۴۳ میلیارد مربوط به اندونزی و ۱۷ میلیارد مربوط به تایلند می باشد. طرح های مربوط به این عملیات که از جانب کارشناسان صندوق بین المللی پول در مشورت با مقامات حکومتی این کشورها تهیه شده اند به صورت موافقت نامه های جداگانه تنظیم و به امضا طرفین رسیده و در جریان اجرا قرار گرفته اند. اگرچه در جریان اجرا و با توجه به تغییرات جدید پیش آمده، اجرای توافق نامه ها در مواردی با اشکالاتی مواجه گشته و منشا مشاجراتی میان مقامات صندوق بین المللی و مقامات حکومتی، بویژه در مورد اندونزی، شده است.

با به امضا رسیدن این توافق نامه ها، در واقع جهت گیری های جدید در تحولات اقتصادی و اجتماعی این جوامع، بدون حداقل مشارکت از جانب اکثریت عظیم اهالی آن ها، به طور رسمی پی ریخته شد. جهت گیری هایی که در شرایط دیکته شده از طرف مقامات صندوق بین المللی و این توافق نامه ها، بیان روشن یافته اند. به عبارتی به یمن کمک های سرمایه داری بین المللی راه بر لغو حاکمیت ملیو استقلال، وسلطه کامل و بی چون و چرای سرمایه های بین المللی و غارت باز هم بیشتر دستریج ساکنین این

اجلاسی که به نوعی موضوع بررسی تحولات اقتصادی جهان مطرح می گشت با برشمردن یک رشته آمار و ارقام صرف اقتصادی، در زمینه هایی نظیر رشد و تولید و صادرات و سود سرمایه ها و ذخایر ارزی و پس اندازها، که توجه بازار و مراکز مالی عمده جهان را برمی آنکیزد، پیرامون نقش سازنده سرمایه های بین المللی و معجزات اقتصادی سرمایه داری در این پهنه از جهان تبلیغ می کردند. لکن با ظهور طوفان سنگین مالی اخیر و بالا گرفتن بحران، همه این تبلیغات به یکباره باد هوا شد و شوک ناشی از آن، مسئولین و بوروکرات های صندوق بین المللی پول و دیگر مراکز مالی جهان را از خواب غفلت بدر آورد. صندوق بین المللی در مقابل بروز بحران آچمز شده بود. نگرانی از فراگیر شدن بحران و به لرزه افتادن بنیان های سیاسی و اجتماعی کشورهای منطقه پیش از پیش گسترش می یافت. برغم دخالت های اولیه و وعده و وعیدهای مقامات صندوق و دخالت های مکرر روسای دولت های بزرگ جهان برای آرام کردن بازار، اما این سیر گسترش یابنده طوفان مالی آغاز شده بود که از کشوری به کشوری دیگر امتداد می یافت و کشتی سرمایه داری در سطح منطقه را در معرض به کل نشستن کامل قرار می داد. تنها به فاصله کسی پس از ظهور بحران در تایلند، همگی حس می کردند که این بحران رویه رشد دارد و با طرح انتقاداتی نسبت به صندوق، لزوم تصحیح و تکمیل روش ها و مکانیسم های کنترل صندوق بین المللی بر روند تحولات بازار و نیز افزایش ذخیره آن به منظور مهار بحران، در سطح محافل مختلف سرمایه داری مطرح می گشت. افزایش آمادگی های صندوق بین المللی بویژه با توجه به احتمال تکرار طوفان های مالی مشابه در مناطق دیگر، و قبل از همه در روسیه و برزیل، بیش از گذشته ضرورت می یافت. اجلاس سالانه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی که در سپتامبر گذشته در 'هنگ کنگ' برگزار شد، همان طور که بیانیه پایانی آن بنام 'بیانیه هنگ کنگ' (که در ۲۱ سپتامبر انتشار یافت) اعلام می دارد، پاسخی بود به این ضرورت ها. بنابه این بیانیه، نقش صندوق بین المللی از حدودی که به هنگام تاسیس آن در 'برتون وودز' تعیین شده بود فراتر رفته و به آن امکان می دهد تا با توجه به الزامات اقتصادی هر کشور، میزان استحکام نهادها و موسسات مالی آن را مورد بررسی قرار داده و در مشورت با مقامات حکومت محلی درباره نسبت و چگونگی شتاب گشایش بازارهای ملی برای حضور سرمایه های خارجی و موسسات مالی بین المللی تصمیم گیری نماید. همزمان با گسترش اختیارات صندوق بین المللی پول، اجلاس تصمیم گرفت که امکانات صندوق بین المللی پول را، پس از تصویب دولت های بزرگ عضو صندوق بین المللی، به میزان زیاد و تا حدی که به آن توان مقابله با بحران های آتی

صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، این دو موسسه دوقلو که در شرایط پس از جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۴۴ و در جریان کنفرانس 'برتون وودز' تاسیس گردیدند از اسامی بسیار آشنا در سطح جهان و بویژه در میان کشورهای جهان سوم به شمار می روند. این دو نهاد، همان طور که از نام آنها پیداست، اهرم های مالی عمده نظام سرمایه داری در سطح بین المللی و 'جهانی' می باشند که در کنار یکدیگر، در حوزه های تخصصی مختلف و برای دست یابی به هدفی واحد کار می کنند. در این باره، بطور خلاصه می توان گفت که علاوه بر تلاش برای تنظیم مناسبات فی مابین سه قطب اقتصادی جهان سرمایه داری، که طی دوره اخیر به دلیل افزایش رقابت ابعاد پیچیده تری نیز یافته است، دفاع از منافع حیاتی قدرت های بزرگ در هر شرایط و حراسات از منافع سرمایه داری جهانی در هر گوشه ای از جهان که به نوعی در معرض تهدید قرار گیرند، از طریق توسل به سیاست های اقتصادی و مالی مورد نظر بانک ها و کمپانی های بزرگ چند ملیتی، در سرلوحه ی اهداف آن ها قرار دارد. چنین است که با ظهور هر بحران اقتصادی و هر طوفان سهمگین مالی در هر کشور و یا در هر منطقه ای از جهان، به طور طبیعی اسامی این دو موسسه در جلو صحنه و به عنوان کارگردانان عمده آن مطرح می گردد. ظهور بحران در منطقه شرق و جنوب شرقی آسیا، با توجه به ابعاد گسترده آن، از جمله مهم ترین این موارد است که به خصوص با نقش و حضور صندوق بین المللی پول به نمایندگی از تمامی مراکز مالی عمده جهان رقم می خورد.

اما، منطقه شرقی و جنوب شرقی آسیا با توجه به حضور گسترده سرمایه های بین المللی در آن و نقش مهمی که بخصوص طی سال های گذشته در اقتصاد بین المللی ایفا می کرد جایگاه خاصی را در مجموعه فعالیت های صندوق بین المللی پول به خود اختصاص می داد و به همین دلیل همواره بخش مهمی از گزارش سالیانه صندوق به آن اختصاص می یافت. از آن جمله است گزارش سال ۹۷ صندوق؛ در این گزارش، که درست چند ماه قبل از ظهور بحران در منطقه منتشر شده بود کارنامه اقتصاد کلان کره جنوبی عالی ارزیابی شده و 'رهبران کره بخاطر دست یابی به بیلان مالی' مذکور مورد تشویق قرار گرفته بودند. در همین گزارش از وضعیت اقتصادی اندونزی به دلیل 'سیاست اقتصادی کلان حزم اندیشانه اش، نرخ بالای سرمایه گذاری و پس انداز و اجرای اصلاحات در زمینه گشودن بازارهایش به روی سرمایه های خارجی ابراز رضایت' گشته بود. به همین ترتیب از اوضاع اقتصادی تایلند تمجید و سیاست اقتصادی کلان آن 'سالم' نتیجه گیری شده بود. علاوه بر این، مقامات صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به همراه روسای ۷ کشور سرمایه داری پیشرفته جهان، در هر فرصتی و در هر

جوامع هموار گشته. با تعویب ساختار اقتصادی، با کسترش باز هم بیشتر روند 'خصوصی سازی' و از طریق 'مقررات زدایی'، باید سیطره بلامنزاع کمپانی ها و شرکت های چند ملیتی بیش از گذشته بر حیات این جوامع تأمین می گشت و سیر تحولات این جوامع به طور کامل مشروط بر تحولات بازارهای بین المللی، یعنی بازارهای آمریکا و ژاپن و اروپا، می گردید. ضمناً هزینه همه این تحولات، تاوان همه این ورشکستگی ها و پرداخت تمامی بدهی های خارجی سرسام آور باقی مانده از گذشته و نیز جدید، باید از جیب مردم و از طریق به اجرا گذاشتن 'بودجه های ریاضتی'، 'افزایش قیمت ها'، 'افزایش مالیات ها'، 'حذف سوسیدها' و رشد روزافزون بیکاری و فقر و فلاکت در سطوح وسیع تأمین می شد. برای این منظور و برای اطمینان بیشتر، مقامات صندوق بین المللی، با درس گیری از گذشته، در تدوین و تحمیل قراردادها تا حد تعیین نرخ رشد و تعیین 'حد نصاب برای نرخ برابری پول ملی در مقابل دلار و تعیین محدوده نرخ بیکاری و... در برنامه ریزی های مقامات این کشورها، پیش رفتند. برای روشن تر شدن مسئله به عنوان مثال، مورد کره جنوبی و نحوه 'کمک' رسانی مراکز مالی عمده بین المللی و شرایط آن، بطور اشاره وار بررسی می گردد.

بحران کره جنوبی و نحوه برخورد صندوق بین المللی به آن

بنابه توافق نامه منعقد شده میان مقامات صندوق بین المللی پول و حکومت کره جنوبی در دسامبر سال گذشته، بیش از ۵۷ میلیارد دلار وام و اعتبار به این کشور طی چند مرحله و به تناسب تحقق شرایط توافق شده، پرداخت خواهد شد. در این عملیات مالی کم سابقه، سه گروه عمده مالی شرکت داشته اند: اولین گروه شامل صندوق بین المللی پول با ۲۱ میلیارد دلار و بانک جهانی با ۱۰ میلیارد دلار و بانک آسیایی توسعه با ۴ میلیارد دلار می باشد. گروه دوم، مشتمل بر ۷ کشور سرمایه داری جهان (آمریکا، ژاپن، کانادا، فرانسه، آلمان، انگلیس و ایتالیا) می باشد که سهم آن ها بالغ بر ۲۲ میلیارد دلار می گردد. سومین گروه مشتمل بر بانک ها و موسسات اعتباری مختلفی هستند که به اشکال مختلف نظیر تعویق بازپرداخت کره ای ها و یا اعطای وام های اضطراری و یا مشارکت در سیستم مالی و بانکی کشور در این عملیات شرکت جسته اند.

در مقابل، مقامات کره ای ملزم به اجرای یک رشته تعهدات گردیده اند که نتوس برخی از مهم ترین آنها، تا حدی که در سطح مطبوعات درج شده اند، بدین قرار است: نرخ رشد اقتصادی کره برای سال ۹۸ بر خلاف پیش بینی قبلی مقامات کره ای (یعنی ۳٪) باید به سطح ۱۸/۵٪ کاهش یابد. این امر از طرق مختلف و از جمله کاهش باز هم بیشتر فعالیت های اقتصادی و

قطع یک رشته از پروژه ها و تعطیلی گروهی از شرکت ها و کمپانی ها تأمین می گردد. به همین ترتیب نرخ برابری پول کره در مقابل دلار، که قبل از شروع بحران در سطح ۸۴۹ 'ون' در مقابل هر دلار بود، برای سال ۹۸ باید در سطح ۱۳۰۰ 'ون' در مقابل هر دلار تثبیت گردد. نرخ تورم به جاری رقم پیش بینی شده قبلی مقامات کره ای، یعنی ۵٪، باید به حد ۹٪ افزایش یابد. نرخ بیکاری که بنابه آمار رسمی مطابق روش مقامات کره ای، تا قبل از بحران بالغ بر حدود ۲۳٪ جمعیت فعال کشور (۲۲ میلیون نفر) بود برای سال ۹۸ افزایشی تا حد سه برابر، یعنی ۹٪، پیش بینی شده است. علاوه بر این سقف مشارکت سرمایه های خارجی در بانک ها و کمپانی های کره ای که قبلاً حداکثر ۵۰٪ تعیین شده بود بنابه توافق نامه، از سه شنبه ۶ ژانویه، به سطح ۵۵٪ افزایش می یابد. به این ترتیب، امکان در اختیار گرفتن کنترل بانک ها و کمپانی های کره ای توسط سرمایه های خارجی فراهم می آید و... ضمناً به خاطر اطمینان کامل مقامات صندوق بین المللی از اجرای دقیق و به موقع مفاد توافق نامه، مقرر شده است که فعالیت مجموعه بخش های مربوط به بانک ها، بیمه ها و بازار سهام و مستغلات همگی در ارکانی واحد متشکل شوند و این ارگان تحت مسئولیت مستقیم نخست وزیر - و نه وزیر امور مالی و اقتصادی - قرار گیرد. علاوه بر این ها، به دلیل قرار داشتن کشور در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و برای محکم کاری، مقامات صندوق ضروری دیدند که هر یک از سه کاندیدای اصلی ریاست جمهوری نیز به طور کتبی تعهد خود به اجرای مفاد این توافق نامه را - در صورت انتخاب به ریاست جمهوری - اعلام دارند و آن ها نیز چنین کردند و... و بالاخره توافق نامه در تاریخ ۲۹ دسامبر ۹۷ به تصویب پارلمان کره جنوبی نیز رسید و با این ترتیب قواعد 'دموکراسی' نیز رعایت گشت!

مقامات مسئول کره ای در توجیه لزوم عقد این توافق نامه، که در مطبوعات مختلف از جمله به زانو زدن حکومت کره جنوبی در مقابل صندوق بین المللی پول تعبیر گشت، به ضرورت نجات کشور از ورشکستگی و امثالهم استناد می کردند. در همین زمینه برای اولین بار و در جریان گزارش معاون وزیر امور مالی حکومت کره جنوبی در مقابل پارلمان این کشور در ۲۳ دسامبر گذشته، فاش شد که مجموعه بدهی های خارجی این کشور ۴۴ میلیونی بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار می باشد! در حالی که در گذشته بدهی های خارجی کره جنوبی ۱۱۹/۷ میلیارد دلار، یعنی نزدیک به نصف، اعلام می شد. چرا که در گذشته مقامات کره ای مصلحت نمی دیدند بدهی های خارجی شعبه های مجتمع های صنعتی بزرگ کره جنوبی در خارج از کشور (۴۰ میلیارد دلار) و بدهی خارجی بانک ها (۶۷/۸ میلیارد دلار) را در ارقام بدهی های خارجی کشور منظور نمایند. از طرف دیگر بخش عمده این بدهی ها کوتاه مدت و میان مدت بود، به این اعتبار که سر رسید پرداخت ۱۴ تا ۱۵ میلیارد آن بین ۱۵ دسامبر ۹۷ تا

آخر همین ماه بود و بدهی های مربوط به سال ۹۸ نیز حداقل ۱۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می شد. پرواضح بود که در شرایطی که ذخایر ارزی کشور در جریان همین بحران تقریباً ته کشیده بود، عدم دست یابی به این توافق نامه، به مفهوم عدم وصول طلب بانک های ژاپنی و آمریکایی و اروپایی از کمپانی ها و بانک های کره ای محسوب می شد و این یک نیز کسترش مستقیم طوفان مالی موجود به سطح سیستم بانکی کل نظام سرمایه داری را بطور زنجیره ای در پی می داشت!

در هر حال، با به امضا رسیدن توافق نامه و تسویب آن توسط پارلمان، اجرای مفاد آن به اشکال گوناگون توسط مقامات حکومت کره جنوبی آغاز گشت. در همین راستا رئیس جمهور جدید کره جنوبی، 'کیم داونگ' اعلام داشت که برای نجات مملکت بر نامه به اجرا گذاشتن طرحی مرکب از ۱۰۰ رفرم را طی ۵ سال آینده در دست اقدام دارد. اجرای این طرح، که زمان شروع آن ۲۵ فوریه ۹۸ می باشد، از نظر وی 'درناک، اما اساسی' می باشد. طرحی که بنا به ارزیابی مطبوعات مختلف، معطوف به لیبرالیزه کردن بیشتر اقتصاد و عدم تضمین کار برای شاغلین می باشد. در همین زمینه بنابه نوشته روزنامه 'محافظة کار فرانسوی، فیکارو، قانون اجتماعی 'کیم داونگ' تحت عنوان 'نرمش'، هر شرکتی را به محض 'احساس' یا 'نیاز مبرم' و یا در صورت تصمیم به 'تهیه مقدمات ادغام' شرکت در شرکت های دیگر و یا 'فروش'، مجاز به اخراج کارکنان خود می نماید. به همین منظور و به قصد جلوگیری از بروز اعتصاب های وسیع کارگری است که رئیس جمهور کره در ۲۶ دسامبر در اجلاس رهبران 'فدراسیون سندیکاهای کره ای'، تنها فدراسیون غیرمستقل و قانونی کشور شرکت کرد و ضمن توضیح ناکزیری رشد روزافزون بیکاری، به دلیل تجدید ساختار صنایع کشور، نتیجه گیری کرد که 'کارگران باید به بهترین نحو از سرمایه های خارجی استقبال کنند، چون در صورت جریان سرمایه هاست که قدرت رقابت ما افزایش می یابد'. اما این آینده است که نشان خواهد داد که توده های میلیونی کارگران و زحمتکشان به چه ترتیبی به 'استقبال' جریان افسارگسیخته سرمایه های بین المللی در اقتصاد کره خواهند رفت و تا چه حد حاضر به 'فداکاری' و 'از خودگذشتگی' برای کشیدن بار سنگین بدهی های خارجی رو به افزایش کشور به مراکز مالی عمده جهان و نجات صاحبان بانک ها و کمپانی های کره ای از خطر ورشکستگی هستند! کره جنوبی، هم چون دیگر کشورهای منطقه، هنوز از شوک ناشی از بحران رهایی نیافته است و از تمامی جوانب در تلاطمی سخت بسر می برد. نخستین نشانه های بروز بحران های اجتماعی و سیاسی در کره و دیگر جوامع منطقه از هم اکنون به اشکال مختلف مشهود است. از خلال همین بحران ها و در جریان همین تحولات است که، برغم تمامی فشارها و محدودیتهای موجود، جنبش های مطالباتی وسیع و دربرگیرنده 'افشار گسترده میلیونی کارگران و زحمتکشان فرا می رسند.

بقیه از صفحه ۲

بازداشت کرباسچی و جنگ ...

آنها هرکدام که دست بالا را در قدرت داشته اند، نشان داده اند که در هر فرصتی و هر وقت که بتوانند، در استفاده از شیوه های رایج سرکوشان حتی علیه شرکای خود در حکومت نیز ایبائی ندارند. اما این بار برخلاف دوره های قبل، فقط اعتراضات زیر شکنجه، برای حذف شهردار تهران کافی نیست.

گذشت فقط چند روز کافی بود که نشان دهد، اقدام 'قانونی' قوه 'مخترم' قضائیه، زمینه مساعدی برای تاثیر در اوضاع و تغییر آن به نفع رهبر و دار و دسته اش ندارد. نه در درون حکومت، کرباسچی و جناح های مدافع او آنچنان ضعیف هستند که در مقابل چنین بورشی کردن کج کنند و در لاک خود فرو روند و نه در جامعه مردم اجازه خواهند داد که تیغ سرکوب با قدرت نمایی در درون رژیم، دوباره بر خنجره آنها فشره تر شود.

جامعه ما در شرایط دیگری قرار دارد. مردم کشور ما، در تقابل با جمهوری اسلامی نسبت به گذشته، کام هائی را به پیش برداشته اند که عقب نشانیدن آنها چندان ساده نیست.

آنها اگرچه از شکل های خاص خود محروم اند و این امر خطر دنباله روی شان از این یا آن جناح حکومت را برجسته می کند، اما از آنچنان رشد و آگاهی برخوردار هستند که بدانند، کسانی که امروز 'خودی ها' را به زیر شکنجه می کشند، چه برخوردی فردا و بعد از خفه کردن مخالفین داخلی خود با جنبش حق طلبانه آنها خواهند داشت. توازن قوا در جامعه ما بسیار متفاوت از گذشته است. روند تحولات درون حکومت، بعد از شکست خامنه ای و جناح رسالت و بازار در انتخابات، دیگر به نفع آنها عمل نمیکند و اقداماتی از قبیل بازداشت شهردار تهران نیز قادر به تغییر در این واقعیت نیست. تسلط انحصاری بر سرریزه های سرکوب در درون حکومت، اگرچه امتیاز این نیرو نسبت به دیگران است، اما استفاده از آن در مقابله با دیگر جناح ها، الزاما و در همه حال بیان قدرت و متضمن موفقیت آن نیست.

ورود بی مقدمه خامنه ای به صحنه و برای دخالت در مساله 'روند پیکیری قضائی مربوط به پرونده شهرداری' چهار روز بعد از دستگیری کرباسچی و دعوت او از سران سه قوه و رفسنجانی برای تشکیل جلسه، بیان این واقعیت بود.

بدون شک بازداشت کرباسچی، بدون اطلاع و موافقت قبلی خامنه ای، صورت نگرفته بود. اما درعین حال دخالت علنی او در مساله و خواست 'همانگی' سه قوه در حل معضل شهرداری ها، از موضع 'ظاهرا' فرارجناحی، قبل از همه نشان دهنده فراتر رفتن تاثیرات این اقدام از حد انتظارات او و تلاش برای جلوگیری از پیامدهای ناگزیر آن بود، که عمدتاً متوجه قوه قضائیه و معتدین خامنه ای در این قوه، ازجمله رئیس آن محمد بزدی است.

نتیجه بازداشت کرباسچی، برای خود او و دولت خاتمی هر چه که باشد، برای مبتکرین این اقدام، حاصلی جز منزوی نمودن بیشتر خود، در درون حکومت و جامعه نخواهد داشت.

با همکاران و خوانندگان اتحاد کار

نامه ای از سوی آقای صالح محمدپور به دستمان رسیده است. آقای محمدپور در ابتدا با اشاره به خیر مندرج در نشریه اتحادکار (شماره ۴۷ اسفند ۱۳۷۶) در رابطه با گزارش برگزاری مراسم دوم بهمن، سالروز تاسیس جمهوری کردستان، به این گزارش اعتراض کرده و بویژه طرح 'جمهوری خودمختار کردستان' را نقد کرده است.

به نظر آقای محمدپور طرح 'جمهوری خودمختار کردستان' غلط است و اساسا جمهوری و خودمختاری با یکدیگر سنخیتی ندارند و متضاد هم هستند.

'کلمه ی جمهوری براساس استقلال و آزادی بدون قید و شرط و بدون وابستگی ملتی به این و یا آن ملت و ... پایه گذاری شده در حالی که خودمختاری، تنها یک حقوق فرهنگی و ... بیش نیست و به دولت مرکزی وابستگی دارد و چندان تقصیمی هم برای محو و از بین بردن و یا پایداری اش وجود ندارد.'

آقای محمدپور در نامه خود می گوید که در روز ۲ بهمن سال ۱۳۲۴ ه. ش. خلق کرد، جمهوری کردستان را تاسیس کرد و نه یک دولت خودمختار و سپس به یک سری نکات تاریخی در اثبات این مسئله اشاره می کند. و از این زاویه به این گزارش اعتراض می کند که 'با ذکر خلاصه ای از واقعه ۲ بهمن (در رابطه با موضوع ذکر شده) باید دریابید، آن واقعه که ۵۲ سال قبل (بیشتر از نیم سده پیش) در نقطه ای از کردستان رخ داده یک جمهوری بوده و نوشتار آن زمان و اعمال و کردار رهبران موسس، تضاد صددرصد با کلمه ی خودمختاری داشته، چه رسد به ایرانی!!' در خاتمه امیدوارم بار دگر در تعریف از وقایع تاریخی، خواست سازمانی و آرزوی شخصی را بکسار نبرید و مانند کمونیست ها با تمام خصائص و خصلت و ... کمونیستی واقعه تاریخی را آن چنان که بوده و هست تعریف کنید، کم و زیاد اهمیت دادن و یا کم و کاست بازگویی واقع، تاثیرات منفی سازمانی در فکر خواننده بوجود خواهد آورد.

دوست عزیز حسن ابراهیمی، یادداشت های تان به دستمان رسید که گوشه ای از درد و رنجی را که بر بسیاری از مردم روا می کرده را بیان کرده بودید. با تشکر از ارتباط تان، بخشی از مطلب ارسالی تان را در این جا با هم می خوانیم.

نمونه ای که هر روز تکرار می گردد! با سلام، دستانتان را به گرمی می فشارم با این آرزو که پیروزی بر حاکمیت سیاه و تنکین جمهوری اسلامی را هر چه زودتر ببینیم.

در فروردین سال ۱۳۶۵ همراه با خانواده ام راهی خانه فامیل برای عید دیدنی بودم. در میدان آزادی با مامورین گشت مواجه شدیم. آنها پس از بازرسی ماشین و گشتن جیب هایم به لباس پوشیدنمان ایراد گرفتند و چون لباس نو و مرتبی پوشیده بودیم شروع کردند به توهین و تحقیر کردن که همین شماها هستید که آبروی ماها را می برید، شما انسان نیستید و فحش های رکیکی را به همسرمان دادند که دیگر توانستم تحمل کنم و به آنها حمله کردم ولی متأسفانه توانستم بیشتر از یک ضربه به کسی که فحش می داد بزنم و

چند نفری با مشت و لکد و قنடاق تفنگ به من حمله کردند. من هم در مقابل ولایت فقیه و بالا و پائین شان را به ناسزا گرفتم. سرا دستبند زده و بین دو صندلی عقب پاترول نشانندند و با لکد و مشت سرا به باد کتک گرفتند و اتهام ضدیت با رژیم جمهوری اسلامی اولین جرمی بود که به اسم من ثبت شد. چشمانم را با دستمالی که همراه داشتند بستند و به بازداشتگاهی بردند که نفهمیدم کجاست. غیابا محاکمه شدم و مرا به اوین فرستادند.

پس از آن که آزاد کردند بار دیگر در سال ۱۳۷۰ به منزلم یورش آوردند و خانه را جستجو کردند و چند گزارشی که از اوضاع زندان نوشته بودم را پیدا کردند و یک بطر مشروب نیز ضمیمه پرونده ام شد. در بازجویی آنها اصرار داشتند که من اعتراف کنم که با خارج تماس دارم. بعد از بازجویی دوباره به زندان اوین فرستاده شدم و در زندان کچونی چند روزی نگاهم داشتند و غیابا به تبعید محکوم شدم.

در سال ۱۳۷۰ حدود ۳ هزار نفری به کرمان تبعید شدند. خیلی از این افراد حکم گرفته بودند و بسیاری نیز بلا تکلیف و سال ها بود که در زندان های مختلف حبس کشیده بودند. بچه هایی که از زندان اوین آمده بودند اکثرا آثار شکنجه روی بدنشان بود. برخی با پای شکسته که کج جوش خورده بود و از جهت بینایی ضعیف و از لحاظ جسمانی بسیار ضعیف بودند. بسیاری از آنها حکم تا انقلاب مهدی را داشتند ...

خاطره ای از یکی از هم بندی هایم دارم که هرگز بعد از آن اتفاق او را ندیدم. عبدالله کاووس کیا از بچه های راه کارگر بود و سال ها بود که در زندان نگاهش داشته بودند. برابم می گفت که بالاخره یک روز رئیس این تبعیدگاه را خواهیم زد و آن روز پیش آمد. یک روز صبح در هواخوری زندان، رئیس زندان برای بازرسی آمده بود. خیلی سنگدل و بی رحم بود و بسیاری از بچه ها زبردست او شکنجه شده بودند. یک دفعه عبدالله به او حمله کرد و توانست چند ضربه ای به او بزند که گرفتندش و ۴۸ ساعت او را به سیم خاردار بستند و بعد از آن که بچه ها اعتصاب کردند او را پایین آورده و با خود بردند. بعد از چند روزی متوجه شدیم که او زیر شکنجه جانش را از دست داده است. پادش کرامی باد.

پیام نوروزی

نهاد سازمان همراه با واحد سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) در کانادا با انتشار پیام مشترکی، عید نوروز را به تمامی ایرانیان آزاده ساکن کانادا تبریک گفته اند.

در بخشی از این پیام نوروزی آمده است که:

... در ایران به 'یمن' حکومت آسمان بر زمین، شادی و آزادی جز اقلام مسنوعه اند. به همین خاطر کرامی داشت این رخداد طبیعی در ایران امروز، چالشی ست سیاسی که طی آن توده های ستمکش پنجه در پنجه ارتجاع مذهبی حاکم، از حق زندگی و شادابی خویش دفاع می کنند.

... در این مصاف سرنوشت ساز، چپ انقلابی همچون گذشته و در کنار لگدمال شده ترین توده های مردم خواهد بود و برای کمک به سازمانیابی مردم از هیچ تلاش و کمکی دریغ نخواهد ورزید.

شماره ۴۹

اردیبهشت ۱۳۷۷

مه ۱۹۹۸

ETEHADE KAR
MAI. 1998
VOL 5. NO. 49

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود راه آدرسهای زیر ،
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان :

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش :

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه :

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ :

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا :

(E.F.K.I.)
P.O. BOX 38555
LOWER LANSDALE RPO
NORTH VANCOUVER B.C.
V7L 4T7
CANADA

شماره فاکس سازمان
49-2241310217

شماره تلفن سازمان
(۲۲) ۶۰۸۶۰۱۳۵۶

آدرس پستی الکترونیکی
etehade.kar@wanadoo.fr

مضحکة ی انتخابات میان دوره ای

انتخابات میان دوره ای مجلس رژیم، به منظور انتخاب ۵ نماینده از ۴ حوزه انتخاباتی، که تدارک آن سر و صدای زیاد و کشاکش های تازه ای را در بین جناح های رقیب حکومتی برانگیخته بود، سرانجام روز جمعه ۲۲ اسفند برگزار شد. برگزاری این انتخابات، رسوایی بزرگ دیگری برای رژیم جمهوری اسلامی به بار آورد.

صرف نظر از مسئله "نظارت استصوابی" شورای نگهبان که منجر به حذف نزدیک به نیمی از دواطلبان نمایندگی شد (اتحاد کار، شماره ۴۸)، تعداد بسیار اندک شرکت کنندگان در این انتخابات، به نوبه خود، افشاگر واقعیت امر بود.

بر پایه نتایج رسمی اعلام شده، تعداد کل آرای شمارش شده در حوزه انتخاباتی تهران بزرگ (شامل تهران، ری، شمیرانات و اسلام شهر) فقط حدود ۲۷۴ هزار رای بود. هر گاه عده دارندگان حق رای در این حوزه را ۴/۵ میلیون نفر فرض کنیم، نسبت مشارکت در این انتخابات حدود ۶ درصد بوده است. قابل توجه است که تعداد کل شرکت کنندگان در این حوزه، در مرحله اول انتخابات مجلس پنجم (اسفند ۷۴) بیش از ۲/۴ میلیون نفر و در مرحله دوم آن بالغ بر ۱/۴ میلیون نفر اعلام شده بود. در انتخابات میان دوره ای تهران بزرگ، هیچ یک از کاندیدها حدنصاب لازم را برای انتخاب شدن به دست نیاوردند و انتخابات، طبق قوانین موجود، به مرحله دوم کشیده شد. بیشترین تعداد آرا، حدود ۹۱ هزار رای، به نام علی عباس پور بود و تعداد آرای فاطمه کروی (همسر مهدی کروی) نیز حدود ۸۲ هزار رای اعلام شد. نفرات بعدی که به مرحله دوم راه یافتند عبارت بودند از خانم رفعت بیات و حجت الاسلام محمد اشرفی اصفهانی.

بر اساس همان نتایج، تعداد کل آرای اخذ شده در حوزه بزرگی چون اصفهان (که در انتخابات پیشین عده شرکت کنندگان نزدیک به نیم میلیون نفر گزارش شده بود) فقط حدود ۱۲۷ هزار رای بود. از میان دواطلبان تایید صلاحیت شده در این حوزه، حسن کامران با حدود ۶۶ هزار رای حائز اکثریت شد و به مجلس شورای اسلامی راه یافت. در همین حوزه، تعداد آرای اخذ شده برای نفر بعدی، رجبعلی مزروعی، حدود ۳۲ هزار رای اعلام شد. در دو حوزه دیگر، سلما و خمین، نیز تعداد شرکت کنندگان در سطحی پایین قرار داشت.

تعداد بسیار اندک شرکت کنندگان در این انتخابات، نشانه ی روشنی از رویگردانی مردم، خصوصا در شهرهای مهمی مانند تهران و اصفهان، از این ماجرا و تحریم عملی این انتخابات بود.

اما ماجرا در همین جا پایان نیافت. مصوبه دیگری از طرف مجلس رژیم، در جلسه علنی روز چهارشنبه ۲۷ اسفند، انتخابات میان دوره ای را به مضحکه ای کامل مبدل ساخت. طبق آن مصوبه، انتخابات میان دوره ای مجلس یک مرحله ای شده و با اکثریت نسبی آرا انجام خواهد گرفت. این قانون (پس از تایید شورای نگهبان) بلافاصله لازم الاجرا شده و شامل انتخابات برگزار شده در ۲۲ اسفند ۷۶ نیز می شود! بدین ترتیب برگزاری مرحله دوم انتخابات در حوزه تهران هم منتفی می گردد!

در هر حال، نتایج این انتخابات، تغییر چندانی در ترکیب فعلی مجلس رژیم به لحاظ صف بندی جناح های رقیب حکومتی پدید نمی آورد. در تهران، از جناح و دستجات طرفدار خاتمی، خانم کروی (کاندیدای "مجمع روحانیون مبارز"، "خانه کارگر" و...) به مجلس راه می یابد. از طرف "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" و "دفتر تحکیم وحدت"، پس از حذف تعدادی از دواطلبان توسط شورای نگهبان، کاندیدایی معرفی نشده بود ولی گروه های وابسته به آنها از همان نامزدهای "مجمع روحانیون مبارز" حمایت کردند. از طرف جناح خامنه ای و رسالتی ها نیز، دو نفر مورد حمایت قرار گرفته بود (هر چند که "جامعه روحانیت مبارز تهران" رسماً و مستقیماً کاندیدایی معرفی نکرده بود) که از بین آن ها علی عباس پور وارد مجلس می شود.

در شهر اصفهان، که تدارک و تبلیغات انتخاباتی با کشمکش و درگیری بیشتری همراه بود، کاندیدای مورد حمایت "مجمع روحانیون مبارز" و امام جمعه، یعنی علی مزروعی (عضو شورای سردبیری "سلام" و رئیس "انجمن صنفی روزنامه نگاران") نتوانست به مجلس راه یابد. جالب توجه است که در این حوزه، دکتر حسن کامران (که رد صلاحیت وی به وسیله شورای نگهبان در انتخابات مجلس پنجم سر و صدای زیادی ایجاد کرده و نهایتاً نیز همسر وی، نیره ی اخوان بی طرف، به عنوان نماینده اول این شهر برگزیده شده بود) این بار از جانب شورای نگهبان مورد تایید واقع شده و انتخاب گردید. گفته می شود که تایید صلاحیت و انتخاب وی به این دلیل بوده است که او قول "همکاری و هماهنگی" بیشتری را با جناح رسالتی ها در مجلس داده است.

* * * * *

برای تماس تلفنی مستقیم یا سازمان در خارج از کشور، می توانید از شماره تلفن (۲۲) ۶۰۸۶۰۱۳۵۶ استفاده کنید